ثمرة الشجرة من النجوم

ب
٢٣

استصحبه العبد الذليل الى الله الغني الودود
ابي محمد الموقت في بلدة
ادرنة المحروسة
عفي عنه

آياصوفيه
٢٢٨٨

٣٦٨٨

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

وقف ظل الله في العالمين وخليفة الله في الأرضين
الدائر حكمه على نقطة اعتدال الحق الصاعد سره إلى أوج
السعد المطلق السلطان ابن السلطان السلطان
الغازي أبو الفتوح والمغازي محمود خان ابن السلطان مصطفى خان
دام في رأفته خلافته بكمال السلامة وبلغ العفو
في ذرى سلطنته العالية إلى آخر الدوران
وأنا الفقير إلى الله سبحانه وتعالى مصطفى طاهر
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
غفر له

٨٨٣٦

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل
حمد وثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر ونجوم سوایر بیافرید
وشکر وسپاس واجب الوجودی را که عناصر وارکان در
وجود آورد واز اثر علویات وتاثر سفلیات مزاجها
ساخت ومزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد وبشرف
عقل ونطق مشرف گردانید تا بحقایق علوم راه برد
وبدقایق اشیا رسیده ودرود وتحیت بر سید
انبیا محمد مصطفی واولاد واشیاع واتباع او باد وسلم
تسلیما کثیرا چنین میگوید مؤلف این مسوده
علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف
بالبخاری عفی الله تعالی عن نوایب الزمان که چون
انعام وایادی واکرام خداوندی خواجه صاحب معظم
دستور ممالک العرب والعجم افتخار جهان ملاذ اهل
ایمان مربی العلماء والفضلا ومغوث الضعفا
والغربا ممدوح البلغاء والفصحا شمس الدنیا والدین
سیف الاسلام والمسلمین عمدة الملوک والسلاطین
محمد

٧
محمد بن الصدر السعید مبارکشاه اطال الله فی الدولة
بقاءه وادام فی الرفعة علاه درحق این فقیر غریب
بسیار رسید ومخدوم زادگان را که گوهر کان واختران
آسمانند بدر الدین مبارکشاه وسیف الدین احمدشاه
اطال الله بقاءهما اشارة شده بود تا بعد از وظایف تحصیلات
دیگر چیزی ازین علم شریف دقیق معلوم کنند چون از حساب
هندی وحل زیج جدید الخانی وزیج عمده که منتخب است
وجمع کرده این فقیر فارغ گشتند مجمل اصول احکام که بکلم
کوشیار رحمة الله تعالی علیه منسوبست در بحث آوردند چند
کرت فرو خواندند گفتند اگر مارا مجموعه باشد از احکام
منقح ومفصل واز هر چیزی ازانچه در بابست بود جمع
در وی موافق بود چون زیج درخواست کردیم باتمام رسید
ومقبول افتاد این التماس را نیز رد نشاید کرد تا گوهر
لطافت تو نشود حیف اگرچه ملال خاطر بغایت رسیده
بود ونازکی مزاج بنهایت پیوسته وضعف پیری قوی
گشته شفقت پدر فرزندی ومهر ربح برد وتربیت
ومراقبت وحسن ادب لطف زفان ایشان جمع
بود نگذاشت تا این التماس بر زمین افتد پس آن را
اجابت کرده شد وشرف روزگار خود دانسته آمد
وحقوق خدمت ورغبت داشت ایشانرا استقبال
نموده گشت واین مختصر تالیف داد انه ولی الاجابة
فصل هیچ شک نیست که هستی همه موجودات
از واجب الوجودات لذاته تعالی وتقدس ووجود

هر چیزی را سببی آفریده است که چون آن سبب
موجود گردد آن چیز ظاهر شود و نه فلک هست کرده
و چندین هزار کواکب در میان افلاک نشانده و از آن
جمله هفت کوکب را بر هفت فلک سیر داده و باقی را
بر فلک هشتم ثبت کرده و چهار عنصر مختلف پدید
آورده زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه آبا نهاده
و اجسام سفلی را بمنزلت امهات نشانده و موالید
ثلاثه در وجود آورده از میان ایشان چون فرزندی
که از میان مذکر و مؤنث زاید و حکمت ازلی او آدمی
زاد را ازین موجودات برگزیده و مکرم گردانیده
بسعادات آسمانی و قوتهای نفسانی و فضیلت
داده بر جمیع موجودات و حرکات و امزجه کواکب را
علت و سبب گردانیده تا درین عالم بیک طرفة العینی
چندین هزار چیز کون و فساد پذیرد که هیچ بدیگری
مانند نباشد پس پادشاه بحقیقت اوست
و افلاک و انجم نصب کردگان و مدبران حضرت او
و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس
تأثیرات اجرام علوی در آدمی زاد بیش از آن اثر کند
که در دیگر حیوانات و باز در شخصی آن اثر ظاهرتر بود
که فیض فضل الهی در وی غالب تر باشد و ازین
سببست که احکام نجومی بر شریفان درست تر آید
و راست تر بود **فصل** شرایط صاحب احکام بسیارست
آنچه از وی ناگزیر بود آنست مزاج بروج و کواکب نیکو

معلوم

2

معلوم دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان سعد
و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی با خبر
باشد و کثرت تجربه بود با قوت الهی چنانک بطلمیوس
فرموده است در کلمه و بجایی دیگر میگوید احکام غلبهٔ ظن است
و غلبهٔ ظن میان گمان و یقین باشد اگر گمان از میان
برخیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد نه غلبهٔ
ظن و شک نیست که منجم میان رگ زده و زخم خورده
دشوار تواند فرق کردن بلکه نتواند و میان خفته و مرده
همچنین و اگر کسی گوید فرق می توان کردن او از حقیقت
این صنعت خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبهٔ
ظن است و غلبهٔ ظن شامل بصدق و کذب است پس
نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی جهت آنکه دانستن
کلیات احکام ممکن نباشد و جزویات را نهایت نبود چون
چون این مقدمه دانستی کلیات احکام نباشد و جزویات
را نهایت نبود چون این مقدمه دانسته شد وقتی که بر
طالع مولود حکم خواهد کردن نسب و اقلیم و بلد مولود
و احوال دین و دولت او را معتبر داند و صفات پادشاه
وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کند احوال
پادشاه و اقلیم و ناحیت و شهر و هوا او را نگاه دارند
که هر کرا اقلیمی و شهری و قومی را مزاجی دیگرست چون
اثر اجرام علوی با جسام سفلی رسد هر جسمی و موضعی
بقدر استعداد خود قبول کند و متأثر شود بدان اگر
مانعی نباشد چنانک آفتاب بر همه کوهها برابر تابد

اما در کوه بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نوره
و گچ پس معلوم شد که اثر کواکب آنجا ظاهرتر است
که استعداد قوی تر است اما اهل مولود را ازان سبب
نگاه دارند که بچهٔ پادشاه هر چند بد طالع افتاده بود
سعادت بیش از بچهٔ پاسبان بیند و هوای اقلیم
و بلد را ازان اعتبار کنند که دلیلها سرما در شهرهای
گرمسیر همان اثر نکند که در شهرهای سردسیر و رنگ
و صورت بچگان خطایی همان نباشد که بچگان هند
و روم و احوال پادشاه را ازان نگاه دارد که
رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند
پس بباید دانست که تفاوت میان احکام طالع
سال عالم و مولود آن بود که بعموم خلایق باز گردد
و احوال عالم و این بیک شخص معین پس هر چه حکم
خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانچه
کیفیت ان گفته شود و البته بر یک دلیل هیچ حکم
نکند تا دو دلیل و یا بیشتر نباشد بر یک چیز و آنچه گوید
از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه
دارد و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ذهن
و پاکی سیرت با آن یاد کند و شفقت و راستی و رحمت
پیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام
او صواب افتد و سخن در خور وقت و لایق شخص
و مناسب زمان و مکان گوید اما اگر شخصی را سهم
الغیب بر درجهٔ طالع افتد یا مشتری با سهم الغیب

بود

بود یا ناظری بود بدو خاصه از خانهای علم یا از وتدی
و یا عطارد در هفتم بود از طالع او یا سعدی آنجا بود
خاصه که عطارد از نهم و یا سیوم بدان سعد ناظر بود
احکام آن شخص اغلب راست بود اگرچه درین علم
کم بضاعت افتاده بود اما آن نادر بود چون این شرایط
معلوم گشت بدانند که این فقیر بنا برین کتاب
بر پنج اشجار نهاد و هر شجره را شعبا گشت و اثمار
شجرهٔ اول در صفات و منسوبات بروج و کواکب
شجرهٔ ثانی در احکام قرانات و اتصالات دیگر
شجرهٔ ثالث در احکام عالم شجرهٔ رابع در احکام
موالید شجرهٔ خامس در اعمال تسییرات و اورا
اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار از اشجار
بوستان روحانی و عالم الهام ربانی جل و علا رسیده
بود بسبب عنایت ازلی و از تربیت استادان
مشفق و مربیان کریم پس این فقیر نیز آنرا ایثار
کرد از راه فقر و شکستگی نه از روی پندار
و هستی بر مخدوم زادگان و دوستان تا بعد ازین
درویش اورا در تبیین یادگار دارند و از خدای
تعالی توفیق خواست با تمام اد والله ولی التوفیق
و هو حسبنا و نعم الوکیل

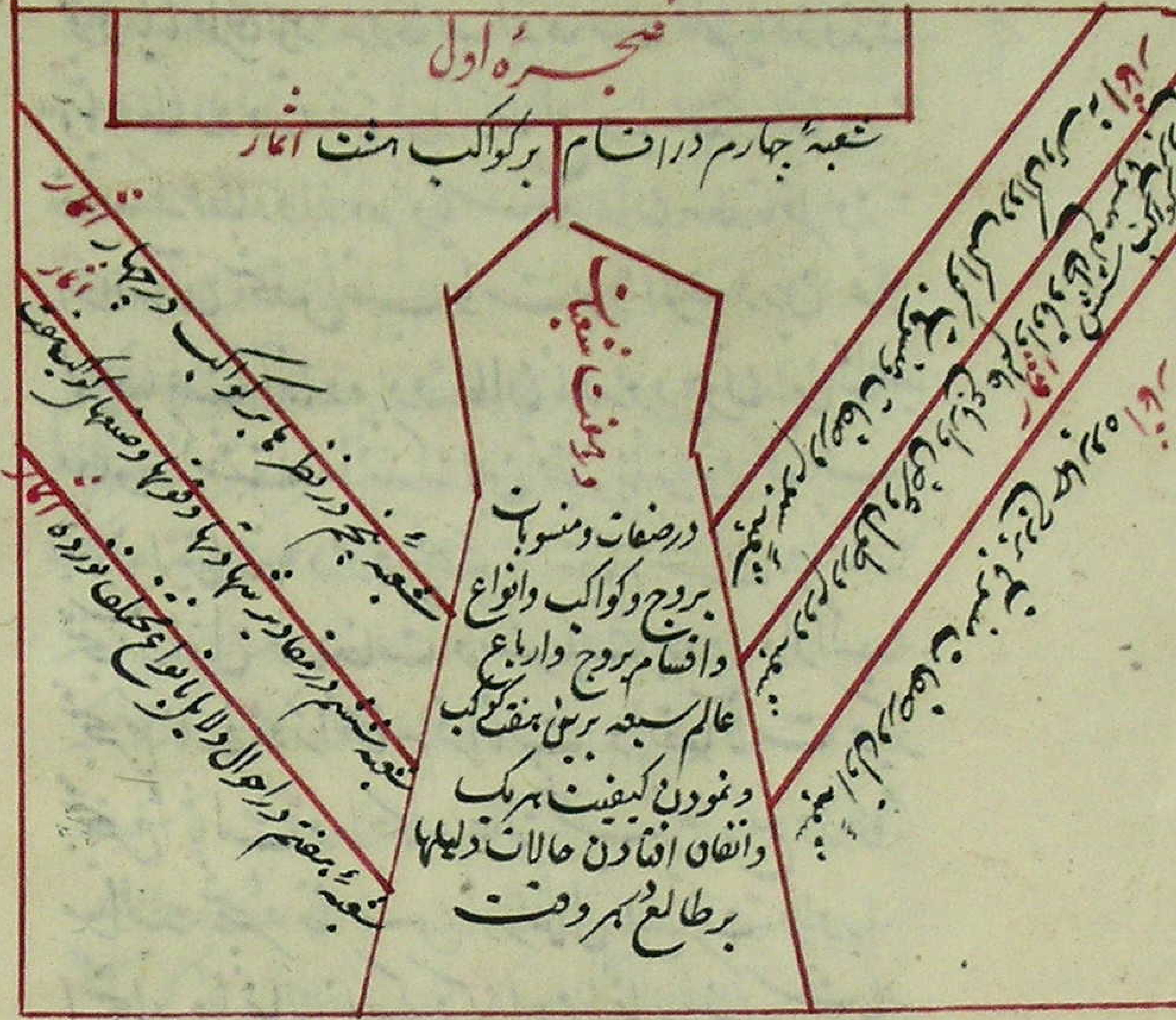

شعبهٔ اول در صفات و منسوبات بروج چهارده اثمار

ثمرهٔ اول در صفات و منسوبات حمل برج حمل خانه
مریخ است و شرف افتاب و وبال زهره و هبوط زحل
و بمزاج گرم و خشک بر طبع اتش بادی است و مذکر
و روزی و مشرقی و منقلب و برنگ سرخ و سفید
و خوب صورت و جعد موی و میگون موی و سبک
روح و نابارسا و نکاح دوست و نیز شهوت و میانه
فرزند و از مردمان دلیلست بر ملوک و امرا و لشکریان
و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اگر
منحوس بود دلیل کند بر دزدان و رنود و اوباش
و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان و قصابان و سلاخان

وسلاح سازان و سرهنگان و از جواهر دلیلست
بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند و از جایها
دلیلست بر آتش خانها و گوشکها و جایهای عالی
و مقام مس گران و آهنگران و مطبخها و اغل گوسفندان
و سلاح خانها و از خوبها دلیلست بر مزاج و معاشرت
و تحرک و تازه رویی و گستاخی و دلبری و نیز جنبش
و کینه داری و حاضر جوابی و میانه آوازی و از دواب
دلیلست بر گوسفند و نر و نخجیران و انچه سم شکافته
باشد و سر دارد و از نباتها دلیلست بر فلفل و دار
چینی و زنجبیل و قرنفل و کبابه و مانند این و از شهرها
دلیلست بر بابل و فارس و آذربیجان و شام
و دریای طبرستان و از اعضا دلیلست بر سر
و روی و گوشها و اعضا و از بیماریها دلیلست
بر درد چشم و درد سر و سرخ باده و کلی و کوری
و گوسلی و کلف روی و برج بهیمی است و نرم آواز

ثمرهٔ دوم در صفات و منسوبات ثور

برج ثور خانهٔ زهره است و شرف ماه و وبال مریخ و بمزاج
سرد و خشکست بر طبع خاک و بهاری است و مونث و شبی
و جنوبی و ثابت و برنگ سپیدی روشن و نکاح
دوست دارد و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیلست
بر مردم بزرگ باشی و مغرور و ملک زادگان و وکیلان
و عاملان و انبارداران و خاتونان و مطربان عفیفه و چون
بدحال بود دلیل کند بر مادران مطربان و خدمتکاران

وسلاح

مطربان و مردمان احمق • و از نباتها دلیلست بر انجیر بی
بود و مغز و میوه‌ها و سبزیها و انچه نو رسد • و از جاها
دلیلست بر سرایها و بستانها و تره زارها • و هر جا که
در وی دو آب دارند • و بکوه نزدیک باشد • و جاها که
در وی چیزی نهند • و از شهرها دلیلست بر دمشق •
و بصره و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه •
و هراة • و از خوها دلیلست بر حمق و کاهلی • و مکر و تهمت
و غفلت و نا مقبولی • و از دواب دلیلست بر کاو
میش و نخچیران کوهی • و از مرغان دلیلست بر کبوتر و فاخته
و بلبل • و از جواهر دلیلست بر طوق و حمایل و گردن بند
و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و رگها و عصبهای
گردن • و از بیماریها دلیلست بر درد گلو و انچه بر اطراف
گردن و حلقوم • و رگها و عصبهاء گردن • و از بیمار حادث
نشود بهیمی است و میانه آواز • **ثمرهٔ سیوم در صفات
و منسوبات جوزا** • برج جوزا خانهٔ عطارد است و شرف
راس و وبال مشتری • و هبوط ذنب و حضیض زحل •
و اوج افتاب و زهره • و بمزاج گرم و تر است بر طبع باد
و بهاری است • و مذکر و روزی و ذو جسدین و مغربی
و برنگ سفیدی که بزردی زند • و خوب صورت •
و میانه نکاح و میانه فرزند و در پارسائی میانه • و از
مردم دلیلست بر اهل دیوان • و فضلا و حکما و خطاطان
و نقاشان و دبیران • و تجار و عمال و متصرفان و شعرا
و شرفا • و چون بد حال بود دلیل کند بر طراران •

وکیسه بران

٦ وکیسه بران و شعرای هجا گو • و کسانی که در کار اباطیل [تعطیل]
کنند • و از نباتها دلیلست بر درختان عالی و میوه دار
و درخت جوز و بادام • و از میوه‌های با مغز و انچه درون
او را خورند • و انواع داروها • و از جاها دلیلست بر کوهها
و غارها و منظرها • و بادگیرها • و جاهای بازی گران • و دیوان
خانها • و دبیرستان و مکتبها و جایهای مرغان • و از
شهرها دلیلست • بر مصر و رقه و سعید و گیلان •
و موقان و اصفهان و کرمان • و خوها دلیلست بر
جوانمردی و گفتن حکایات و روایات • و حکمت و بزرگی
جستن • و تیر خاطری و آمیختن با مردم • و از حیوانات
دلیلست بر جانوران پرنده • و مرغ خانگی و انچه با مردم
انس گیرد • و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها
و انگشتان • و از بیماریها دلیلست بر نشانها بر روی
و زحمت از بادها • و برج انسی است و بلند آواز •

ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات سرطان

برج سرطان خانهٔ قمر است • و شرف مشتری و هبوط
مریخ و وبال زحل • و مزاج سرد و تر بر طبع آب •
و تابستانی • و مؤنث و شبی و منقلب و شمالی •
و برنگ اسمر • و بسیار فرزند و نا پارسا • و از مردم
دلیلست بر ملک زادگان و نایبان و امیران آب •
و کشتی بانان • و ملاحان و غواصان و شراب داران •
و اگر بد حال بود دلیل کند بر حمامیان و سقایان •
و فقاعیان • و از جاها دلیلست بر دریاها و آبگیرها و رودها

و حوضها و آب خانها و ساحلها و سقابها • و از شهرها
دلیلست بر ارمنیهٔ صغری • و بحرین و مشرق و خراسان
و مرو و بلخ • و از نباتها دلیلست بر آنچه از آب روید
چون قصب و مانند آن • و از جواهر دلیلست بر مروارید
ریزه • و مرجان و مهرهٔ مینا • و از خوها دلیلست بر بی
ثباتی • و دنائت و کم همتی • و از اعضا دلیلست
بر کلفهٔ روی و کری و کلی و بیی و سستی اعضا و درد
پیوندها • و از حیوانات دلیلست بر آنچه در آب بود
و خزندگان زمین • و برجی گنگست و بی آواز •

نمرهٔ پنجم در صفات و منسوبات اسد

برج اسد خانهٔ آفتابست • و وبال زحل و اوج مریخ •
و بمزاج گرم و خشک • و تابستانی است • و مذکر و روزی
و مشرقی و ثابت و برنگ سرخ و سپید روشن نکاح
دوست • تیز شهوت کم فرزند • و از مردم دلیلست
بر ملوک و سلاطین • و سروران قوم و نزدیکان پادشاه
و جوهریان و صرافان • و سکه داران و درم زنان • و اگر
بدحال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مطبخی و رویگر
و از خوها دلیلست بر کبر و گردن کشی • و بزرگ باشی
و تیز خشمی • و کینه داری • و طلب جاه و منصب • و از جواهر
دلیلست بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات • و از جاها
دلیلست بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی • و سراهای
مذهب • و دار الضرب و کوههای با جواهر و کارها و شکار
گاهها • و از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد
ترک

ترک • و چین و سمرقند و مکران و دیلم و طوس • و سیستان
و بیت المقدس • و از جانوران دلیلست بر پلنگ
و شیر و یوز • و سگان شکاری • و گرگ و آنچه درنده
بود از وحوش • و از نباتها دلیلست بر خربزه و آنچه
شیرین باشد • و از اعضا دلیلست • بر پشت
و معده و پهلوها و حضبها • و از بیماریها دلیلست بر درد
معده و درد چشم • و پشت و گوژی پشت • و گندی
دهان • و برج سبعی است و میانه آواز •

نمرهٔ ششم در صفات و منسوبات سنبله

برج سنبله خانه و شرف عطارد است • و وبال مشتری
و هبوط زهره و اوج مشتری • و بمزاج سرد و خشکست •
بر طبع خاک و تابستانی است • و جنوبی و مؤنث
و ذو جسدین • و شبی • و برنگ گندم گون و خوب صورت •
و کم نکاح و کم فرزند • و گویند عقیم است • و در پارسایی
میانه • و از مردم دلیلست بر وزرا و اصحاب دیوان
و دبیران و مردمان کافی و نایبان و غوانیان • و حکما
و فضلا و اهل عقل و حکمت و تمییز • و چون بدحال بود
دلیل کند • بر وکیلان و دلالان و قبانان • و تاجران
و بیاعان • و در اصل بر مردم میانه سال • و از خوها
دلیلست بر خوش گفتاری • و فصاحت و بلاغت •
و خواندن و کتب اشعار • و دانستن معقولات و حفظ
و کلام فلسفه • و از نباتها دلیلست • بر گندم و جو و ماش
و باقلی و آنچه تخم دارد • و سر • و از جواهر دلیلست

بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون. واز حیوانات
دلیلست بر کبوتر و طوطی و دراج و کنجشک. واز جاها
دلیلست بر سراهای عالی و دیوان خانها و تیمها و کتاب
خانها. و انبار غله و حبوب و کشت زارها. و زمینهای
مزروع. و بازارها و جاها بر برده فروختن. واز شهرها
دلیلست بر اندلس و افریقیه و اطراف فرات. و کوفه
و صنعا و چیزی از شام. و چیزی از فارس. واز اعضا
دلیلست بر شرمگاه و میان و شکم. و حجابهای درون. واز
بیماریها دلیلست بر علتهای شکم و میان و شکم و
حجابهای درون و ریختن موی. و لاغری و کم عقلی. و آنچه
در جوفها حادث شود. و برج انثی است و بلند آواز.

ثمره هفتم در صفات و منسوبات میزان

برج میزان خانهٔ زهره است. و شرف زحل و وبال مریخ.
و برنگ سفیدی گندم گونی زند. و خوب صورت است
و شیرین. و بسیار نکاح. و تیز شهوت. و بسیار
فرزند. و ناپارسا. واز مردم دلیلست بر برنایان
اکابر و مردم صاحب رای. و اهل خرد و ادب. و شریف
و ممیز. و لطیف. و خوش لهجه. و مطایبه کننده. و طرب
دوست. و با طاعت و راست کار. و درست دل
و راست اذعان. و اگر بد حال بود دلیل کند بر مطربان. و
رقاصان. و فسادت کنندگان. واز خوها دلیلست
بر منفکری و سخاوت و ترسندگی. و امانت گزاری
و راستی طبعی و دوستی کننده بود و عاقل و کم صبر

وازجاها

۸

واز جاها دلیلست بر بادگیرها و تابخانها و کوشکها
و منظرها و جایهای با نزهت. و تماشاگاه و بستانها
و کوههای با میوه و مجلس خانها. واز میوها دلیلست
بر آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوش خواره. واز جواهر
دلیلست بر آنچه ازوی زینت کنند. و کمر و کلیه و میان
بند. واز شهرها دلیلست بر بلاد روم و اطراف روم
و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم
واز جانوران دلیلست بر هزار دستان و چکاوک و فاخته
و قمری و کبوتر خانگی و دراج. واز اندامها دلیلست
بر سرین و نشستگاه و زیر ناف و رحم. واز بیماریها
دلیلست بر بواسیر و ورمها و باد فتق و زرد گشتن
روی. و کژی در بینی. و برج انثی است و بلند آواز.

ثمره هشتم در صفات و منسوبات عقرب

برج عقرب خانهٔ مریخ است. و وبال زهره و هبوط قمر
و اوج عطارد و بمزاج سرد و تر بر طبع آب و تیرماهی است
و ثابت و شمالی و مونث. و برنگ سرخی که بسبزی زند
و باشد که اشقر بود. و کم نکاح بسیار فرزند و ناپارسا
واز مردم دلیلست بر امرا و لشکرکشان. و مبارزان
و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و کشتی داران. و اگر
بد حال بود دلیل کند بر مکاران. و ساحران و غیبت خوانان
و پسران راست شونده و مخنثان و خادمان سفید پوست
و دست کاران. و جراحان و دزدان و ناداشتان و آب
کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کاوان و کسانی که

برخود زخم زنند و آتش نهند و خود را رنجه دارند و احمق
بوند و کاهل . و از خوها دلیلست بر خدیعت و دروغ گفتن
و حیلت ساختن و ترش رویی و کینه داری . و از
جایها دلیلست بر گذرهای آب و چشمهای گنده و جایهای
بد آب و انجاتها و بارکین و خرابه و زندان و سیاستگاه
و قمارخانه و دزدخانه و خرابات . و از شهرها دلیلست
بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و جرر و قومس و آمل
و صادی و نهاوند . و از نباتها دلیلست بر عصبها و درختانی
که بی میوه بود . و بر لبهای رود و خانهای رود بند و برادویه
مسهل . و از جواهر دلیلست بر حماق و گرز و کولرفی
و سنج و عصا . و از جانوران دلیلست بر حیوانات آبی و
خوک و اژدها و فرزندکان مضر و ماران آبی . و از اندامها
دلیلست بر ذکر و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان ران
و از بیماریها دلیلست بر سستی قضیب و بیماری در رحم
و احتباس بول و جراحتها و آب رفتن چشم و لکنت
زبان . و کری و کوری و کلی و پیسی و برخی گنگست و بی
آواز . و بعضی گفته اند سبعی است .

نمره نهم در صفات و منسوبات قوس

برج قوس خانه مشتری است . و شرف ذنب و هبوط راس
و وبال عطارد و اوج زحل و حضیض آفتاب و زهره
و بمزاج گرم و خشک بر طبع آتش و مشرقی است و مذکر
و روزی و ذو جسدین و نیم ماهی و دریا رسانی میانه و برنگ
سفیدی که بغیل گونی زند باکافوری و کم نکاح است و کم فرزند

و از مردم

9

و از مردم دلیلست بر ائمه و قضاة و فقها و وزراء
و اصحاب صفه . و اگر بد حال بود دلیل کند بر نایبان قاضی
و زرگران و مسگران و فلسگران و بیطاران و دواب
داران . و ریاضت دهندگان ستور و بیاعان برده
و فستوز . و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست . و از
خوها دلیلست بر تعصب کردن در کارها . و بجایهای مسجد
و صومعه و مدرسه و پاکیزگی . و از جواهر دلیلست
بر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزها مرکب . و از نباتها دلیلست
بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و انگبین
و از حیوانات دلیلست بر اسب و استر و دراز گوشان
و شتران تیز رو چون ناقه و جمازه . و از شهرها دلیلست
بر قهستان و عراق و دینور و بغداد و نیشابور و جرجان
و از جایها دلیلست بر دار الضرب و دار القضاء
و صوامع و مساجد و جایهای اسبان و برده فروشان
و حمام . و از اندامها دلیلست بر رانها و رگها و عصبها
و از بیماریها دلیلست بر افتادن از دواب و زخم
خوردن از چهارپایان . و هر بیماری که مضر شود و نیمه اجزا
و بهیمی است . و اول او انسی است و برخی ما ادری

نمرهٔ دهم در صفات و منسوبات جدی

برج جدی خانهٔ زحل است . و شرف مریخ و وبال قمر
و هبوط مشتری . و بمزاج سرد و خشک بر طبع خاک و
جنوبی است و زمستانی و منقلب و مؤنث و شبی
و برنگ سیاه روشن . نکاح دوست و تیز شهوت بسیار

فرزند • واز مردم دلیلست • بر قلعه داران و ربٔبانان
ولشکرکشان وامرا ومردمان پیر ومشایخ طریقت •
واصحاب واهل صحرا وجبال ودهاقین • وخاندانهاء
قدیم • واگر بدحال بود دلیل کند بر کلاهبانان وصیادان
ومزدوران وبزرگران وبندگان وخادمان سیاه • وخاک
بیزان وگل کاران وگورکنان • ومجاوران تربتها • واز
خوها دلیلست • بر دور اندیشی ودروغ گفتن • ولجاج
وفراموشی وبخل امساک وحیله گری • ورازداری وکم
همتی • واز شهرها دلیلست • بر هند ومکران وشرقی
روم واهواز • واز جایها دلیلست • بر قلعها وحصنها
وکوهها‌ی خشک وسنگستانهای باخار وشورستانها
وجایهای خشک وباخوف • وباریک ومسکنهاء مکیسانان
ودزدان وجایهای سیاست وزندان • وسنگ خانها
وگورستانها وجایهای خراب وکهن • واز نباتها
دلیلست • بر آنچه حیوانات خورند • وانواع داروها
ودرختان بی میوه وخشک • واز جواهر دلیلست •
بر سرب وسنگ مقناطیس وسنگ خاره • وگچ ونوره
وشوره • واز حیوانات دلیلست • بر گوسفند وبز کوهی
وخرگوش وشغال وبوزنه • وموش وسوسمار • واز
حشرات زمین آنچه مضر باشد وغیر • واز اعضا ها
دلیلست • بر زانوها وعصبها وپیوند زانوها • واز بیماریها
دلیلست • بر گنگی ولنگی وکری وکلی وپیسی • وزشتی
صورت • وبرجی بهیمی است • وضعیف آواز • وبعضی

گفته اند سبعی است •

ثمرهٔ یازدهم در صفات ومنسوبات دلو

برج دلو خانهٔ زحل است وبال آفتاب • وحضیض مریخ
وبمزاج گرم وتر بر طبع باد وزمستانی است • وثابت
ومغربی ومذکر وروزی • وبرنگ عسل گون که بسیاهی
زند • وکم نکاح واندک فرزند • واز مردم دلیلست •
بر ملکان قدیم وحاکمان ورئیسان وحکما ومشایخ
طریقت • وپیران پیش قدم در کارها • ومتکلمان وعقلا
واصحاب ارصاد وکواکب • واگر بدحال بود دلیل کند
بر عزیمت خوانان • وطلسم سازان وافسون گران
وفال گویان وآنان که پری واجام وبلور وآئینه بنمایند
وآب کشان براویه ومشک • وکاریزکنان وخم
فروشان • ودر اصل بر مردم فرومایه دلیلست • واز
خوها دلیلست • بر عقل وتمیز ورسیدن بغور چیزها
وباریک نظری وترسندگی وطبابت • واز شهرها
دلیلست • بر کوفه وحوالی آن وقزوین وبادیهٔ عرب
وحجاز وغزنین واطراف صحوب • وبعضی از فارس
وچیزی از گیلان • واز جایها دلیلست • بر حصارها
وکوشکهای عالی • وآسیاها که از آن باد گردد • و
پایین خانها • وآنجا که رصد کنند کواکب را • وخانهای فقیران
وگورخانها وزاویه ها وخانقاه وزاویهٔ درویشان
ومیشها ودرختستانها • وآشیان مرغان • وکنشت
جهودان • واز نباتها دلیلست • بر حلیلها وخیار شنبر

وخرماي هندي وحبوبات تيز • وازحيوانات دليلست
برسنجاب وسمور وروباه وكلاغ وفرشتروك •
ولقلق وعقاب • وبوم وجغد وخاد • وستوران
باركش • وازجواهر دليلست • برمهرهاي سفالين •
وقلادهٔ دواب • وپيرايه كه بومردم كنند • وازاندامها
دليلست • برساقهاي پاي واستخوانهاي ساق •
وعصبهاي او وانچه قوي بود • وازبيماريها دليلست •
برلنگي وعيبها از افتادن ازبلنديها • ودرچاه وبوي
اندام • وهرعلت كه ازفكرت پديد آيد • وبرجي
السي است • وبلندآواز •

نمرهٔ دوازدهم درصفات ومنسوبات حوت

برج حوت • خانهٔ مشتري است • وشرف زهره و وبال
وهبوط عطارد • وحضيض مشتري • ومزاج سرد
وتراست برطبع آب • وشمالي است • ومونث •
وشبي وزمستاني • وذوجسدين • ونكاح دوست •
وبسيارفرزند وتيزشهوت • ودرپارسايي ميانه •
وازمردم دليلست • برعلما وقضاة وحاكمان واشراف
واهل ورع وصوفيان • واگربدحال بود دليل كند •
برغواصان وملاحان • وكشتي بانان وماهي گيران •
ومردم زهدفروش • ومنافق وسالوس • وازجايها
دليلست • برمدرسها ورباطها وخرابها • وسراهاي
عالي • ومسجدها وآب خانها وحوض خانها وسردابها
ودكونها كه دردريا بود • وساحلهاي معمور • وصيدگاه

وازشهرها

وازشهرها دليلست • برسمنان وطبرستان ومازندران
وبخارا وشام • ودرياي يمن ومشرق وزمين هند •
وازخوها دليلست • برخوش خوبي وگشاده رويي •
وسخاوت وتلطف • وشفقت وحماقت ودليري •
وازنباتها دليلست • برپنبه وقصب وسيب وآبي •
وشفتالو وآلو • وميوهاي شيرين وخوش خوارة •
وازحيوانات دليلست • برمرغان آبي وماهيان
آبي • وفيل وگاوان • وازجواهر دليلست •
برصدف ودردانهٔ بزرگ وعقيق • وازاعضا
دليلست • برسرهاي پاي وكعب • وازبيماريها
دليلست • برنقرس وبسيارخفتن پايها واختلاجات
وسستي درپايها • واين برج گنگست • وبي آواز
وبعضي گفته اند سبعي است • والله تعالي اعلم •

نمرهٔ سيزدهم دركيفيات درجات بروج

درهربرجي ازين دوازده برج • درجاتي باشد كه بعضي را
نيره • ومضيئه خوانند • وبعضي رامظلمه ومذمنه گويند
وبعضي را قتمه • وبعضي راخاليه خوانند • وبعضي را مذكر
وبعضي را مونث • وبعضي را سعد وبعضي را نحس
وآنها كه باتفاق نحس داشته اند • انها را آبار گفته اند
اهل بابل وازان جاسها خواسته اند • ودرصفات
درجات خلاف بسيارست • پس آنچه سعدند ونحس
باتفاق آنرا يادكرديم • وانچه دروي خلاف بسيارست
كذاشتيم

اما درجات سعد

از حمل دهم و نوزدهم است • و از ثور سیم و هفتم
و از جوزا پانزدهم و بیستم • و از سرطان اول و دوم
و سیم و چهارم و پانزدهم • و از اسد پنجم و هفتم
و هفدهم • و از سنبله دوم و دوازدهم و پانزدهم
و بیستم • از میزان سیم و پنجم و بیست و یکم
و بیست دوم • و از عقرب دوازدهم و بیستم •
از قوس سیزدهم و بیستم و بیست سیم •
از جدی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم و بیست
و هشتم • از دلو هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم •
از حوت دوازدهم و بیستم و بیست و هفتم • پس
اگر درجهٔ طالع یکی ازین درجات افتد • یا درجهٔ عاشر •
یا موضع نیری بود • از دو نیر یا موضع سهم السعاده •
یا موضع صاحب طالع • یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر •
مولود بسعادتهای عظیم رسد • از طبیعت ان برج یا ان
دلیل • و یکی ازان سعادتها که بعضی از اصحاب احکام
ازان غافل باشند اینست • صح اما درجات
نحس که آنرا آبار گفته اند • در حمل پنج است و یا ط کد کز
در ثور شش است ه ح لا کا کز صح در جوزا پنج است ـ ا لا ه
کو ل در سرطان شش است ـ ا ه که کح کو ل در اسد
هفت است د ی ه یو کد کح لح در سنبله پنج است د ی لو
کح کو در میزان چهار است ا ک ل در عقرب شش است
ـ ا ه که کح کو در قوس شش است د ی یو کو کز ل صح
در جدی هشت است ـ د ی ر یو کد کو لح در دلو پنج است ا ه یح کد

17 کط در حوت شش است ه ط یط کد کو کح اینست ان درجات
که چاهها گفته اند • اینها را باصطلاح اهل بابل • پس اگر یکی
ازین درجات درجهٔ طالع افتد • یا مرکز عاشر یا موضع
افتاب • یا ماه یا سهم السعاده یا موضع دلیلی • دیگر
بمولودی هیچ سعادتی نرسد • و توقع مضرت بود •
برین دلیل قوی افاده بود • بر عکس انچه در درجات
شقاوه گفتیم • و در اختیارات البته نشاید که قمر درین
درجات بود • یا درجهٔ طالع ازین درجات کنند •
یا درجه بیت غرض •

ثمرهٔ چهاردهم در صفات و منسوبات بروج از طریق مرکب

از اول حمل تا اخر سنبله بروج شمالی اند • وانرا عالیه
خوانند • ازانکه روز افزون بود بر شب • و از اول میزان
تا اخر حوت جنوبی اند • وانرا منخفضه خوانند • ازانکه
شب افزون بود بر روز • و از اول جدی تا آخر
جوزا مستقیم الطلوع اند • و کوتاه مطالع • و از
اول سرطان تا آخر قوس معوج الطلوع اند و دراز
مطالع • اما برجهای اتشی دلیل اند بر معادن و گرما •
و برجهای خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما • و برجهای بادی
دلیل اند بر حیوانات از ادمی • و غیر و رفتن بادها
و برجهای ابی • دلیل کند بر حیوانات آبی • و آبها و بارندگیها
اما برجهای اتشی دلیل مردم عالی همت اند • و گردن کش
و پاک • و بروج خاکی دلیل مردم غافل و احمق و ممسک
و دروغ گوی • و بروج بادی دلیل مردم شریف و عاقل و ممیز •

و عالم و بروج آبی دلیل مردم خسیس و کاهل و تعطیل کننده
در کارها اما بروج که بر صورت آدمی اند برجهای بادی اند
و سنبله و نیمهٔ اول قوس و بروج با عیب حمل ست
و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است
و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت با جمال حمل
و سنبله و میزان و عقرب و حوت و بروج بریده اندام
که آنرا مقطوعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت
اما بروج دواب که بهیمی گویند حمل و ثور و اسد و نیمهٔ
آخر قوس و نیمهٔ اول جدی والله تعالی اعلم

شعبهٔ دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع منسوب ببروج و منازل قمر شش اثمار

ثمرهٔ در طول و عرض عالم و ارباع

طول عالم باصطلاح استادان از اقصای مغرب است
تا اقصای مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که
نصف دور فلک باشد و حد او بقول متقدمان از
جزایر خالدات است و بقول متأخران از ساحل بحر
اوقیانوس که آنرا بحر مغرب خوانند و ما بین این دو حد
ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا تا قطب
شمالی است و آن نود درجه بود درست اما ازین نود
درجه شصت و شش درجه معمورست اما مواضعی که
طول او نود درجه بود نصف طول عالم است و عرض
او سی و سه درجه که نصف معموره است آنجا را وسط
آبادانی خوانند و طول قبه گویند اما مواضعی که طول او

بیش

بیش از نود درجه بود و عرض او بیشتر از سی و سه درجه
باشد آن موضع را ربع مشرقی شمالی خوانند و او منسوب
بمثلثهٔ آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق است
و ترکستان و فرغانه و شاش و خجند و خوارزم و بلغار
و خزر و دشت قبچاق و روس و ارمنیهٔ صغری
اما موضعی که طول او بیش از نود درجه بود و عرض
او کمتر از سی و سه درجه آن مواضع را ربع مشرقی
جنوبی خوانند و او منسوب است بمثلثهٔ خاکی و شهرهای
معروف او بلاد هند است از افق مشرق و جزیرهای
هند و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان
و فارس و عمان و یمن و بادیهٔ عرب اما مواضعی که
طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی
و سه درجه بود آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او
منسوب است بمثلثهٔ بادی و شهرهای معروف او
جزیره های سبا هان است از حبش و زنگبان و کنارهٔ
دریای مغرب و زمین مصر و شام و هر شهر که
آنرا بمغرب باز خوانند اما مواضعی که طول او کمتر از
نود درجه باشد و عرض او بیشتر از سی و سه درجه
بود آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوب است
بمثلثهٔ آبی و شهرهای معروف او اندلس است
و ترخان و افرنج و صقالیه و رومیهٔ کبری والله اعلم

ثمرهٔ دوم در دانستن اوتاد طالع

برج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته اند

وثانی وحادی عشر وثامن وخامس مایل الاوتاد
وثالث وثانی عشر وتاسع وسادس را زایل الوتد
گفته اند باز دوم را از طالع ودوازدهم وهشتم
وششم ساقطه گفته اند پس چهار برج اوتاد آمد
وچهار مایلی الاوتاد وچهار زایل الاوتاد وازین چهار که
ساقطه اند دوازمایلی الوتد است وان دوم است
وهشتم ودوازز زایل الوتد است وان دوازدهم
وششم است وازین چهار ساقطه ازان گفته اندکه
بطالع نظر ندارند

ثمرهٔ سیوم که نسبت طالع باربابع وفصول عمر مولود

درجهٔ طالع دلیل مشرق است
ودرجهٔ عاشر دلیل شمال ودرجهٔ سابع دلیل مغرب
ودرجهٔ رابع دلیل جنوب ومابین درجهٔ طالع وعاشر
دلیلست بران ناحیت که میان مشرق وشمال است
واین را ربع مذکر ومابل خوانند واو دلیلست ازعمر
مولود برعهد صبا اما از درجهٔ عاشر تا غارب دلیلست
بران ناحیت که میان شمال ومغرب است واین ربع را
مؤنث وزایل خوانند واو دلیلست ازعمر بروقت
جوانی اما از درجهٔ غارب تا رابع دلیلست بران ناحیت
که میان مغرب وجنوب است واین ربع را مذکر
ومابل خوانند واو دلیلست ازعمر برآوان کهولت
اما از درجهٔ رابع تا درجهٔ طالع دلیلست برانچه میان
جنوب ومشرق است واین ربع را مؤنث وزایل
خوانند واو دلیلست ازعمر مولود برزمان پیری اما

برج

١٤

برج طالع مذکر است وثانی مونث وثالث مذکر
ورابع مونث همچنین دوازده برج طالع اگرچه دراصل
مونث افتاده باشد

ثمرهٔ چهارم در نسبت ارباع عالم ببروج وکواکب

مطلع حمل ومیزان در منتصف عمارت بحمل وشمس
وزحل منسوب است ومغیب بر دو بمیزان وقمر
ومریخ منسوبست اما انچه مابین مطلع ومغیب است
از طرف شمال بسرطان ومشتری منسوبست وانچه
مابین مغیب ومطلع است از جانب جنوب بجدی
وزهره منسوب است وعطارد مشارک با هریک
ازین کواکب دران جهت اما قول متقدمان اینست
که برج سرطان ومشتری دلیل عراق عجم اند وبرج میزان
وزحل دلیل روم اند وبرج عقرب وزهره دلیل
عرب اند وبرج جدی وعطارد دلیل هند اند
وبرج اسد ومریخ دلیل ترک اند اما شمس دلیل
مشرقین است وقمر دلیل مغربین وزهره وحوت
دلیل ماوراء النهر وحمل وشمس دلیل خراسان وسنبله
ومریخ دلیل فارس وجوزا وعطارد دلیل شام
وقوس ومشتری دلیل عراق عرب وزهره ومیزان
دلیل خوارزم وسنبله وعطارد دلیل خطا ودلو
وزحل دلیل بابل وثور ومریخ دلیل دشت قبچاق

ثمرهٔ پنجم در احوال منازل قمر

بیست وهشت صورتست درین دوازده برج هریکی

از چند کوکب که انرا منازل خوانند و ما فیها ی ایشان
اینست . شرطین بطین ثریا دبران
هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفرا زبانا
اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح
بلع سعود اخبیه فرغ مقدم فرغ موخر
رشا پس هر هفت ازین منازل در ربعی از ارباع
فلک البروج اند و بعضی از فصول حال منسوب .
وجهی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت
بسه برج ربیعی دارند و شمالی اند صاعد و از ارباع عالم
آن ربع که میان مشرق و شمالست بدین هفت
منسوبست اما هفت دوم نسبت بسه برج صیفی
دارند و شمالی اند هابط و ربعی که میان شمال و مغرب
است بدین هفت منسوبست اما هفت سوم
به برج خریفی دارند و جنوبی اند هابط و ان
ربع که میان مغرب و جنوبست بدین هفت
منسوبست اما هفت چهارم بسه برج شتوی منسوبست
و جنوبی صاعد اند و ان ربع که میان جنوب و مشرق است
بدین هفت منسوبست پس در هر منزل در هر ربعی را
از فلک البروج بر منزلت هفت منزل قسمه کرده اند
و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری
نصیب افتاده است اما بعضی ازین منازل سعد اند
و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی مونث

و بعضی

15

و بعضی گرم و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک اما
قول بعضی اینست که هر هفت بفصلی منسوبند و طبع
آن دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل که در یک برج
افتاده اند طبع ان برج دارند و ان منزل مشترک است
میان دو برج ممتزج است اما اهل بابل و عرب و هند
اختیارات بر منازل قمر نهاده اند اما انچه بر حواشی تقویم
طلوعات منازل نویسند آنست که هر منزلی چون
از شعاع بیرون آید و صبح در مشرق ظاهر شود
و علامت طلوع او نویسند و درین تاریخ فرغ
مقدم را در چهاردهم آذار ماه رومی علامت طلوع
کنند بر اول تقویم و بعد از و هر یکی بسیزده روز
طالع شود و در سال کبیسه رومی را چهارده روز
نویسند اما انچه بر چهار نقطه انقلاب اند شرطین
در اول حمل است نثره در اول سرطان غفر اول میزان
ذابح در اول جدی است

نمره ششم در دلالات دوازده خانه طالع

برج طالع دلیلست بر تن و جان و بقا و آغاز کارها
و تدبیر در مصالح و انچه خواهد کردن و طلبیدن و کیفیت
زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیلست
بر سر و روی مولود . بیت الثانی دلیلست
بر مال و معاش و یاری گران و کیفیت ان و دخل
و خرج و سخا و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا
دلیلست بر گردن و حلقوم و اطراف گردن و بیت

ثالث دللیست بر برادران وخواهران واقربا.
ونقل ازجای بجایی ونیکی وبدی احوال خویشان
وبحث علم وآموختن چیزها وکیفیت هریک
وازاعضا دللیست بربازوها ودستها بیت
رابع دللیست بر پدران ومادران واملاک ومقام
باش او وضیاع وعقار وجایگاه دفن کردن
مال ودانستن احوال پدران ومادران در قدم
مولود وعاقبت کارها وکیفیت هریک واز
اعضا دللیست بر سینه ومعده وپستان
بیت خامس دللیست بر فرزند وطرب وهدیه
وتشریف از بزرگان وهوای دل وبیت المال
املاک وخانه اخبار وفرستادن رسول وکیفیت
احوال او ونیکی وبدی واز ملبوسات وازاعضا
دللیست بر پشت وحجامتگاه بیت سادس
دللیست بر بیماریها وآفتها وعیبها ودانستن علتها
وصحت وسلامتی بیمار ومدت بیماری وشناختن
احوال بندگان وخدمتکاران وستوران
وضایع شدن چیزها وکیفیت هریک وازاعضا
دللیست بر شکم وناف بیت سابع دللیست
بر ازواج وشرکا وخصمان ودزدان ومخالفان
وخصومتها وظفر وهزیمت ویافتن ونایافتن
دزدیده وگم شده وانجا که مسافر خواهد رفتن
وکیفیت احوال هریک وازاعضا دللیست

برزیر ناف

برزیر ناف وسرین ونشستگاه بیت ثامن دللیست
برخوف وخطر وموت ومیراث وباطل شدن چیزها
ورسیدن اندوه ونکبت ودانستن ماتم وبیت
المال ازواج وشرکانست وکیفیت احوال
هریک وازاعضا دللیست برآلات شهوت
ومقعد ورحم ومثانه بیت تاسع دللیست
بر سفرها ودین ومذهب واعتقاد وطاعات وعلوم
وخوابها وتعبیر ورای وتدبیر ولطف طبع وعقل وکتابت
ودانستن احوال غایب وتوانگری ودرویشی او
کیفیت هریک وازاعضا دللیست بر رانهای مولود
بیت عاشر دللیست بر سلطنت ورفعت
وجاه وپادشاه واکابر وسروری ومعروفی
ومشهوری وحکومت واحوال مادران در قدم
فرزند وشغل وعمل وعزل وکیفیت هریک واز
اعضا دللیست بر زانوها وپیوند زانو بیت
حادی عشر دللیست بر سعادت ورجا وامیدها
ویافتن مراد دوستان ودوستی کردن وبیت
المال سلطانست ودلیل وزرا وخلفا ونایبان
وانچه از عمل وشغل طمع دارد واحوال عشق
وعاشق ودانستن دوستان صادق وکاذب
وکیفیت احوال هریک وازاعضا دللیست
برساقها بیت ثانی عشر دللیست بر دشمنان
وشقاوت وسجن وقرض دادن وگرفتن وستوران

وکرفتار شدن وخلاص وغم وتهمت وحسد
بردن وشناختن نیکی وبدی احوال دشمنان
وکیفیت هر یک وازاعضا دلیلست بر سر
بابها شعبهٔ سیوم درصفات ومنسوبات هفت
کوکب ورأس وذنب نه انمار

نمرهٔ اول درصفات ومنسوبات قمر

قمر نیز اصغر است واز فلک اول تابد وسعد اصغرا
ومتلون مزاج است ومزاج خاص وسرد وتر است
ومؤنث است وشبی وبرنک سبزی که بسفیدی
زند باندک زردی وطعم شور است که بترشی
زند وازبویها انچه بترشی مایل بود وبلغمی است
وازحسها بصر وذوق دارد وازاعضا جانب چپ
در است ومعده وشش وپستان وکردن
وپوست نرم وازسنها طفولیت وازبیماریها
انچه از مادهٔ بلغم تولد کند وازمردم دلیلست
برخلفا وولی عهدان وملک زادکان واکر منحوس
بود دلیل کند برسکان وجاسوسان ومردم سفله
وعوام خلق وکودکان خرد واز صورتها دلیلست
بر روی خوب وچشم شهلا وابروی پیوسته و
دندانهای کشاده وبزرکی سر وروی ودلیلست
بر مادران ودایکان وکنیزکان وازخوها دلیلست
بر مردم سلیم وآمیزنده وحریص درحق زنان
ومردان ومردم سخن چین ودوستی تزویج

وازنباتها

وازنباتها دلیلست برقصب وپنبه وکتان وخیار
وازجانوران دلیلست برمرغان آبی ودراج وقمری
وازمعادن دلیلست برانواع مهرها ودهنج ومروارید
ریزه ونقره وازجامها انچه براندام بود ودرکار دارند
وازجایها دلیلست برآبکیرها وشخرابخانها ورود
خانها وجویها ودریا وباغها وحوضها وحایطها
وازدینها بربت پرستی وازاقلیم هفتم اوراست
وشهرهای او بلغار است وسقسین وجابلقا
وسقلاب وروس واقصای روم وبکذرد
برطرف محیط تا بدریای مغرب

نمرهٔ دوم درصفات ومنسوبات عطارد

عطارد ممتزج است با هر کوکب که بیامیزد وطبع او کیرد
واکر تنها بود مزاج برج کیرد وازفلک دوم تابد ومزاج
خاص کفته اند سرد وخشکست وباد انکیز وبرنک
ملون است وبوی او آمیخته باشد وسودایی است
وازحسها حس ذوق دارد وازاندامها دلیلست
بر زبان وکام ولب وانکشتان ودماغ وازمردم
دلیلست براصحاب دیوان ودبیران ومتصرفان
ومتکلمان ووزیران واهل حکمت ومنجمان
ومهندسان واکر بدحال بود دلیل کند برشاعران
وبندکان امرد ومردم بیهوده کوی وفال کیر وازخوها
دلیلست بر زیرکی عقل وفکرت وحفظ وحرص
ودوستی ثنا وطلب حق وساختن مکر وحاضر

جوابی وسخن فروشی • وازسنها دلیلست بربینش
ازبلوغ • وازنباتها دلیلست برانچه ساق ندارد
وبوی به تیزی زند • وماش وباقلی وکدو وکشنیز
ودرختان باپیوند • وانچه اورا ازجای بجای بکردند
وکلک ونی • وازحیوانات دلیلست برسگان
شکاری • واستر وروبه وطوطی • وجرغ وبوزنه
وطیور • وانچه درشهرها قران کنند • وبپاموزند
لعب • وازمعادن دلیلست برکهربا ومهرها
وزرنیخ وآهن وسیماب وروئینه • وجامهای
منقش • وآلتهای کتابت • وازلباسها دلیلست
برفوطه وجامه باطراز وعتابی وعمامه • وازبیماریها
دلیلست برزخش موی وصرع ودیوانگی • ولکنت
زبان • وکشش سیاه وبرانداختن خون • ووسواس
ومالیخولیا • وسرفه وقی • وازجایها دلیلست بردیوان
خانها • وعبادت جایها • وکتاب خانها • وخانهای بالا
وتیمها • وازدینها دلیلست بردین حکما • واقلیم ششم
اوست • وشهرهای اوکوه یاجوج است • وجابر
وزمین بعربستان • ومنشأ مغولان • واطراف ترکستان
وجرکس وبردعه • وبعضی ازشهرهای شام ومصر
تابدریای مغرب •

نمرهٔ سیم درصفات ومنسوبات زهره

زهره سعد اصغراست • وازفلک سیم تابد بمزاج سرد
وترست • ومؤنث وشبی • وبرنگ سفید روشن •

وازطعامها

۱۸

وازطعامها چربی وشیرین که لذیذ بود • وازخلطها
رطوبت غریز دارد • وازحسها حس شم بچیزهای
خوش بوی • وازاندامها آلت شهوت نشست •
ورحم وگرده وابرو وسیاهی درچشم وسیاهی
موی وساعد ودست وکف • وازسنها
سن بعدازبلوغ • وازمردمان دلیلست برخاتونان
وزنان وجوانان وخوب صورتان • واهل طرب
وزینت وخادمان • وچون بدحال بود دلیل کند
برمخنثان • وجامه شویان ومشاطگان • وقوادگان
وبدکاران • وازخوها دلیلست برخوش خوئی
وگشاده روئی • وسخاوت ومعاشرت وطرب ولهو
ولعب • وهزل ومزاح وطلب سرود وشعر وزدن
سازهای موسیقی • وعشق بازی • ودلیلست بربسیاری
نکاح وراندن شهوت • وبکارداشتن عطرها ورقاصی
ودلیلست برمادران ودایگان وصورتهای فربه وآبادان
وسطبر سرین وران وساق وخود دست وپای •
وباریک میان ودرازپشت • وکوتاه پای • وازنباتها
برانچه خوش بوی باشند • وشیرین ومغز میوها
وانگور وشفتالو • وابی وانجیر • وازمعادن دلیلست
برجزع وزبرجد ومروارید دانه • وسنگ سرمه ویشم
وفیروزه • ولاجورد وپیرایه • وانچه بدو آرایش
وزینت کنند • وازلباسها دلیلست برانچه ازابریشم
سازند • وانچه سفید بود • وازجایها دلیلست

بر سردابها و بستانها و تره زارها و سبزها و گلزارها
و هر کجا که تماشا و عشرت را شایسته بود و از
بیماریها دلیلست بر آنچه از مادهٔ بلغم تولد کند
و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق
و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و رنج کرده
و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیلست
بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزار دستان
و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت باشد و از دینها
دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست
و شهرهای معروف او جرجان است و زمین تبت
و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند
و بخارا و نسف و ترمد و خوارزم و آذربیجان و
ارمنیه و روس و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب

ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب

آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد است و بنجوم
نحس و از فلک چهارم تابد و بمزاج گرم و خشک است
و گفته اند مذکر و روزی و متوسط است میان علویان
و سفلیان و برنگ نارنجی است رخشان و عظیم
نیرانیت و لطیف و از حسها حس بینایی دارد
و از اندامها دلیلست بر جانب راست و از سنها
سن وقوف و از مردم دلیلست بر پادشاهان
و حاکمان و سروران و کریمان و پیش روان بر قومی
و چون بد حال بود دلیل کند بر رئیسان و معماران و استادان

دبستان

دبستان و رقیبان و از صورتها دلیلست بر مردم
تناور و بزرگ سینه و قوی آواز و طرف بالای او
سطبر و از خویها دلیلست بر خرد و فهم و ترفع
و کبر و حرص و غلبهٔ حشمت و سرعت عفت و سرعت
رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت
عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی
حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و
دلیلست بر پدران و اتابکان و از نباتها دلیلست
بر نی شکر و ترنگبین و عسل و انار شیرین و انگور
و خرما و از معادن دلیلست بر یاقوت و لعل و زمرد
و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلست
بر اسبان قیمتی و گوسفند کوهی و آهو و شیر
و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل
و از جایها دلیلست بر معدنها و قصرها و سرایها
و تختگاه پادشاهان و از آلتها دلیلست بر
کلاه و تاج و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهٔ
بزر و از دینها دلیلست بر دین نصاری و بعضی گفته اند
بر آتش پرستی و اقلیم چهارم او راست و شهرهای
او بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان
و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران
و کوه دماوند و الموت و قزوین و قصر سیاه
کوه که آن را شیر خوانند و همدان و شهرزور
و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب

ثمرهٔ پنجم در صفات و منسوبات مریخ

مریخ نحس اصغرست و از فلک پنجم تابد و مزاج
گرم و خشکست بافراط و مذکر و روزی و بعضی
گفته اند شبی و بطعم تلخ است و تیز و برنگ
سرخ و مغبر و تیره و بوی ناخوش دارد و صفراویست
و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیلست
بر زهره و رگها ناجنبیده و ساقها و گوشتها
و از مردم دلیلست بر امرا و ملوک و لشکریان
و ارباب سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر اهل
فتنه و شر رندان و دزدان و مفسدان و خونیان
و از خوها دلیلست بر دلیری و شجاعت و دروغ
و خلاف و سبکساری و بدعهدی و از صورتها دلیلست
بر مردم بالا و بزرگ سر و اشقر و خرد گوش
و سرخ موی و آبله زرد روی و زخم خورده و علامت
بر روی و دندان و از سنها اخرستن و کفوف
و اول کهولت و از نباتها دلیلست بر درختان
اخار و چوب بقم و عود و سفند و کندنا و سیر
و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیلست
بر مغناطیس و آهن و مس و از آلتها انواع
سلاحها و زین و ستام و هر آلت که از آهن
کنند و از حیوانات دلیلست بر گوسفند
و خر گور و بز و یوز و گرگ و شغال و گرزمار
و افعی و عقرب و خارپشت و از جاها

دلیلست بر آتشکده ها و لشکرگاه و جایگاه
سباعست و مطبخها و هر جا که حیوانات بکشند
و از بیماریها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن
اعضا و تبهای پیوسته و منفصل و جراحتها و سوختن
در آتشها و کشش زرد و آنچه بداغ و نشتر محتاج
بود و زحمت جگر و برانداختن خون و هر علت
که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامهای بخیه
که در حرب پوشند و از دینها آتش پرستی و بعضی
گفته اند بت پرستی و از اقلیم پنجم اورست
و شهرهای او یک طرف کشمیرست و لهاور
و قندهار و جبال مغان و بعضی از غور و غزنین
و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او
و اصفهان و لرستان و خوزستان و بغداد
و کوفه و بصره و بادیهٔ عرب و بلاد مغرب تا بساحل

ثمرهٔ ششم در صفات و منسوبات مشتری

مشتری سعد بزرگست و از فلک ششم تابد
و مزاج گرم و ترست طبع حیات دارد و مذکرست
و روزی و برنگ سفیدی است که بغوری بازردی
زند و بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم
دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف
و ائمه و قضاة و وزرا و زهاد و بازرگانان
بزرگ و توانگران و مردم بادیانت و امانت
و زقیبان و خزانه داران و چون نحس بود دلیل

کند برزاهدان زرق فروش ومردم منافق وخویشتن
ستای وکسانی که اندک چیز نفاق بسیار کنند
وخودرا نیک نمایند وازخوها دلیلست بر تلطف
وحلم وزهد وپارسایی وامانت وامر معروف
ونهی منکر وراستی وحرص واصلاح کارها وازبیماریها
دلیلست بر آنچه ازوی نفرت نباشد واماتها
وبادهایی که رنگ بگرداند وازنباتها دلیلست
برگندم وجو وبرنج ونخود وکنجد وقرطم وسیب
وانار شیرین وازمعادن دلیلست بر زر وسیم
والماس وبرنج وحجرهای شریف وازحیوانات
دلیلست بر آنچه بخورند وحلال بود وطاوس ولقلق
وهمای وازجایها دلیلست بر عبادتخانها
ومساجد وصوامع ومنبرهای عالمان واعطان
ومقامهای عالی ومعمور وخزانه وازصورتها دلیلست
برصورت شیرین وخوب مزاج وموهای نوررنگ
وازاندامها دلیلست برخون طبیعی ونطفه ومغز
وجگر وحلقوم وزخم رگهای جهنده وازسنها
سن کهولیت وازحسها حس لمس واز
لباسها آنچه کبود بود وعالمان دارد وقوطها و
دوجامهای پاکیزه وازهمه دینها دلیلست ازوی
علم وپاکی وعدل وبعضی گفته اند بر دین ترسایی
واقلیم دوم اوراست وشهرهای او مکران است
وسبستان وطرف خراسان وحدود دریای فارس

وبحرین

وبحرین ولحصا ویمن ومکه مکرمه ومدینه منوره واطراف
مغرب

ثمره هفتم در صفات ومنسوبات زحل

زحل نحس بزرگست وازفلک هفتم تابد ومزاج
سرد وخشکست بافراط بر مزاج موت ومذکر است
وروزی وگویند خصی است وبطبع ترش است
ورنگ او سیاه وبوی او ناخوش وازمردم
دلیلست بر ملکان قدیم وارباب خاندانها ومردم
قلعه دار ورئیس دهاقین ومشایخ واگر بدحال بود
واگر بدحال بود دلیل کند بر زاهدان بی علم ومشایخ
بی کار وبندگان ومزدوران وگل کاران وخسیسان
ومردم سودا وبلغمی است وازاعضا دلیلست بر سبز
واستخوانها وروده وپوست وپشم وناخن وبلندی
پشت وازبیماریها دلیلست بر آنچه دراز
کش بود چون استسقا ونقرس وسستی
دراعضا وکش سیاه وبلغمهای خام وعلتهای
باطن وزمین شدن وآنچه در پیری حادث
شود وسبب آن سردی وخشکی باشد
وازحسها دلیلست بر حس سمع گران شده
وازخوها دلیلست بر جهل وترس وبخل ومکر
ووسوسه وصبر در ستیزه کاری وکاهلی
وازصورتها کسی که زشت بود وبزرگ سر باشد
وخرد چشم وپیوسته ابرو وفراخ دهان بنظر

لب وسخن آواز وازتنها دلیلست
برسخن بری دلیلست بربدران وجدان واتابک
ودایه وازحیوانات دلیلست برانچه بارکش
باشند وسخن کار وشترمرغ وکلاغ وبوم وجغد
ومکس وملخ وهرچه بزیر زمین خانه وجای دارد
چون موش ومور ومار ومانند آن وازجامها
دلیلست برانچه ازپشم وموی سازند و
پوستینها وحلقانها وازبنها دلیلست برعقاقیر
وبیخها وداروها که قابض بود وهرچه کهن وکنده
شده باشد وازمعادن دلیلست برسرب وروی
وآهن کار ناکرده وسنکهای بی قیمت وازجایها
دلیلست برکوههای خشک وبلند وغارها ومغاکهای
خراب وبناهای قدیم وشارستانها وشورستانها
وکورستانها وقلاع وازدینها دلیلست بردین
یهودی واقلیم اول اوراست وشهرهای او
سرندیب است واقصای هند وسند وجزایر دریای
جنوب وحبشه وزنکبار تا دریای مغرب اما در نسبت
اقلیم خلاف کرده اند چنانک صاحب مجمل آورده ا
که اقلیم دوم شمس راست واقلیم سیم عطارد و
اقلیم چهارم مشتری را واقلیم ششم قمر را وهفتم
مریخ را ودر اول وپنجم خلاف نیست وقول اول را
اصح گفته اند

ثمره هشتم در دلایل سعادت وشقاوت از ان کواکب

قمر دلیل

قمر دلیل کارهای عالم کون وفسادست دلیل
موجودات واهل دنیا وتغیر حالات هریک از
موالید ثلاثه خاصه نفس انسان وسهم السعادة
بدو منسوب ودلیل سعادتهای خارجی است
چون مال وجاه وشمس دلیل امور آخرتست
واهل عقبی ورسیدن موجودات بکمال وتمام شدن
هر موجودی درعالم خاصه نفس انسان وسهم الغیب
بدو منسوب ودلیل سعادتهای داخلیست چون
رای وتدبیر ازین است که موضوعات شرایع را
از قمر وشمس نهاده اند اما زحل دلیل نحست
کارهای دنیاوی است ازروی شقاوة ونومیدی
وفقر وتنکی وبیماری واندوه ودشواری وسختی دران
کارها ومریخ دلیل نحست کارهای دینی است
ازفسق وفجور وفعل ودزدی ودروغ وهر فسادکه
بسبب شقاوت آخرة باشد اما زهره دلیل امور
دنیاوی است وطلب سعادتهای این عالم از ناز
ونعمت وخوردن وآشامیدن وپوشیدن وزینت
ونکاح وتوالد وتناسل ومشتری دلیل امور دینی
وانتباه آخرت وطلب کارهای پسندیده وحسن
اخلاق وادب وپاکی وراستی وصحت دین
وصدق وورع وتقوی وجستن سعادتهای
آخرت اما اگر نحس مستولی شوند بر مولودی
وبد حال بود دلیل کند بر ظهور فسادها وخفارتها

در دنیا وآخرة • واگر نیک حال باشد صفتهای
هر دو نحس بقوة باشند اما بفعل نیاید واگر این
نحسان در خطوط سعدان بوند یا سعدان بدیشان
نگرند این صفتها موجود نشود از مولود مگر اندکی
یا از قوة بفعل نیاید یا در قوتی بفعل اید که پسندیده
نماید و باتفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند
بر مولودی وبد حال بوند دلیل کند بر موجود شدن
اندکی از سعادتهای دنیاوی واخرتی وقناعت کند
بدان • واگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن
سعادتهای دنیاوی وآخرتی باشند واگر سعدان
در خانهای نحسان بوند یا نحسان بدیشان ناظر
باشند دلیل ضعف ان سعادتها بود ولی بقائی
دران • وامتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیاوی
وآخرتی عطارد مزاج شود ونحوست قبول کند وباری
کند در سعادت وشقاوت هر یک را در دنیاوی واخرتی
وچون هر یک را او متعلق بهر دو طرف پس حکم
او بر مستولی بر موضع وی یا بران کوکب که برو
ناظر باشد یا او در خانه آن کوکب بود •

ثمرهٔ نهم در صفات ومنسوبات راس وذنب

گفته اند راس گرم وتر است بمزاج مشتری وسعد است
وزیاده کننده است واورا عقدهٔ شمالی وجوزهر
خوانند • وذنب سرد وخشکست بمزاج زحل
ونحس است وکم کننده واورا عقدهٔ جنوبی خوانند

چون قمر در عقدهٔ راس آید عرض بطرف شمالی افتد
از منطقة البروج • وچون در عقدهٔ ذنب اید عرض او
بطرف جنوب رود • واین راس وذنب دو
موضع است که تقاطع کرده اند فلک ممثل
وفلک حایل که بقمر منسوب اند • وعقدهٔ ذنب
پیوسته در مقابلهٔ راس باشد وبعد میان هر دو
شش برج بود راست •

شعبهٔ چهارم

در اقسام بر کواکب • هشت اثمار •

ثمرهٔ اول در قسمت خانها

این دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند
بچندین نوع • واز الجمله یک نوع قسمت خانه است
چنانک افتاب وماه را هر یکی یک خانه است وپنج
دیگر را هر یکی دو خانه • وبنا براین قاعده آنست که
افتاب پادشاه کواکب است • واسد پادشاه
بروج • وثابت است وبمزاج افتاب • واشرف
عناصر است پس خانهٔ افتاب او شایسته‌تر بود
وماه را برج سرطان لایق‌تر بود • ازان جهت که
منقلب‌ترین بروج سرطان است • واو بمزاج
قمر است پس او لایق‌تر بود بماه از بروج دیگر •
از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز افتابست •
واز اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه • واین هر دو حیز را
ولایت نیز خوانند • وهر یک را از خمسهٔ متحیره را
در حیز افتاب یک خانه بنصیب افتاده است •

و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیز آفتابست
و دلو از حیز ماه و مشتری را قوس از حیز آفتابست
و حوت از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتاب
و حمل از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتاب
و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب
و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک نشیب و گفته اند
سعادت و نحوست کواکب یکی این اقسام است
و شکل افتادن خانهای ایشان با این دو نیر چنانکه
دو خانهٔ زحل چون در مقابلهٔ هر دو خانهٔ نیرین اند
و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت گفته شود
پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو
خانهٔ مشتری در تثلیث هر خانهٔ نیرین اند و نظر
تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد بزرگ
خوانده اند و چون هر دو خانهٔ مریخ در تربیع هر دو
خانهٔ نیرین آیند و نظر تربیع نیم دشمنی است پس
مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانهٔ زهره
در تسدیس هر دو خانهٔ نیرین اند و نظر تسدیس نیم
سعد است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یک
از دو خانهٔ عطارد در حیز آن نیر که هست از خانه
او ساقط است پس او را سهم سعدی و نحسی
بنهادند ممتزج خواندند اما گفته اند هر کوکب که در حیز
آفتاب بود در قوت و تربیت او باشد تا در آن
نصف بود و چون در حیز ماه در قوت و تربیت ماه

باشد

باشد تا در آن نصف بود اما بقول دیگر سعادت
و نحوست کواکب را بسبب قرب و بعد افلاکست
از آفتاب و ماه و آن چنانست که یقین است
که اعتدال مزاج علت سعادت است و افراط
سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیکتر است
با آفتاب از مشتری و زحل در مزاج او گرمی و خشکی
بافراط است خاصه خشکی و ساقط است از آفتاب
پس او را نحس گفته اند خود اما فلک زحل دورترین
دو کوکب است از آفتاب مزاج او سرد و خشک
گفته اند بافراط خاصه در سردی و در تربیع آفتابست
پس او را نحس گفته اند بزرگ اما مشتری
در وسط است و وسط باعتدال منسوبست و در
تسدیس آفتاب است پس او را سعد گفته اند بزرگ
پس چون این دو کوکب حاوی اند سعادت
و نحوست ایشانرا بسبب آفتابست اما علت
سعادت زهره قمر است از آن جهت که قمر نیر
اصغر است و بدل آفتاب و زهره سعد اصغر است
و بدل مشتری و مزاج موافق و در حد وسط از قمر
و در تسدیس او پس او را سعد اصغر گفته اند و اما
عطارد چون از قمر ساقط است بفلک او را
بمزاجی منسوب نکرده اند اما بسبب سرعت و تغیر
گفتند مزاج باد دارد ممتزج باشد چون دو کوکب
سفلی اند حالات ایشانرا بقمر تعلق کردند چنانکه

علویات را با آفتاب. اما از روی حقیقت در کواکب
هیچ مزاجی نتواند بود جهت آنکه بسیط‌اند لیکن حالات
ایشان علت وجود مزاجها بود در مرکبات. اما
صداقت و عداوت هست میان این کواکب.
و علت آن افتادن شکل خانهاست چنانک در
سعادت و نحوست گفتیم. با نیرین پس هر کوکب که
خانهٔ او دوازدهم خانهٔ دیگری افتاده است. آن هر دو
کوکب دشمن همدیگر باشند. و حکم تربیع
و مقابله همین است. و هر کدام کوکب که خانهٔ او
در تثلیث یا تسدیس دیگری باشد دوست
همدیگر باشند. مثلا سنبله دوازدهم میزانست
و ثور دوازدهم جوزا. پس میان عطارد و زهره
دشمنی باشد. و چون سنبله با عقرب و حمل با جوزا
در تسدیس افتاده‌اند. میان عطارد و مریخ دوستی
باشد. و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود.
و میان زهره و مشتری دوستی بود. و میان زهره
و زحل دوستی بود. و میان مشتری دشمنی بود
و میان عطارد و زحل دوستی بود. و میان
نیرین و زحل دشمنی باشد. و با مشتری دوستی
بود. و با مریخ دشمنی باشد. و با زهره دوستی
و با عطارد نه دشمنی دارند. و نه دوستی.

ثمرهٔ دوم در قسمت خانهای شرف

هر کوکبی را برجی خانهٔ شرفست بدرجهٔ معین چون در ان

خانه

خانه نقل کند قوت شرف او ابتدا کند. و چون بدان درجه
برسد غایت قوت باشد. چون از ان درجه
بگذرد آغاز نقصان قوت پدید آید. و بتدریج کمتر
شود تا بیرون رود. پس این قسمت چنانست که
برج سرطان شرف مشتری است. در پانزده درجه
و حمل شرف آفتاب در نوزده درجه. و جدی شرف
مریخ در بیست و هشت درجه. میزان شرف
زحل است در بیست و یک درجه. ثور شرف قمر است
در سه درجه. حوت شرف زهره است در بیست
و هفت درجه. سنبله شرف عطارد است در پانزده
درجه. جوزا شرف راس است در سه درجه
قوس شرف ذنب است در سه درجه. اما این قسمت
بدان سبب چنین افتاده است که سرطان طالع
عالم است. و مشتری دلیل حیاتست شرف او درین
خانه لایق‌تر بود. و آفتاب پادشاه فلک است.
در عاشر سرطان که برج حمل است شرف او موافق
تر بود. و آفتاب مریخ چون دلیل ضدیت است
هفتم سرطان که جدی است شرف او درخورتر بود
و زحل چون دلیل کشت و زرع و عمارتست چهارم
سرطان که میزان است شرف او شایسته‌تر بود
اما از روی دیگر آنست که چون طالع و اوتاد او بر
زوج منقلب‌اند. آفتاب و هر سه کوکب علوی شرف
در اوتاد اربعه اولیتر بودند. اما قمر چون خلیفهٔ آفتابست

و از مایلی الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و ان
نور است پس شرف قمر در وی موافق تر است
و چون زهره سعد است دلیل پاکی و قوت خانه
سعد و موافق مزاج و نهم از سرطان است شرف
او در حوت بایسته تر بود و چون عطارد دلیل
عقل است و علم و سنبله برج انثی و خانه او
شرف عطارد و در اوی سزاوارتر بود پس قمر در
تسدیس هر دو سعد هست و در تثلیث عطارد
و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ
و مقابله زهره است و زهره در تثلیث مشتری
و تسدیس مریخ است پس ازین اوضاع
ان معلوم شد که بیشتر این کواکب ازین خانها
بهمدیگر ناظر اند خاصه خانهای سفلیان بسفلیان
و خانهای علویان بعلویان اما چون راس از کواکب
نیست شرف او در خانه ساقط ثابت است
و ان جوزا است و شرف ذنب همچنین و ان
قوس است اما هر کوکبی را خانه است که ان را
خانه وبال خوانند خانه رنج و زحمت و ان برج
هفتم بود از خانه ان کوکب مثلا زحل را اسد و سرطان
هر دو وبال است ازان سبب که اسد هفتم دلو
میزان است و از عقرب ثور و وبال زهره از میزان
حملست و از ثور عقرب و وبال مشتری از قوس
جوزا است و از جوزا قوس پس تا کوکب در وبال

بود

بود و ضعیف حال باشد اما وضع دیگر هبوط است
و خانه هبوط برج هفتم بود از خانه شرف و درجه
هفتم ط همان درجه شرف بود پس چنانکه وبال
برج هفتم است از خانه هر کوکبی هبوط برج
هفتم بود از خانه شرف کوکب مثلا شرف مشتری
در سرطان است پانزده درجه و برج جدی
هفتم برج است از سرطان پس هبوط مشتری
در جدی است پانزده درجه و هبوط افتاب
در میزان نوزده درجه مریخ در سرطان و هبوط
زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد
در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس
در قوس و هبوط ذنب در جوزا و تا کوکب
در هبوط باشد در زندان و بند باشد و نیک ضعیف بود

ثمره سیم در قسمت ارباب مثلثات

این قسمت چنانست که هر سه برج که بر یک طبع اند
ان را مثلثه گویند پس چهار مثلثه باشند بر عدد
عناصر و هر مثلثه را سه کوکب داده اند و آن
کوکب را ارباب ان سه برج خوانند و اصل این
سه قسمت آنست که مثلثه مذکر را ارباب
کواکب مذکر اند و مثلثه مونث را ارباب کواکب
مونث چنانکه مثلثه آتشی که حملست و اسد و قوس
در طالعها روزی رب اول افتابست و ثانی مشتری
و در طالعها شبی رب اول مشتری است و ثانی افتاب

وشریک هردو بروز وشب زحل وبعضی کسان شریک را
اعتبار نکرده اند واما جمهور بکار داشته اند اما مثلثه
بادی را در طالع روزی بزحل وعطارد دادند ودر
طالع شبی اول عطارد را داشتند وثانی زحل را
وشریک هردو بروز وشب مشتری ومثلثه
خاکی را در طالع روزی بزهره وقمر دادند وطالع
شبی اول قمر را داشتند وثانی زهره وشریک
هردو بروز وشب مریخ ومثلثه آبی را در طالع
روزی بمریخ وزهره دادند ودر طالع شبی اول
زهره را داشتند وثانی مریخ را وشریک هردو
بروز وشب قمر اما بیشتر کسان در طالع روزی
بزهره را مقدم داشته اند لیکن مقدم داشتن
مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند
آتشی وبادی وکواکب ایشان مذکر اند ودو مثلثه
مؤنث اند خاکی وآبی وکواکب ایشان مؤنث

ثمرهٔ چهارم در قسمت حدود وخمسه متحیره

این اقسام حدود برچند وجه است آنچه مستعمل
اهل روزگار است این است وبطلمیوس این را
اعتبار کرده است واو را حدود اهل مصر خوانند
وآن چنانست که هر برجی را بر خمسهٔ متحیره قسمت
کرده اند باقسام مختلف واقل آن دو درجه است
واکثر دوازده درجه وآخر بروج حدود نحسان افتاده است
واین قسمت را وجهی وترتیبی یاد نکرده اند واو را

بجدول

بجدول نموده شد

ثمرهٔ پنجم در قسمت وجوه هفت کوکب

این قسمت چنانست که هر برجی را بسه قسمت راست
کرده اند هر قسمی ده درجه وهر قسمی را بکوکبی داده اند بر توالی
بروج وکوکب چنانکه ده درجهٔ اول از حمل نصیب
مریخ است وده درجهٔ میانه نصیب آفتاب
وده درجهٔ آخر نصیب زهره واز ثور ده اول
نصیب عطارد است وده میانه نصیب قمر وده آخر
نصیب زحل بر همین قیاس وترتیب تا آخر حوت
باز بمریخ رسد واین قسمت را وجوه خوانند تا جدول
حدود نموده شد

	جدول	مصریان					وجوه مصریان	
حمل	مشتری و	زهره یب	عطارد ک	مریخ که	زحل ل	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
ثور	زهره ح	عطارد ید	مشتری کب	زحل کز	مریخ ل	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جوزا	عطارد و	مشتری یب	زهره یز	مریخ کد	زحل ل	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
سرطان	مریخ ز	زهره یج	عطارد یط	مشتری کو	زحل ل	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
اسد	مشتری و	زهره یا	زحل یح	عطارد کد	مریخ ل	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل
سنبله	عطارد ز	زهره یز	مشتری کا	مریخ کح	زحل ل	شمس ی	زهره ک	عطارد ل
میزان	زحل و	عطارد ید	مشتری کا	زهره کح	مریخ ل	قمر ی	زحل ک	مشتری ل
عقرب	مریخ ز	زهره یا	عطارد یط	مشتری کد	زحل ل	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
قوس	مشتری یب	زهره یز	عطارد کا	زحل کو	مریخ ل	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جدی	عطارد ز	مشتری ید	زهره کب	زحل کو	مریخ ل	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
دلو	عطارد ز	زهره یج	مشتری ک	مریخ که	زحل ل	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
حوت	زهره یب	مشتری یو	عطارد یط	مریخ کح	زحل ل	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل

ثمرهٔ ششم در قسمت فرح کواکب

این قسمت بطالع تعلق دارد چون صورهٔ طالع
تعیین نبود افراح معلوم گردد وان چنانست
که چون عطارد کوکب عقل است و نطق فرح او
در طالع باشد و قمر چون نیر اصغر است و دلیل
حرکت و مصالح این جهانی فرح او در ثالث بود
و زهره چون کوکب طرب است و عشق و سعد
اصغر است فرح او در پنجم باشد و مریخ چون
نحس اصغر است و دلیل نفس حافظ او کثیر باشد
فرح او در ششم بود پس نیر اصغر و سعد اصغر
و نحس اصغر را فرح از طالع تحت الارض افتاد
اما افتاب چون نیر اعظم است و خانهٔ نهم دلیل
سعادتهای اخره و سفر فرح او در نهم باشد و مشتری
سعد اکبر است و دلیل رجا و امید و اصدقای فرح او
در یازدهم بود و زحل چون نحس اکبر است و دلیل
رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد
پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را خانهای فرح
فوق الارض بود اما هر دو نیر در مقابلهٔ یکدیگرند و در
تسدیس و تثلیث طالع و هر دو سعد در مقابلهٔ
یکدیگرند و در تثلیث و تسدیس طالع و هر دو نحس
در مقابلهٔ یکدیگراند ساقط از طالع و مقابلهٔ فرح
باشد و فرح خانه شادی است و ترح خانهٔ اندوه
و ترح هفتم است از خانهٔ فرح

ثمره ۶

ثمرهٔ هفتم در اثنای عشریات بروج و کواکب

این عمل بطالع نسبت دارد وان چنانست که
هر برجی را بدوازده قسمت کرده اند هر قسمتی دو
درجه و نیم پس قسم اول بهر صاحب بیت را
بود و قسم دوم بهر صاحب برج دوم هم چنین
تا بهر دوازده برج داده شود طریق عمل انست که
اگر اثنا عشریهٔ طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است
وان درجات را در دوازده ضرب کنند و از طالع
سی کان سی کان بیفکنند انجاکه کمتر از سی ماند اثنا
عشریهٔ طالع انجا بود و حکم همه همین است و این
عمل در استخراج ضمیرها بکار دارند هرجاکه اثنا
عشریهٔ طالع وقت افتد ضمیر انجا باشد و این
بجای نظیر طالع بود اما اثنا عشریهٔ کوکب را بنگرند
تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع کرده است
ان درجات را در دوازده ضرب کنند و سی کان
و سی کان از برج کوکب طرح کنند انجاکه کمتر از سی
ماند اثنا عشریهٔ کوکب باشد هرده در حمل یازده
درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در دوازده
صد و سی و دو درجه حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه
در دوازده چهل دقیقه و هشت این اعداد را از
برج حمل سی کان سی کان طرح کنیم برسیده حساب
دوازده درجه و چهل و هشت ۷ از برج اسد اما اگر
همین یازده درجهٔ زهره را بچهار برج دهند چنانکه

۷ دقیقه

دو نیم بحمل و دو نیم بثور و دو نیم بجوزا و دو نیم بسرطان
و قاعدهٔ اول که شرح داده‌ایم تا درجه متفرق شود
و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه را
در دوازده ضرب کنند دوازده حاصل آید و از چهار
دقیقه چهل و هشت دقیقه این نصیب آمد باشد
مناسب عمل اول اما حکم اثنا عشریه آنست که
اگر کوکبی در اثنا عشریهٔ کوکبی افتد چنان بود که بصاحب
اثنا عشریه ناظر بود یا در خطی از خطوط او بود و بودن
اثنا عشریهٔ کواکب در برجی چنان باشد که صاحب
اثنا عشریه دران برج اثنا عشریه مزاج صاحب خود دارد
و بعضی کسان دلایل را بدو تفسیر کنند اگرچه اهل
روزگار او را کمتر استعمال کنند و بکار دارند اما
یاد کردیم تا کتاب بی فایده نباشد اما اقسام
دیگر هست چون نه بهر و هفت بهر و نیم بهر و درجان
و دادوار و جان بخار و مانند این و این اقسام بیشتر
بر قول اهل هند است و درین عهد متروک ما نیز یاد
نکردیم تخفیف شود

نمرهٔ هشتم در نسبت ایام بکواکب

شبانروز یک دور فلک هشتم است و اول روز
بقول شرع از طلوع صبح صادق است و بقول اصحاب
احکام از طلوع او نصف قرص آفتاب و نزدیک مقومان
از دایرهٔ نصف النهار اما اول شب باتفاق از غروب
نصف قرص جرم آفتابست و طلوع سیاهی از افق

مشرق پس این شبانروز را به بیست و چهار قسم
کرده‌اند داشت و هر قسم را ساعتی خوانده‌اند و ساعات
بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی آنست که یک
جزو او از بیست و چهار جزو دور با پانزده درجهٔ مطلعی
باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام
کردند اما عدد او در روز و شب مخالف باشد و او را
ساعات معتدله نیز خوانند اما ساعات معوج آنست
که یک جزو است از دوازده جزو روز تا شب پس
اگر روز درازتر و اگر کوتاه‌تر شود و عدد او از دوازده
بیش و کم نگردد اما نفس او زیادت و کم شود از پانزده
درجهٔ مطلعی است زیادت و نقصان از زمان او را
معوج خوانند و زمانی نیز خوانند اما از هفته هر روزی
بکوکبی نسبت کرده‌اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت
اول آن روز از ساعات معوج بدان کوکب داده‌اند
چنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس ساعت
اول ازین روز او راست و ساعات دوم زهره را
کی تحت اوست و سوم عطارد را و چهارم قمر را
و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم
آفتاب را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را
و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعت روز یکشنبه
بر زحل تمام شد ساعت اول از شب دوشنبه
مشتری راست و ساعت دوم مریخ را بهمین قیاس
میگردد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد

رسد و ساعت اول از روز دوشنبه قمر را بود و دوم
زحل را بدین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز
سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز
چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را
و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز
آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه
زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم
ازین شب مریخ را و از اول ساعت از روز یکشنبه
آفتاب بر همین ترتیب دور می کنند اما اهل بابل
و بزرگان که تتبع ایشان کرده اند چون اسحق کندی
و ابو معشر بلخی و دیگران بناء استخراج ضمیر بارباب
ساعات نهاده اند و در طالعها و قرانها ابتداء ادوار از
صاحب ساعت کنند و مختار بود در هر روزی کارهاء
که بکوکب او منسوب بود و در ساعتی که بکوکب او تعلق
دارد مثلا روز یکشنبه بآفتاب منسوبست دیدار پادشاه
و آنچه بآفتاب تعلق دارد نیک باشد و حکم شب
و هر ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته

شعبهٔ پنجم در نظرهاء کواکب بعضی ببعضی چهار ثمار

ثمرهٔ اول در کیفیت نظر

هفت کوکب را دوازده برج با هم دیگر نظرهاست
و آن پنج نوع است بهشت قسم اول قرانست چون
دو کوکب در یک برج بدرجه و دقیقه برابر شوند آن
قران باشد دوم تسدیس ایمن است سیم

تربیع

20

تربیع ایمن است چهارم تثلیث ایمن است
پنجم مقابله است و یک تثلیث و یک تربیع
و یک تسدیس دیگر در ایسر است مبلغ هشت
باشد اما اتصال ایمن آن بود بر توالی رود و چون
از طالع بسیم و چهارم و پنجم و ایسر آن بود که
از نهم طالع بود و از دهم و یازدهم و اتصال
ایمن را برابر ایسر تفوقست اما قران سعدین سعدست
و قران نحسین نحس چنانکه گفته شد اما نظر مقابله
آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید و بدرجه
و دقیقه برابر شوند و حد او صد و هشتاد درجه بود
راست یعنی شش برج که نیمهٔ دور فلک است
پس چون هر یکی در خانهٔ ضد هم دیگر بود و در مقابله
این نظر را نحس تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع
از برج چهارم کوکبی افتد و حد او نود درجه است
که ربع دور فلکست و او چون نیمهٔ مقابله است
او را نحس و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث
از برج پنجم کوکبی بود و حد او صد و بیست درجه است
که ثلث دور فلکست و البته تثلیث از دو برج
اتفاق افتد که بر یک طبع باشند چون از حمل
باشد یا از قوس بحمل بسبب آن موافقت
او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر تسدیس
از برج سیم کوکبی افتد و حد او شصت درجه است
که سدس دور فلکست و او نیمهٔ حد تثلیث باشد

اورا سعد و نیم دوستی گفته اند. **ثمرهٔ دوم**

در اطلاع اتصالات و اوضاعی که کوکب را اتفاق افتد و کیفیت آن

اوضاع در صورت اتصالات بسیار نوعست.
آنچه لایق این مختصر است و بیشتر واقع شود و بکار
دارند دوازده نوع است. اوّل قبول دوم رد
سیم دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم
انکار ششم نقل النور هفتم انکاث
هشتم صد الاتصال نهم خالی السیر دهم وحشی
السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم
دستوریه. اما نظر قبول آنست که کوکبی در خطوط
کوکبی دیگر بود. و آن خانه است. یا شرف. یا مثلثه. یا حد
یا وجه. و با صاحب آن خط اتصال کند. پس آن
صاحب خط اورا قبول کند. چون در خطوط خود
بیند اورا. و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات
و یافتن امیدها. و تمامیٔ محبت میان دو کس.
اما رد آنست که کوکبی ضعیف شده باشد.
چنانکه در وبال یا هبوط خود بود یا راجع. یا محترق.
پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد. از خود رد کند. که
قوت قبول ندارد. مثل شخصی که با خود در مانده بود
بعلتی یا زحمت. شخصی دیگر خواهد که با او پیری کند
اورا از خود دور کند. و حکم این ضد قبول باشد.
از نا برآمدن حاجت. و نایافتن بار پیش بزرگان

و فرو ماندن کارها. **اما دفع قوت** آنست که کوکبی در
خطوط خویش بود. کوکبی دیگر اورا بیند. صاحب خط
اورا قوت دهد. اگر هر دو در خط خود باشند. هر یک
قوت خود بدیگری دهد. چنانک قمر در سرطان بود.
و زهره در ثور. و این غایت دفع قوت بود. و دلیل
باشد بر دوستیٔ میان دو کس. از هر دو طرف.
و تمام شدن کارهای جهد و جد. **اما دفع طبیعت**
آنست که کوکبی در خط کوکبی بود. و دیگری در خط آن
کوکب. و همدیگر را ببینند. پس هر یک طبیعت خود
بدیگری دهد. و بعضی کسان دفع قوت خوانند این را
و این وضع قوی تر از دفع قوت بود. و اثر او در
سعادت و عطیت امیدها. و رسانیدن بامور
کلّی زیادت از همه اوضاع دیگران باشد.
اما انکار آنست که کوکبی که کوکبی دیگر را ببیند
از وبال یا از هبوط او. پس آن کوکب این را
انکار کند. چون در وبال یا هبوط خودش بیند.
و این ضد دفع طبیعت است. و اگر هر دو در وبال
یا هبوط یکدیگر بوند. انکار از هر دو جانب باشد.
و اثر او ضد اثر دفع طبیعت باشد. **اما نقل النور**
آنست که کوکبی سبک رو گران رو را ببیند. و چون
از و تمام منصرف شده باشد. دیگری را ببیند.
پس نور اول کوکب بثانی دهد. و اگرچه آن
هر دو کوکب از یکدیگر ساقط باشند. و این

بمثابهٔ اتصال بود میان این دو کوکب مثال آنست که
کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبک
روتر از هر دو در سرطان باشد اول این کوکب را
ببیند که در حمل است و هنوز منصرف نشده باشد
بدان کوکب بپیوندد که در عقرب است پس نور
کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد و این دلیل
باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان
و حجاب و امثال این **اما انتکاث** آنست که
کوکبی سبک رو خواهد که کوکب گران رو را ببیند
پس هنوز مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبک
رو راجع شود خواهد که بگران رو بپیوندد و مستقیم
شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد
بود و از کارها پشیمانی و نومید شدن از جایگاهی
که امید بوده باشد **اما خالی السیر** آنست که کوکبی
در اوایل برج کوکبی را ببیند و به هیچ کوکب دیگر نه پیوندد
در آن برج و این قوت بتر کوکب ضعیف باشد
و بدتر آن بود که آن کوکب نحس بوده باشد **اما بعید
الاتصال** آنست که کوکبی در برجی آید با اوایل برج هیچ
کوکب را نه بیند و با اواخر برج بیند و دلان کوکب
ضعیف بود **اما وحشی السیر** آنست که کوکبی در برجی آید
و بیرون رود و بهیچ کوکب نه پیوندد و این حال
قمر را بسیار افتد و او نحس بود و بدتر آن بود که این
حال قمر را در قوس افتد که او از برجهای غریب

در قوس از همه ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط
بیرون می آید و روی بوبال می نهد و باز از برجهای
غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف بیرون می آید
بخانه می نهد اما مریخ عکس این باشد درین دو خانه
و این حال دلیل بود بر فرو آمدن کارها و نقصان
مال و کسب و پیش آمدن کارهای بی خیر و نفع
و این همه بحسب خانهای طالع بود و نظرهای
مودت و عداوت **اما تربیع طبیعی** آنست که
عطارد در جوزا بود و کوکبی را ببیند که در سنبله باشد
یا در سنبله بود و کوکبی را ببیند که در جوزا بود و این
تربیع بقوت چون تثلیث باشد و این حال مشتری را
نیز باشد در قوس و حوت **اما دستوریه**
بچهار نوعست یکی نیک بعید است و یکی نیک
ضعیف بعید آنست که صاحب محملها دیگرده است
پس دو نوع دیگر است که نزدیک تر است یکی
آنست که صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب
عاشر در طالع نوعی دیگر آنست که کوکبی در وتدی
باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی
دیگر را بیند که آن کوکب هم در وتدی بود و آن خانه
یا شرف او باشد اما دستوریه بکمال قویست
و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد
و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی و قدر و جاه
و کمال سعادتهای خارجی و داخلی

ثمرهٔ سیم در اتصالات محل

این اتصالات غیر اتصالات نظر است و او را
ناظر نیز خوانند و اتصالات طبیعی گویند و بجای
اتصالات نظر نگاه دارند و اگر چه با هم ناظر نباشند
و این اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع
و مقابله و نسبت او از دو نوع بود اول بسبب موافقت
مطالع دوم بنسبت درازی روز و این چنان بود
که بعد دو کوکب از دو نقطهٔ اعتدال برابر اتفاق
افتد آن بجای نظر نشیند مثال آنکه کوکبی در بیست
درجهٔ حمل بود و دیگری در ده درجهٔ حوت میان هر دو
تسدیس بود که این هر دو جزو موافق اند در مطالع
جهت آنکه دو از اول حمل مساوی است بر توالی حمل
و بر خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب در ین
جزو باشند بجای تسدیس نشیند و همچنین اجزای
ثور با دلو در مطالع موافق اند ثور بر توالی دلو
بر خلاف توالی و این تربیع بود که بجای تثلیث
نشیند و اجزای جوزا با جدی موافق اند بر توالی
و خلاف توالی و این بجای مقابله نشیند و همچنین
اجزای سرطان با قوس و اجزای سنبله با میزان
و اگر ابتداء این قسمت از میزان کنند حکم همین
باشد اما این اجزا که موافق نهند در درازی روز
بعد ایشان از دو نقطهٔ انقلاب برابر باشند چنانکه
اجزای سرطان با جوزا سرطان بر توالی جوزا بر خلاف

توالی

توالی پس اگر کوکبی در بیست درجهٔ سرطان بود
و دیگری در ده درجهٔ جوزا میان هر دو تسدیس
باشد همان طریق که در دو بعد از نقطهٔ اعتدال
گفته شد جهت آنکه درازی روز بیست درجهٔ
سرطان همانست که ده درجهٔ جوزا و همچنین
اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت
و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر از نقطهٔ
جدی این ابتدا کنند حکم همان باشد اینست
حقیقت اتصالات محل

ثمرهٔ چهارم در حدود اتصالات و اجرام کواکب از پیش و پس

اتصالات را حدی است که تا بدان حد نرسد
اتصال آغاز نشود و حد دیگر هست که تا از ان نگذرد
باطل نشود و بنای آن بر اجرام کواکب است که هر
کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پیش و از پس
و آن را انوار نیز خوانند پس نور جرم آفتاب
بد درجه است و نور جرم ماه یب درجه و نور جرم
مشتری و زحل هر یک را ط درجه مریخ را ح درجه زهره
و عطارد هر یک را سـ درجه اما اتصالات را سه حال
بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز اتصال بود و چون
بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز قوت
اتصالات بود و چون مرکز بمرکز رسد غایة قوة
اتصال بود و چون کوکب سبک رو بگذرد انصراف
و چون بنصف جرمین رسد نهایت قوه اتصال بود

وچون جرم از جرم منقطع شود تمامی اتصال بود
اما اعتبار نصف جرمین را بود در جمع اتصالات و بعضی
گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد مثال آنست که جرم
مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس
دوازده با نه جمع کنند بیست و یک درجه باشد
نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه
که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند
نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون
ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و چون مرکز
بمرکز رسد اتصال تمام و غایت قوت بود و چون
بنصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم
بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول محکم‌تر است

شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای
کواکب هفت اثمار

ثمرهٔ اول در شهادتها

اصحاب این صناعت گفته‌اند که خداوند حظ را زعیم
گویند و شاهد گویند و قوت او را در حظ خود شهادت
خوانند و شهادت از پنج نوع است و هر یک را مقدار
نموده‌اند چنانکه گفته‌اند صاحب خانه را پنج شهادت
است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب
شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه شهادت
است و صاحب حد را دو شهادت و صاحب وجه را
یک شهادت و درین خلاف هست آنچه حکیم کوشیار

آورده است خلاف اینست اما اگر کوکب در خانهٔ خود
بود شهادت او که پنج است مضاعف شود یعنی
ده گردد و حکم صاحب شرف دیگر شود بهمین نسبت
اما گفته‌اند هر برج که صاحب او در وی نبود چون بدنی
باشد بی جان و اگر صاحب او در وی بود جسمی
باشد زنده از هر چه لایق او بود طلب کنند
حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند
که نامقبول بود قوت دهد اگر از ارباب خطوط
او کوکبی بدو ناظر بود و قوت قوی‌تر بود

ثمرهٔ دوم در قوتهای ذاتی کواکب

قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده‌اند
شصت و شش نوعست از ذاتی و عرضی و قوی
و ضعیف و میانه آنچه از آن مبلغ عظیم اثر است
سیزده نوعست ذاتی و قوت ذاتی آنست که کوکب
در خانهٔ خود بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد
یا در وجه خود و مستقیم بود و علویان مشرقی
باشند و سفلیان مغربی و کوکب در حیز خود
و کوکب مذکر در برج مذکر بود و مؤنث در برج
مؤنث و زاید بود در سیر و صاعد بود در
در افلاک خود اما زاید آنست که بدست او در
شبانروز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد آنست
که از نقطهٔ حضیض روی باوج دارد یا بذروهٔ فلک
تدویر و حیز آنست که کوکب روزی بروز بالای

زمین و کوکب شبی بسبب بالای زمین باشد
اما تقسیم را یکی از قوتها نهاده اند و تقسیم انست که
بعد کوکب کمتر از شانزده دقیقه بود وقتی که مرکز
بمرکز افتاب رسد در احتراق یا این مقدار که
بگذرد از مرکز و صمیمی عطارد قوی تر باشد که بمثابهٔ
دو شمس بوند و این در بر اتصالات بود کوکب را
اما گفته اند قوتهای ذاتی کوکب دلیل سعادتهاء
باطنی باشد در مولود و چون عقل و فهم و ادراک
و فراست و کیاست و مانند این

ثمرهٔ سیم در قوتهاء عرضی

قوتهاء عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید
چنانکه طالع اتفاق افتد و کوکب در وتدی بود
از اوتاد طالع و از همه قوی تر طالع است پس
عاشر پس سابع پس رابع و چون کوکب در
وتد بود قوت او از روی تقدیر تامی بود و در
مایلی الوتد چهار دانگ و در زایل الوتد دو دانگ
پس اگر در مایلی الوتد بود چهار دانگ قوت دارد
و از همه قوی تر حادی عشر است و باز خامس و اگر
در زایل الوتد بود دو دانگ قوت دارد و از همه
قوی تر تاسع است و باز ثالث و ساقط را
مقدار ننهاده اند اما وجهی دیگر آنست که کوکب
در خطوط سعدان بود یا سعدان بدو ناظر
بوند بنظرهاء مودت و بودن کوکب در فرح هم

قوة

قوة عارضی بود و این قوتها دلیل سعادتهاء ظاهر بود
چون مال و جاه و حرمت و عشرت و شهرت و مانند
این اما وقت باشد که کوکب را هم قوة ذاتی
بود و هم قوت عارضی چنانکه طالع حمل بود
و مریخ در جدی که خانهٔ شرف اوست و عاشر است
از طالع قیاس دیگرها همین باشد

ثمرهٔ چهارم در ضعفهاء کواکب

چنانکه قوتهاء کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز
نیاید اما آنچه در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع
گفته اند آنچه از آن مبلغ ظاهرتر است پنجاه نوع است
وان چنانست که کوکب در وبال خود بود یا در هبوط
یا راجع یا محترق و یا تحت الشعاع و هر دو نیر در
کسوف یا خسوف باشند یا در عقدهٔ ذنب و بودن
قمر در طریقهٔ محترقه وان از نوزده درجهٔ میزان است
تا سه درجهٔ عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر
یا کواکب در عقدهٔ ذنب بود یا ناقص بعد در سیر
یا باسط در افلاک خود یعنی از نقطهٔ اوج یا
درزوهٔ فلک تدویر روی بحضیض دارد یا در طالعی
بخانه‌هاء بد افتاده بود یا در خانهاء ساقط یا در
وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب بدو ناظر
باشد خاصه بنظر عداوت یا در ربعی یا در برجی افتد
که خلاف مزاج او باشد یا در خطوط نحسان بود
یا نحسان بدو ناظر بود خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی

درووندی از او تا د طالع افتاده بود و ان موضع وبال
هبوط او باشد این ضعف او زیاده از قوة
عرضی او باشد

ثمرهٔ پنجم در تشریق و تغریب کواکب و حدود آن

هر کوکب که پیش از افتاب بر آید اورا مشرقی
گویند و چون بعد از افتاب فرو رود اورا مغربی
خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت
درجه است یعنی چون افتاب از احتراق ایشان
بگذرد تا بشصت پس ایشان نرسد ایشان مشرقی
باشند و چون شصت درجه بعد ماند تا افتاب
بر ایشان رسد در حد تغریب آیند و بیرون ازین
حدود نه مشرقی باشند نه مغربی اما حد تشریق
و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و حد
تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه و بیشتر
نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه

ثمرهٔ ششم در دانستن کواکب مستولی در مواضع طالع و دانستن کوکب مبتز و مستعلی

مستولی ان کوکب باشد بر موضعی از دوازده خانه
طالع که در خط خود بود از انچه نموده ایم یا ناظر بود
بر جزو مطلوب اگر هر پنج ارباب خطوط در برج
مطلوب بوند یا ناظر باشند صاحب بیت مقدم بود
در استیلا و دیگران شریک او کنند و اگر چهار یا سه
یا دو باشند انرا که شهادت زیاده بود مقدم

دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب خطوط دران خانه
نبود و یا ناظر نباشد ان جزو را مستولی نبود و اگر
کوکبی غریب دران خانه افتاده بود او مستولی باشد
و او را دلیل ان برج خوانند و اگرچه دران خانه ضعیف
و نامقبول بود و اگر کوکب غریب هم نباشد
درو وی و همه از وی ساقط باشند ان برج همچون
بدنی باشد بی روح چنانکه در پیش گفتیم اما اصحاب
احکام را اعتماد بر مستولی باشد بر همه اجزاء
فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت
خاصه صاحب ساقط افتاده باشد اما مثال انکه
کوکبی غریب در برجی باشد که مستولی بود انست
که اگر شخصی در خانهٔ شخصی دیگر حکم او راند و بزرگ
و بدان خانه نادر وی باشد و اگر ناظر باشد بدان
ماند که شخصی را محافظت می کند اما مبتز ان کوکب بود
که در صورت طالع ارسته باشد بقوتهاء ذاتی
و عرضی و قوی تر همه ان بود که صاحب
طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع
بود یا ارباب خطوط دیگر یا صاحب عاشر در عاشر
بود یا صاحب شرف و یا عاشر در وی بود یا صاحب
حادی عشر یا صاحب شرف او در وی بود یا همچنین
در سابع یا رابع یا خامس یا تاسع یا ثالث اما
اگر کوکبی قوتهاء ذاتی دارد و از طالع ساقط
بود از اثر او هم باشد اما وقت باشد که چند

کوکب ثابته بود یا تیر از بیت قوی تر را مقدم تر
دارند و دیگران را شریک او کنند پس مدار احکام کلی
طالع بر بیتر باشند بعد ازان بر مستولی بعد ازان
بر صاحب طالع اگرچه ساقط بود بعد ازان
بکوکب غریب که ناظر باشند اما مستعلی
آن کوکب بود که در وقت قران بذروهٔ فلک تدویر
یا باوج خود نزدیکتر بود یا عرض او در شمال بیشتر
ازان کوکب دیگر بود یا کوکبی در عاشر طالع
افتاده باشد او مستعلی بود برآنکه در حادی عشر
یا ثانی عشر باشد و مدار احکام در قران بر کوکب
مستعلی باشد و کوکب مبتز و مستولی بر جزو
قران

اسرار ثمرهٔ هفتم در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل

آنچه احکام است امتزاج کواکب است و آن
چنانست که بعضی کوکب را علت گرمی است
و بعضی علت تری و همچنین سردی و خشکی
و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو
یا سه یا بیشتر از دلایل جمع آیند در طالع یا جای
دیگر واجب کند که امتزاج دهند تا ازان هم مزاجی
معلوم شود که از همه نسبت دارد و ازان نباشد
و این را مثال آنست که اگر پارهٔ شیر با اندک خون و
پارهٔ خون با آب بیامیزند رنگی و مزاجی و طعمی ازان
حاصل آید که بهر چهار منسوب بود و بهر چهار نماند والا

بدان مزاج مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد
از چهار مثال این از کواکب آنست که اگر مولودی را
زحل در طالع اتفاق افتاده بود و مشتری و زهره و مریخ
زحل دلیل سیاهی است و ترشی رویی و صبوری
و سرد و خشکست و مشتری سپیدی است و روشنی
و لطف طبع و معاشرت و خوب صورت و سرد
و تر است و مریخ دلیل سرخی است و غضب و خیانت
و تندی و گرم و خشکست پس واجب کند یا مزاج
این چهار که رنگ مولود سرخ و سفیدی بود که بگندم گونی
زند و بحلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد
پاکیزه نفس و نیکو اعتقاد بود در دین و خوش طبع
باشد و عشرت و خیانت کند در نهان و آنرا مستور
دارد و متعصب و شیرین صورت و مزاج معتدل یا
مایل بخشکی و سرخی که در وی بوند دلایل این نیز اعتبار
کنند که موافق مزاج هر کوکب که باشد مدلول آن را
ظاهرتر گردانند و ازین کوکب هر کدام که شهادت
دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر دو یا سه قوی باشند
اثر بقوت یکدیگر بیامیزند و هر کدام که ضعیف بود
نامقبول اثر او کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برجی
یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزند و اگر کواکب
با او ناظر باشند بقدر قبول و رد امتزاج دهند
و اگر کواکب همچنین در خانهٔ مال اتفاق افتد چون
منسوبات هر یکی را از نبات و جواهر و حیوانات

نمود و ابر بس اطعمه و اشربه و بال و بادی گران او را
از انجا استدلال کنند و باقی بیوست دیگر را قیاس
همچنین دانند و در حقیقت آنست که هر کجا که
اعتدال است دلیل سعادتست و صحت بدن و هر کجا
که مزاجی با فراط است دلیل نحوست و مرض

مثال دیگر و تشبیه

آنست که اگر زهره در ثور بود چون خاتونی بود
مطرب با حرمت در سرای خود و اگر قمر با او بود
چون ملک زاده بود در مملکت خود با او در طرب
و اگر عطارد انجا بود چون ندیمی بود و کیلی با ملاحی
و اگر مریخ انجا بود چون رندی عربده کننده بود و در
خصومت افتاده پس اجتماع معلوم شود که بزمی
باشد در سرای مطربی و ملک زاده آن جا حاضر
و هر دو با هم مایل بوند و دوست جهت انکه هر دو درین
موضع قبول دارند چون عطارد صاحب پنجم و دوم
است از ثور هر دو را مدح و ندیمی در فرح می دارد
و دخل و فرح ایشان ندامی شناسد و چون مریخ
صاحب دوازدهم و هفتم است دشمنی و ضد
ایشانست فتنه و شر می انگیزد و از ان خود در زحمت
می افتد و هر دو او را قصد می کنند اما اگر آفتاب
ساقط بود از ایشان از پادشاه باید و خایف بوند
و اگر با مشتری از ایشان ساقط بود از محتسب
و قاضی در بیم باشند و اگر با ایشان بود با ناظر بود

بنظر

۲۸

بنظر مودت از محتسب و مفتی ایمن بوند و اگر بنظر
عداوت بود خایف شوند و مجلس کم طرب باشد
اما اگر زحل با ایشان بود پر سنان باشند با ایشان
و اگر ناظر بود بمودت رعایت حال ایشان کند
و اگر بعداوت نگرد قصد پریشانی بزم ایشان کند

مثال و تشبیه

دیگر آنست که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او
چون قحبه بود درمانده بدست امیری یا بزرگی
با لشکری و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی
بود آن مرد را و دشمنی آن قحبه را و اگر قمر انجا بود
چون مسافری بود که دران میان محبوس مانده
بود پس بسبب وبال و ضعف زهره است
که او چون قحبه است و بسبب قوه و قبول
مریخ است که او چون امیری است و عطارد خانه
یازدهم عقرب است دوست دار مریخ است
و چون صاحب خانه دوازدهم زهره است عطارد
زهره را دشمن می دارد و چون قمر صاحب نهم
عقرب است درین خانه و چون در هبوط است
محبوس است و درمانده و کواکب دیگر را همین
نسبت نگاه دارند در هر سه مثال و تشبیه نسبت
مشرح طریق امتزاج کواکب بس تامل و فکر واجب
دارند از سر ذهن و اعتقادی تمام تا فایده حاصل
آید و بشنو احکام راست رود الا حکم بر ضد افتد

شعبهٔ هفتم در احوال دلایل بانواع مختلف نوزده
اثمار **ثمرهٔ اول در کلیات اصول احکام**
احکام نجوم دانستن خیر و شر است پس هر کجا که
سعد غلبه کننده بنجوم یا ناظر دلیل بر آمدن کارها
و امیدها بود باسان ترین وجوه و هر کجا که نحسان
غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها بود
و افتادن خلل در مصالح و دور افتادن غرض و پیش
آمدن دشواری فی الجمله و سعدان دلیل سعادة اند
و نحسان دلیل شقاوة **ثمرهٔ دوم** تثلیث
و تسدیس دلیل دوستی بود و راستی و آسانی
و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود
و رنج دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل
تمام شدن کارها بود و دلخوشی خاصه از اوتاد
و نظرهای رد و نامقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد
خاصه از زایل الوتد یا ساقط **ثمرهٔ سیم** نظرهای
عداوة کواکب سعد را ضر نبود چنانک نظرهای
مودت کوکب نحس را نفع نبود **ثمرهٔ چهارم**
دلیل یک امر اگر با همدیگر ناظر باشند بنظرهای
مودت دلیل کند بر تمام شدن آن امر و مدة بقاء
او بود بوجه احسن و اگر بنظر عداوت نگرند
دلیل تمام شدن بعضی از آن امر بود بسختی و دشواری
ثمرهٔ پنجم اگر سعد ضعیف بود چنانک راجع
باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن

بنجوم

سعادة

سعادة و از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل کریم توانگر
بود و سعد نامقبول مثل شخصی کریم و درویش
باشد و اگر نحس قوی بود چنانک در خانه یا
شرف یا حظوظ خود بود و مستقیم نحوست
و بدی دور کند پس نحس مقبول بهتر از سعد
نامقبول باشد **ثمرهٔ ششم** اگر بر جایگاه امید
و رجا کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت
رسد از مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد
بوجه احسن و اما اگر نحس مستولی شود مکروه
رسد و از قومی بدکار و از کسانی که توقع فساد
باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر بر جایگاه خوف و خطر سعد
مستولی گردد اندوه رسد از جماعتی نیکوکار که
طمع بدی نباشد از ایشان و اگر نحس مستولی گردد
بدی و غم رسد از کسانی ظالم که توقع بدی
باشد از ایشان **ثمرهٔ هشتم** اگر طالع مولودی
بموضعی که آنجا نحسی افتاده در دیگر طالع مولودی هم در آن
جزو سعدی افتاده بود این هر دو جزو ضد یکدیگر
باشند و آن شخصی که نحس در طالع او بود بدان
شخص دیگر بدی و ضرر رساند و آنک سعد در
طالع بود بدان دیگر خیر و نفع رساند اما اگر هر دو را
سعد در یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت
و محبت باشد و بهمدیگر نیکی و خیر رسانند اما اگر
هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود قاصد یکدیگر باشند

و بهمدیگر بدی رسانند چنانک اگر سعد و نحس هر دو را
در خانهٔ مال افتاده بود نفع و ضرر هر دو از سبب
مال بود و معاش و بازی گران و اگر در عاشر
افتاده بود بسبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی
بروج را قیاس همین است **ثمرهٔ نهم**
اگر در دو مولود افتاب در یک برج افتد میان
آن دو شخص دوستی بود و حکم قمر همین است
و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی بدید آید
میان آن دو کس و اما اگر در مقابل افتند دشمنی
بدید آید و حکم تربیع همین باشد اما بودن سهم
السعاده در یک برج از دو مولود میان هر دو کس
بسبب طمع داشتن و امیدها بر آید **ثمرهٔ دهم**
اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم
طالع خدمتکار یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق
میان این جماعت موافقت و محبت بغایت
رسد و بمانند با همدیگر مدتهای مدید و برخورداری
یابند از همدیگر و اگر دلایل ضد این افتد حکم بر عکس
شود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر هر دو
شخص را با همدیگر پیوستگی شود و صحبت اتفاق افتد
بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشند
چنانک طالع یکی حمل بود و دیگری اسد یا قوس میان
ایشان در اغلب چیزها موافقت بود و بروزگار
دراز مانند با همدیگر **ثمرهٔ یازدهم** افتاب را نحوست

و زیان

و زیان از مقارنهٔ مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را نحوست
و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابلهٔ مریخ **ثمرهٔ دوازدهم**
بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش افتاب
بر آیند بوقتی که هنوز در شعاع بوند یا بعد از ماه
بر آیند بوقتی که ماه نور بدیشان رسانیده بود
ثمرهٔ سیزدهم نحس مشرقی دلیل کند بر آفت
و نحس مغربی دلیل کند بر علت و آفت آن
بود که ناگاه چیزی حادث شود که سبب فسادی
بود یا تنها یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی بدید
آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضهٔ که در تن لازم
باشد **ثمرهٔ چهاردهم** کواکب علوی به تثلیث
قوی تر اند و کواکب سفلی به تسدیس قوی تر اند
ثمرهٔ پانزدهم پیوستن کوکبی به کوکبی دلیل کند
بر ابتداء کارها و رغبت کردن بچیزها و در طلب
آن بودن چنانک اگر صاحب طالع به صاحب
عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن بخدمت
سلطان و اکابر و مهتران مولود را و فرمودن عمل
اما اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس
همین باشد یا صاحب طالع بدیگری اما از پیوستن
ان میخواهیم که کوکب سبک رو رسد و تدبیر بدو
دهد و ازین جهت است که کوکب سبک رو را
دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر گویند
ثمرهٔ شانزدهم اوتاد طالع دلیل کند بر قوة ظهور

چیزها با تمام رسیدن آن، خاصه طالع و عاشر و مایلی
الوتد دلیل کند بر توسط یا بیشتر چیزها و تمام رسیدن
بعضی یا بیشتر آن، خاصه حادی عشر یا خامس
و زایل الوتد دلیل کند بر طمع و امیدواری بچیزها و ساقط
دلیل کند بر پوشیده ماندن امیدها و آنچه باطل
گشته بود یا خواهد گشت.

ثمرهٔ هجدهم در دلالات از وجه عام و خاص

دلالات چیزها بر دو قسم است: عام است و خاص.
عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاهیند
و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل و مریخ
دلیل لشکرها، بر همین قیاس چنانک در منسوبات
بروج و کواکب یاد کرده‌ایم. اما خاص آنست که
طالعی افتد که عاشر و صاحب او دلیل پادشاه
بود و هفتم او دلیل زنان و ازواج است. پس اگر
طالع دلو افتد هفتم که دلیل زنان و ازواج است
اسد باشد و آفتاب، و این دلایل خاص بدین طالع
تعلق دارد. یا طالع جدی بود برج میزان و زهره
دلیل پادشاه افتد. پس هر طالع که دلایل خاص
و عام او موافقت کنند مولود را بکمال رسانند
و آن دلیل ظهور مدلول بود در تمامی و بقای او و بغایت
و نهایت. مثال: مولودی که طالع او عقرب افتد اسد
عاشر او بود، پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاه‌اند
از روی عام اینجا از روی خاص هم دلیل پادشاهند

پس دلیل

پس دلیل عام و خاص موافقت کرده باشند و اگر
آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت کند و سروری و طول
مدة و بقا. اما خانهٔ هفتم عقرب ثور است و زهره صاحب
او. اینجا نیز دلایل عام و خاص موافقت کرده باشند و اگر
زهره اینجا بود دلیل سعادة باشد و برخورداری از روی
زنان و مناکحت. قیاس بروج و کواکب دیگر همین است.

ثمرهٔ نوزدهم در اثرهای کواکب

اثرهای کواکب علوی عظیم‌تر است و مدة او مدیدتر
خاصه در بروج ثابت و اوتاد طالعها. و اثر کواکب
سفلی حقیرتر است و مدة او قصیرتر خاصه در بروج
سفلیان و بروج منقلب و زایل اوتاد طالعها. اما
گفته‌اند اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید که
افلاک ایشان ازین عالم ~~نزدیکتر~~ دورتر است.
و اثرهای کواکب سفلی دورتر ظاهر شود که افلاک
ایشان بدین عالم نزدیکتر است. اما آنچه در مدهٔ روزگار
خود تجربه شد آنست که همه احوال کواکب پیش از
امتزاج اثر میکند، و آنچه عظیم اثرتر است زود حادث
می‌شود و دیرتر می دارد، و آنچه حقیر اثرتر است
چون امتزاج نزدیکتر می‌رسد ظاهر می‌شود. ~~آنچه~~
و هیچ شک نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج
می‌افتد و حادث می‌شود آنچه از آن امتزاج او
توقع می‌باشد. و ابوالمحامد غزنوی در کفایه آورده است
که زحل از پیش اثر میکند در حوادث و از پس میکند

و ما را بتجربه قول او محقق شده است و اگر کسی این قول را
قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد اما بی شبهت
اثر مریخ بیشتر از ممازجت ظاهر میشود از آن جهت
که او بیشتر می رود و آفتاب را اما چون اثر کواکب
علوی مدید مدة است و اثر ایشان را بعد از وقوع
می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج باشد
و چون اثر سفلیان اندک مدة است گفته اند
اثر ایشان بعد از امتزاج نبود و حقیقت آنست
که گفته شد همه احوال کواکب که امتزاج ایشان
متوقع است بیش از آن امتزاج می بینیم و بعد تنها
و در آن امتزاج نمی بینیم اما اثر آن می بینیم در آن وقت
و بعد از آن نیز بمدتها بقدر قوة آن امتزاج و چهار
قران علویین در مثلثهٔ هوائی و دو قران نحسین
در سرطان و قرانات دیگر از سعدین و نحسین
در برج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشد
مدتهای مدید همه آن بوده است که اثرهای ایشان
از بیش دیده شده است و از پس نیز خبر دیده
شده اینست حقیقت آن که از استادان بما
رسیده است و در اندک عمر تجربه افتاده
والله تعالی اعلم

ثمرهٔ نوزدهم در احوال علامات شهب که زیر فلک قمر حادث و ظاهر شود

آتشها که در هوا پدید آید
هفت نوع باشد و آنها را ثوانی نجوم خوانند

و همه را ذوات الاذناب گویند و هر یکی را علی حده نامی
هست مناسب صورت او چنانکه اول را نیازک
خوانند و دوم را شهاب سیم را عمود چهارم را
بوق پنجم را خابیه ششم را ذو ذوابه هفتم را
ذو ذنب و این همه نحس باشند و در شهری یا
ناحیتی یا اقلیمی که یکی ازینها ظاهر شود سبب فتنه
و حرب و قتال و موت سلاطین و اکابر بود و
در آنجا قحط شود و بیماریها حادث شود منفر
و وبا پدید آید و علت این آن بود که چون مریخ
بسببی از اسباب بر آن اقلیم یا ناحیت یا شهر
مستولی شود این زمین را خشک گرداند و آبهای
آن زمین کم شود بخارهاء دخانی بسیار خیزد و غلیظ
باشد و چون بفلک اثیر رسد بیفروزد و از وی صورتی
ظاهر شود از آنچه گفته شد و در کشت و زرع نقصان
افتد لابد قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت شود
بیماریها حادث گردد و چون هوا بد شده باشد وبا
افتد و اما از استیلاء مریخ قوة غضبی بر خلایق
غالب شود و مردم مایل شوند با فعال بد چون
خیانت و بد اعتقادی و دزدی و شر انگیختن
و سبب تغیر مزاجها حربها قایم شود و لشکرهاء
بیگانه قصد آن اقلیم و ناحیت کنند و بادهاء مضطرب
بسیار جهد و ولایتها روی بخرابی نهند و ملوک
و سلاطین آن ولایتها باطل شوند و مردم در روشن

کردند و ازین صفت صورت ذوذوابه چون سر آدمی
بود از وجون گیسوها انشها پیدا آید و اما ذوذنب انشی
بود کرد و او را دم و گفته اند از هر طرف که دم او بود
فتنه ازان جهت خیزد و بعضی گفته اند که ان جهت
خراب شود که دم او بود و گفته اند ذوذوابه بر آینه
در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذوذنب
در مغرب شبانگاه پدید آید و خلاف این دیده
شد و هر دو را اسیر باشند پس ازین هر دو سر کدام
که ظاهر شود اگر در رنگ او بیشتر باشند فتنه بسیار تر
دارد و سخت تر بود و بزرگی و خود روی او همین حکم
دارد اما انزان نیز دیگر اندک تر باشند بدان
سبب که بقاء انها کمتر بود و گفته اند خلیفگان
و نایبان کواکب اند این آتشها در عالم اجسام
و طبیعت این آن مثل کواکب بود و ذوذوابه
و ذوذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد
شریک این آن و اثر ایشان مثل اثر این کواکب
بود زیر فلک قمر در فسادهاء عالم با نفی
شرح این گفته شود از انچه مشاهده افتاده است
در شعبه آثار علویی
والله تعالی اعلم بالغیب

شجرهٔ دوم

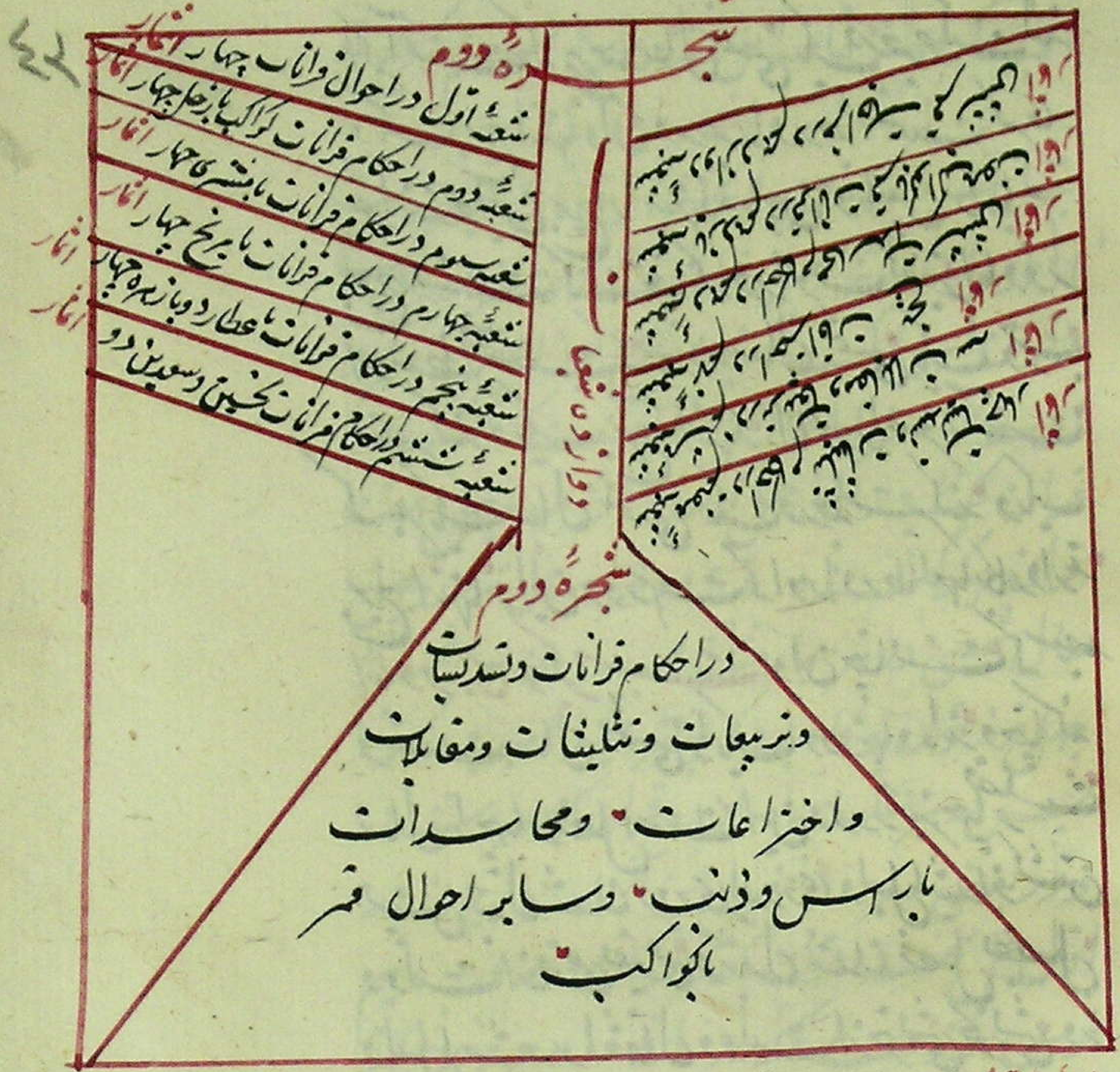

شعبهٔ اول در احوال قرانات چهار انمار ثمرهٔ اول در
ذکر ادوار (ع) بباید دانستن که بر احوال کلیات عالم
دو دلیلست یکی ادوار و دوم قرانات مشتری و زحل
اما ادوار بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط
و اصغر و دور اعظم آنست که هزار سال شمسی یک درجه
حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتها الوف
خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند
الوف حملی یا ثوری و صاحب برج را مدبر الوف خوانند
و صاحب درجه نسبت را قاسم الوف خوانند اما دور

اکبر آنست که هر صد سال شمسی یک درجه حرکت کند
و یک برج انتها و آن درجه را درجهٔ قسمت کبری
خوانند و این برج را منتهاء مابین و مابین را نام
برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور
اوسط آنست که هر ده سال شمسی یک درجه
تسیر کند و یک برج انتها اما دور اصغر آنست
که هر یک سال شمسی یک درجه تسیر کند و یک
برج انتها و این دور است که او را در طالعها بکار دارند
اما دوری دیگر هست وان چنانست که سیصد
و شصت سال شمسی را یک دور نهاده اند و چنانکه
سال را چهار فصل است این دور را نیز چهار فصلست
پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد از گشتن
دولت از قومی بقومی و تبدل شدن فصل بفصل
دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی در
همان دولت قایم اما چون دور بدور بدل شود
اگر کوکب مسعود مدبران دولت باشند
در مدة ان دور پادشاهان عادل و منصف ظاهر
شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر نحسان
مدبر شوند پادشاهان جبار قاهر پدید آیند و مردم
در شدة افتد و حکم تبدل شدن فصل همین باشد
اما کمتر از دور و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانی
اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثران دور
بکمال رسد در خیر و شر و حکماء اوایل ادوار را

اعتبار

اعتبار کرده اند خاصه اهل هند و برین ختم کردیم

ثمرهٔ دوم در شرح قرانات

بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر است
از ادوار و موثر ترین قرانات قران مشتری و زحل است
و قران این کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و
اوسط و اصغر اما قران اعظم آنست که نخست
قران کنند در اول حمل و بعد از ان صد و چهل و هفت
قران دیگر کنند در مدة دو هزار سال نه صد و چهل
سال شمسی در هر چهار مثلثه به دفعه هر دفعهٔ
چهل و نه قران و گاه بود که بیشتر یا کمتر بسبب کسورها
پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند
و در بعضی سیزده و تفصیل این آنست که چون در
اول حمل نخست قران کنند قران دوم در درجه و نیم
قوس افتد جهت آنکه هر قرانی دو درجه و نیم بیشتر
رود پس قران سیم در پنج درجهٔ اسد بود و قران
چهارم در هفت درجه و نیم حمل باشد همچنین تا در
یک مثلثهٔ آتشی دوازده قران تمام شود در مدة
دویست و چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی تا بقرانی
مدة بیست سال باشد بتقریب قران سیزدهم
در مثلثهٔ خاکی نقل کند و آن از اول ثور باشد پس
این قران اول را در مثلثه قران اوسط خوانند و در این
مثلثهٔ خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب
کسور سیزده قران کنند و بمثلثهٔ بادی نقل کند

وقران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند
وهمچنین دوازده یا سیزده قران کنند در مثلثهٔ
بادی و بمثلثهٔ آبی نقل کنند و قران اول را
قران اوسط خوانند پس در چهار مثلثه قرانها
کرده باشند مبلغ چهل و نه قران بود در مدة
نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول سد
کنند پس ان قران را قران اکبر خوانند که
اول قرانست در مثلثهٔ اتشی و یکبار چهار
طبع را قطع کرده اند و این کرهٔ ثانی است
ابتدا ز مثلثهٔ اتشی کرده اند باز قران در دو درجه
و نیم حمل افتد و سیم در پنج درجهٔ قوس
و چهارم در هفت درجه و نیم اسد بر همان
قیاس دوازده یا سیزده قران کنند باز
باول سفلیه نقل کنند و همچنین در هر چهار
مثلثه قران کنند باول قوس رسند
قریب حمل و نه قران دیگر کرده باشند و از
اول قوس ابتدا کنند که ان قران اکبر باشد
و بهمان ترتیب قران می کنند در چهار مثلثه
قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند دران
مدة که گفتیم پس قران اول حمل هم قران
اعظم است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از ان
جهت که چون اول قرانست در حمل اعظم است
و چون اغاز از مثلثهٔ اتشی است اکبر است

٤٥ و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط
است و چون یک قران است از دوازده
قران اصغر است پس در هر یک قران اعظم
سه قران اکبر است و دوازده قران
اوسط از مبلغ صد و چهل و هفت قران
اصغر و این همه بحرکت اوسط است و اما انچه
از قران که واقع شود اثر ان قوی می گویند و عدد و مدة
البنان بحسب و کم این باشند اما وقت باشد
که سه و چهار و پنج و شش کوکب در برجی بوند
انرا اجتماع کواکب خوانند و ممکن هست که هر
هفت جمع ایند اما در یک درجه سخت نادر بود
و اگر باشد در وقت قران اعظم بود و با شش
کوکب در میزان دیدیم غیر مریخ و شش در
جدی غیر قمر و بکرات سه و چهار و پنج دیدیم
در برجی نه در یک درجه و بعهد استاد انوری
اجتماع بوده است در میزان شش گانه
و شعرا ان وقت یاد کرده اند زیرا بسبب
انک حکم او بر طوفان باد نهاده بوده اند و سهو
عظیم رفته است حکم البنان پس اگر این
اتفاق نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی
اثر آن عظیم باشد یا چه را طالع ان برج
افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم ارد و قیاس
آنست که چنگز خان دران وقت زاده است

بر طالع میزان و بر اینجا حجت و دلایل بسیارست
که چنین است از روز تجربه و قیاس و از
تاریخ آن اجتماع

ثمرهٔ سیم در تأثیر این چهار قران

اثر قران اعظم آنست که طوفان حادث شود
و احوال عالم متبدل گردد و خرابها آبادان شود
و آبادانیها خراب گردد و هیأت و خلقت مردم
بر نسق دیگر پدید آید مناسب صورة طالع
قران اعظم و مشتغلی و دلایل دیگر و بیرون آیند
پادشاهان جبار و دعویهاء بزرگ کنند و کارهای
قوی بر دست ایشان بگذرد و اثر این قران
ماند تا قران اعظم دیگر و آن مدة دو هزار و نهصد
و چهل سال بود شمسی بتقریب اما اثر قران
اکبر آنست که بعضی احوال عالم تبدیل
پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعوای پیغمبری
و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقالیم
منقاد ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد
قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز
تا قران دیگر بر دارد و آن مدة نهصد و شصت سال
بود بتقریب و چهل و هشت کس پادشاهی
کنند بتقریب اما اثر قران اوسط که بیرون
آیند پادشاهانی که کمتر از اقالیم را در حکم آرند
و بر دین و شریعت صاحب قران کبری روند

اگرچه

اگرچه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضی قران اوسط
تأثیر آن قران دویست و چهل پنج سال
بر دارد بتقریب و دوازده و یا سیزده کس
پادشاهی کنند اما اثر قران اصغر آنست که
دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند
در همان قبیله دولت او قایم بود چنانک از
برادر به برادر و بعم و عم زاده و مانند این چنانکه
ما دیدیم دو سه قران و مدة تأثیر او در حوالی
بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد
در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق شخصی
بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال نکند
بخویشی دیگر و اگر ضد این باشند خارجیان غلبه
کنند دران قران و فتنها خیزد و حربها افتد خاصه
که مریخ دران قران دلیل حرب افتاده باشد
و ما احکام کردیم قرانی را که در برج دلو شد کرت
دوم که آن قران سیم است با امر اوسط و چهارم
است بحکم تقویمی در بن مثلثه

ثمرهٔ چهارم در طالع قران

طالع زمان قران اصلست و طالع سال قران
بدل او پس هیچ وقت در هیچ چیز بدل بکار
ندارند تا اصل متعذر نبود پس چون طالع
وقت قران را دریافتن ممکن نیست بسیار
اسباب طالع سالی را که در وی قران افتد طالع

قران نهادند و هیچ شک نیست که این طالع
مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کردن
و بر قول ایشان اعتراض نمودن و آن نیست که
طالع آن زمان را در نتوان یافت غرض آنست که
بتحقیق در نتوان یافت پس اعتماد در این باید
پس بنیاد بر طالع سال قران باید نهاد اما
چون قرانی واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است
از مشتری و زحل پس او مدبر احوال قران بود
و بناء قران بر مستعلی باشد و مستولی بر جزو
قران و صاحب برج قران چنانک گفته شده است
بعد از آن بطالع بنگرند و دلایل او و مبتز و مدبر
و قابل تدبیر هر یک و امتزاج دهند دلایل طالع را
با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضاء آن پس
اگر احوال ملک مضطرب بود البته انتقال
دولت کند بسبب مزاج قران و اگر بر
خلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت
و نیکو معلوم کنند که هم کدام کوکب راست
ازین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است
از آن دیگر بعرض و قبول و رد هر یک را بنگرند
در برج قران و در طالع سال قران بحسب
احوال این دلایل احکام کنند پس اگر مستعلی
زحل بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق
در مدت آن قران خاصه در میان قران و تا

ایمنی

ایمنی و تنگی و بیماریهاء دراز کش و اگر دلایل
طالع سال موافقت کنند با زحل کار بدتر باشد
و اگر زحل مقبول باشد قحط پدید آید و وبا و اگر
دلایل طالع سال قوی افتاده باشند فساد کمتر
بود یا نباشد اما اگر مشتری مستعلی بود دلیل
کند بر بسیاری راحت و فراخی سعادت
حال مردم و امن و فراغت و اگر دلایل طالع
با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم
بکمال رسد اما تا قران دیگر واقع نشود حکم
حالهای عالم ازین قران و دلایل او بنگرند و کنند
و هر سال بنگرند برج انتها و سال خدا تا چندم
برج است از برج قران و سال خدا کجا افتاده است
و قوی است یا ضعیف و در وقت قران
چگونه بوده است و از آنجا احکام سال کنند چنانکه
گفته شود اما در اواخر هر قرانی احوال عالم روی
بفساد نهد و اضطراب احوال سلاطین و اکابر
بود از آن جهت که عالم کون و فساد است
و هیچ کونی بی فسادی نبود و هیچ فسادی
بی کونی نبود و چون زحل دلیل فساد است و مشتری
دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد واجب
شود هر چه اندک سبب فساد بسیار ظاهر
گردد و در آن چیز اثر کند چون او مستعد شده است
و قبول اثر را مثال شخصی که مزاج او مستعد عارضی

شده باشد هرچه اندک چیزی بکار دارد که مقوّی
این عارضه بود بسیار زیادت کند دران
بنتیجهٔ این آنست که هرگاه مدت قوت قرانی
باخر رسیده باشد وقران دیگر خواهد شد قوّة
این قران بفساد خواهد انجامید تا قوة این قران
دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد
فساد را وسعادت آن کسان که در دولت
ایشان دران قران قایم بوده باشند درین
وقت هم مستعد فساد شده باشد پس
چون این قران خواهد که قوة او ظاهر شود وکون
یابد آنچه مدلول او باشد پس هرچه روی بفساد
نهاده باشد وضعیف‌تر بود باطل گردد
وآنچه استعداد فساد او در وسط بود دیرتر
باطل شود وآنرا که اندک‌تر باشد باطل
نشود مگر بعد ازان وقت اسباب دیگر
افتد که اورا باطل گرداند والا چنانک باشد
بماند مثال آنک سه شخص رنجور شده باشند
وفساد مزاج یکی در حد کمال بود وازان دیگری
در حد وسط وازان دیگری در حد اقل چون فصل
سال بگردد وهوا مخالف شود زودتر ازان
شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمال
بود وبعد ازان دیگری که در حد وسط بوده باشد
بعد ازان ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود

باطل

48 باطل نشود والا دران ایام بامزاج فصل خوگر شده باشد
صحت بپذیرد یا چنان بماند وهر آینه تا چنان اثر
فساد آنجا ظاهرتر بود که دولت آن قران بیشتر
وقوی‌تر بوده باشد وازین جهت است که
فساد انقلاب بر پادشاهان زیدتر ونیز دیگران او
آنگاه بقوم دیگر وبدین سبب است که چون دولت
شخصی روی بترقی نهد هر حکم سعادت که بروی کنند
راست آید وچون روی بانحطاط نهد هر حکم فسادی
که بروی نهند راست آید

شعبهٔ دوم

در احکام قرانات کواکب چهار اثمار است

ثمرهٔ اول در قرانات کواکب با زحل در مثلثهٔ انثی

قران مشتری وزحل دلیل کند بر خروج کسانی که
در دین وشریعت سخن گویند وانتقال دولت
بود وفرو رفتن سفلگان وتشویش در اکابر
واشراف وحکام وبد گشتن هوا وتفاوت
نرخها وبودن بیماریها وخشکی سال وتفاوت
نقود وتغییر بعضی عادتها واین تأثیر اغلب
در مشرق بود ودر اقلیم دوم

قران مریخ با زحل

دلیل کند بر تشویش وجمعیت لشکرها وافتادن
حرب وبزرگ شدن فرومایگان وساختن سلاحها
وخرابی جایها وموت اکابر وزدن درم قلب
وفلس ونقصان بارندگیها ومکروه سلاطین
ومعارف وظلم وتاریکی هوا وبد گشتن فراجها وخوف

وهراس درخلایق وبیماریهای خونی وقتلها
وتأثیراو بیشتر درمشرق بود واقلیم سیم
قران زهره وزحل دلیل کند برسرما دروقت
وآفت وبیماری درزنان وخادمان واصحاب
طرب وبرآمدن نکاحها بزود ودشواری وضع حمل
وبودن خصومتها میان زنان وشوهران وتفاوت
نرخها وبودن ابرهاء سیاه وفساد بعضی
میوها ولهو وطرب درمشایخ واهل صحرا وآمدن
کاروانها قران عطارد وزحل دلیل کند بربدگشتن
احوال دبیران واصحاب دواوین ونوشتن
خطها بناحق وافتادن اراجیف وزدن فلس
ورنج صناعان وکسادی بازارها وتازه شدن
سخنان گذشته وآمدن کاروانها وبودن بازرگانها
بی نفع وتغیر هوا وسرما ورعد وبرق دروقت
وفساد کشت وزرع وتفاوت نرخها وبیماریها
ازانواع صرع وبیع غلامان
نمرهٔ دوم درقران کواکب بازحل درمثلثهٔ خاکی
قران مشتری وزحل دلیل کند بربزرگ شدن
خداوندان ضیاع وعقار وقوت حال مشایخ وسعادت
حال خاندانهاء قدیم وفراخی طعام ورغبت خلق
بزراعت وعمارت وبودن انتقال دولت وافتادن
زلزله وبودن اراجیف وتوسط بارندگیها وفساد
بعضی نباتات واختلاف هوا وسرما دروقت

وبیماریها

٤٩
وبیماریهاء درازکشی واین تأثیرات میان مشرق
وجنوب باشد قران مریخ وزحل دلیل کند
بربدیٔ احوال امراء ولشکریان وخاستن فتنه وقوت
کردن فرومایگان وبدی احوال دزدان وراه داران
وخاینان وبیماریهاء بد وقطع اعضا وقتلها وحرب
ومصادره وموت اکابر وشدة وهراس درمردم
ونقصان بارندگیها وآبها وفساد اشجار ومزرعها
وحیوانات وبیم زلزله وخسف باشد وبدید
آمدن مور وملخ وبسیاری اراجیف وقصد بیکدیگر
واغلب این تأثیر دراقلیم سیم بود وزمین روم
قران زهره وزحل دلیل کند بررنج زنان وسختی واندوه
خادمان وبیماری درین طبقه وبسیاری وضع حمل
وناسازگاری زنان بامردان ورغبت مشایخ
بطرب ونکاح وزینت وفساد نباتات ومیوه
وعمارتها وتفاوت نرخها وسرما دروقت وتاریکی
وکمی باران وارزانی برده وعطرها واین تأثیر در
اقلیم پنجم بود ودر اذربایجان ودشت عرب
قران عطارد وزحل دلیل کند برمکروه خاطر دبیران
وارباب قلم وعمال وتجار ووکیلان ومتصرفان
واصحاب حرف وافتادن اراجیف وسخنان
دروغ وتهمت وغمز وبودن بیع ضیاع وعقار
وبدی احوال کاروانها وکسادی بازارها وخواست
وفساد کشت وزرع وتفاوت نرخها وسرما وباد

دروقت وبیماریها از انواع صرع وموتهای ناگاه

ثمرهٔ سیم در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ هوایی
با قران مشتری وزحل

دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان ورفتن سخنان در دین
ومذهب ودر برج دلو بحث ومناظره بود در علوم
دقیق وتفاوت نرخها واگر برج جوزا بود علم خط ولغات
ونجوم فاش گردد وخروج مدعیان بود وشعر وفضلیات
بسیار شود وبادها جهد وبیماریها افتد در اشجار
واگر برج میزان بود تنگی پدید آید وبحث وعلم
موسیقی وخواندن شعر وقصها بسیار شود
وعزت مردم شریف باشد وبارندگیها باندازه بود
وپادشاهان عادل پدید آیند وخاندانهای قدیم
رونق پذیرد واغلب تاثیرات در مغرب بود

قران مریخ با زحل دلیل کند بر فتنه وحرب
واراجیف وبدگشتن هوا وبیماریهای خونی
وافتادن عداوتها وخطا شدن معالجتها واحکام
نجوم وخواست وظلم وهراس وبیم در خلایق
وضرب وقتل در معارف وبزرگان وخشکی سال
ورفتن آتشها در هوا ورفتن بادهای بد وافتادن
اشجار وخرابی خانها وفساد حال دزدان وبدکاران
وسستی مردم در کار دین وبودن سرما در وقت
وتفاوت نرخها وکسادی بازارها واغلب تاثیر
در زمین مغرب بود ودر اقلیم سیم **قران زهره وزحل**

دلیل

دلیل کند بر نکبت زنان وخادمان وافسون گران
وناسازگاری زنان با شوهران وفساد حال عطاران
وبزازان وبرآمدن ابرهای سیاه در وقت
وبارندگیها وسرما ودشواری وضع حمل وفاش گشتن
اصوات والحان وفساد اهل طرب وبرده وعشق
آوردن مشایخ وبرآمدن نکاحها **قران عطارد وزحل**
دلیل کند بر بیماریهای بزرگان وعلما واهل فضل
وموتهای ناگاه وشدت در اهل دیوان ومتصرفان
وعمار وتجار ومحاسبه وکیلان ومتصرفان و
بودن اراجیف وگواهی دروغ وکسادی بازارها
وگرانی طعمه وآمدن کاروانها وفساد نباتات
واشجار وبودن سرما وبادها وبارندگیها در وقت
ومیل کردن بعلوم دقیق وراست رفتن احکام

ثمرهٔ چهارم در قران کواکب با زحل در مثلثهٔ آبی
قران مشتری وزحل

دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه وسفله ونقل
دولت بمردم عوام ودون همت وخلاف
کردن قومی با ملوک وبزرگان خود وبسیاری
آبها وتفاوت نرخها وفساد مسافران دریا
وکشتیها وبودن سرما وبارندگیها وخرابی از آبها
وبارانهای در وقت واغلب تاثیرا در جهت
شمال بود **قران مریخ وزحل** دلیل کند بر فتنه
وتشویش وخلاف قومی با بزرگان وجنبش مردم

سفله و دست بالای کردن وگردن نادادن
وقتل بزرکان خود وافتادن حرب وترس
خلایق وپریشانی مردم وخرابی خانها ونکبت
خانیان ودزدان وفساد کشتیها ومسافران
دریا وبدکاری لشکریان واکر برج سرطان بود
کار بدتر باشد ومدعیان سفله خروج کنند وباطل
شوند واکر عقرب بود از دزدان خرابی باشند
ولشکرهاء بیکانه وفرومانده قوة کنند وزحمت
رسد بخاندانهاء قدیم وبزرکان ومردم صحرا
دلبهاء دریا واکر برج حوت بود وزرا وعلماء
وقضاة رازیان رسد ومسافران دربار اوبارانها
خراب کننده بارد وفساد جواهر آبی باشند
واغلب تاثیر در اقلیم سیم بود وطرف شمال
قران زهره وزحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها
وقوة سرما در وقت وشکستن کرما وزیان
میوها وکلها ونباتات وبیماریها از سردی
وخراب کشتن خانها از آب وعلتها در زمان
ولستاری کشت وزرع وفراخی طعام
واکر برج حوت بود زحمت خاتونان بود واهل
لست ونوبهٔ اهل طرب واکر عقرب بود
فساد حال زنان بدکار باشند ودر سرطان
خلاص محبوسان باشد وسفرهاء دریا
قران عطارد وزحل دلیل کند بر ابرهاء سیاه

وبارندکیها وسرما در وقت وبجه وزیان نباتات
وفساد مسافران دریا وکشتیها وامدن کاروان
وکسادی بازارها وافتادن اراجیف ورونق
آب کاروان ودهاقین ولستان بانان وبیماریها
دراز باب قلم وتجار وزحمت این طایفه وباشد که
خشک سال بود بر دیکری شواهد ونرخها تفاوت کنند
وخطوط دروغ نویسند وکواهی ناحق دهند والله اعلم

ثمرهٔ اول در قرانات با مشتری در مثلثهٔ اتشی

اما قران مریخ ومشتری

دلیل کند بر قوة حال ارباب سلاح وامرا وجمع آمدن
لشکرها وتعصب دینی وقصد بر وزرا وقضات
وائمه واشراف وتوانکران وافتادن قتلها
بوجه قصاص وعدل پادشاه وزدن در ابنیه وکرمی
هوا وفراخی طعام وبیماریها از حرارت واغلب
تاثیرات در مشرق بود وخراسان وعراق واقلیم
دوم **قران زهره ومشتری** دلیل کند بر عفت
وصلاح زنان وخاتونان وتوبهٔ اهل طرب وبرآمدن
نکاحها وامانت در مردم وقوة دین اسلام وبودن
لهو وطرب وزینت در علما وقضاة ووزرا وراستی
در عدول واجابت دعا بود واعتدال هوا وتن
درستی خلایق وفراخی طعام ومیل مردم بخیرات
وامدن مسافران از اطراف **قران عطارد ومشتری**
دلیل کند بر رونق کار ضرابان وصناعان ومستوفیان

ودبیران ومتصرفان ونجار در راستی وامانت
درین طبقات وآمدن کاروانها وبسیاری بیع
جواهر وافتادن اخبار خوش ونوشتن خطها
ومثالها وبیع وشری با نفع وارزانی وفراخی
وراست رفتن معالجات واحکام وگفتن
سخنهای راست وحق

ثمرهٔ در قرانات کواکب با مشتری ومثلثهٔ خاکی قران مریخ ومشتری

دلیل کند در بزرگان واراجیف ونکبت معارف
وائمه وقضاة وفساد اطعمه واشجار وبدگشتن
هوا از حرارت وزیان زرع از ملخ ودیگر حیوانات
وبیماریها از گرمی وخشکی وقوة ارباب سلاح
وقوة حال راه داران واگر برج ثور باشد فساد
نباتات بود واگر سنبله باشد فساد اعوزه اطعمه
وغلا وخوردنیها واگر برج جدی بود قوه حال لشکریان
وامرا وزیان بزرگان وائمه **قران زهره ومشتری**
دلیل کند بر نیکویی احوال اهل طرب وزینت
در علما وائمه وفقها ومیل این طایفه بلهو
وطرب وبرآمدن نکاحها وجمعیتهاء خیر واجابت
دعاها وفراخی وبسیاری نعمتها وشیرینیها
وملبوسات واعتدال هوا وتن درستی خلایق
وامن ونیکی کشت وزرع وعمارتهای خیر
قران عطارد با مشتری دلیل کند بر روایی بازارها

وفراخی وارزانی ونیکویی نباتات وقوة حال وزرا
ودبیران وائمه واطبا واهل تنجیم وصناعان وبیاعان
وبازرگانان واهل بازار وآمدن کاروانها واخبار خوش
وسخنان حق وراستی در متصرفان وعمال ومستوفیان
وایمنی راهها وبحثها در علوم ونقصان بارندگی

ثمرهٔ سیم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ بادی قران مریخ با مشتری

دلیل کند بر فتنه واراجیف وخصومتها میان اکابر
ووزرا وعلما وقضاة واشراف وبدگشتن هوا
ورفتن بادهاء ناخوش ومضر وبیماریها از سرخ باد
وآبله ومانند این وافتادن قتلها ومصادره ومیل
قضاة وبسیاری خیانت وفساد اطعمه ورفتن
آتشها در هوا وتوسط بارندگی وخیانت عدول
وکاتبان وخطا شدن فتویها **قران زهره ومشتری**
دلیل کند بر قوة حال اهل ادیان خاصه اسلامیان
وجمعیتهاء خیر ورفتن بمزارهاء متبرک واجابت
دعاها بود وراستی وامانت در مردم ولهو وطرب
در اشراف وقیمت عطر وملبوسات ورفتن
بادهاء خوش وتن درستی مردم وبسیاری
نباتات ومیوه واطعمه وفراخی وارزانی وبارندگی
در وقت **قران عطارد ومشتری** دلیل کند
بر سعادت حال وزرا ودبیران ومستوفیان
وعمال وتجار واهل بازار وبسیاری بحث ومجادله

و رونق مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده
و رفتن بادها و اعتدال هوا و تن درستیٔ خلایق
و نیکی اشجار و میوه و اطعمه و راستی احکام علما و جها
و رونق کار فضلا و راستی در عدل و گفتن
سخنان حق و گواهی راست و درست

ثمرهٔ چهارم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثهٔ آبی

و قران مریخ با مشتری

دلیل کند بر بدیٔ سفرهای دریا و قصد جاهلان
بر وزرا و ائمه و توانگران و اگر برج عقرب بود
قوت حال لشکریان و راه داران بود و اگر سرطان
بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران
و قوت فرومایگان و سفلگان و اگر حوت بود فساد
حال قضاة و برگشتن آبها و دلیل کند بر مخالفت
میان اکابر و ائمه و معارف و فقهاء فتنها
قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا
و ائمه و قضاة و اشراف و خاتونان و خادمان
و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا و تن درستی
خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرها
سفرهای دریا و نیکویی نباتات و میوها و در حوت
دلیل کند بر جمعیتهای خیر و نیکیٔ حال خاتونان و اهل
نسب و اجابت دعاها و نکاحهای بزرگان
و رونق دین اسلام و اگر عقرب بود دلیل کند
بر توبهٔ بدکاران و خلاص محبوسان و در سرطان

دلیل کند

دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر خوبی احوال مسافران
و اهل بازارها و بیع و شری نباتات و کاغذ
و ادویه و جواهر آبی و رونق اطبا و راستی
معالجات و خشکی هوا و بارندگیها و ارزانی
نرخها و فراخی طعام و میوها و قوت نباتات
و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آب کاریز
و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و بحث
و بحث و مناظره و دعویها و خلاص محبوسان
و نیکیٔ حال دبیران و مردم اهل کار و هو اعلم

شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ
چهار اثمار

ثمرهٔ اول در قرانات سفلیین با مریخ در مثلثهٔ آتشی

قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد زنان میان
شوهران و غضب و ضرب و قتل و بودن فسق
و فجور و رغبت مردم بکارهای ناشنوده و
و آشکارا شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط
حمل و نکاحهای بزور و ناپسندیده و دلبری زنان
بدکار و نقصان بارندگی و بگشتن هوا و غلبهٔ دزدان
و تغیر هوا **قران عطارد با مریخ** دلیل کند بر ساختن
آلت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت
در مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و اهل بازار
و غمز و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبه

و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا
و زدن فلس و درم قلب و فساد قلبکاران
و طراران و ظهور کیمیاگران و داغ دوات و غلبهٔ
دزدان و راه داران و خشکی و بدی هوا

ثمرهٔ دوم در قرانات سفلیین با مریخ در مثلثه خاکی قران زهره و مریخ

دلیل کند بر دلیر کردن دزدان و بسیاری فسق
و فجور و فاش گشتن لهو و طرب و فساد
نباتات و بد گشتن هوا و تاریکی و تغیر و تفاوت
نرخها و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران
و طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور
بود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر جدی بود
قوهٔ حال امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها
و بدی کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود
و زنان فاضله و خدم و دبیران و تجار **قران
عطارد و مریخ** دلیل کند بر خروج فضولان و بدی
راهها و غلبهٔ دزدان و طراران و فساد حال
اشجار و مزرعها و اطعمه و نباتات و آمدن
کاروانها و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان
و وکیلان و محاسبهٔ اهل دیوان و آفت در
دواب و نقصان بارندگی و اگر برج جدی بود
دلیل ترتیب کار لشکرها باشد و ظهور حکما
و اگر در سنبله بود ظلم و خواست بود و فساد

زرع

زرع و اگر ثور بود فساد حال زنان و نباتات
و دواب باشد **ثمرهٔ سیم در مثلثه بادی قران
زهره و مریخ** دلیل کند بر فساد حال مغنیان
و فسق و فجور میان زنان و خادمان و آفات نباتات
و اشجار و میوها در وقت و بیماری در مردم و اسقاط
حمل و برآوردن خون و فساد بزرگان و زفاف
و اختلاف هوا و آشکارا شدن فواحش و دلیری
زنان بدکار و بد دیدن ایشان و اگر برج میزان بود
فساد کمتر باشد و بادها جهد **قران عطارد و مریخ**
دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و اهل بازار
و متصرفان و عمال و تجار و اندوه اهل فضل و شعرا
و گفتن هجا و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف
و بیع دواب و برده و بد گشتن هوا و بیماری در
دواب و زحمت مردم از سرخ باد و صرع و برانداختن
خون و بودن دزدیها و طراریها و نوشتن خطهای دروغ
و فساد حال خطاطان و نقاشان باشد و اشجار
و اگر برج جوزا بود بدی کمتر باشد و اگر دلو بود ظهور
حیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود فساد حال
اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان

ثمرهٔ چهارم در مثلثه آبی قران زهره و مریخ

دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی
حال زنان بدکار و سقط شدن کودکان و فساد
حال نکاحها و زنان شوهری و بودن سرما و بارندگیها

دروقت واختلاف هوا وآفت نباتات
واگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد
واگر عقرب بود خلل زنان بدکار بود واگر حوت
بود تهمت محارم باشد واهل نسب وفساد
مسافران دریا قران عطارد ومریخ دلیل کند
برفساد کشتیها ومتصرفان وفساد آبها وافتادن
اراجیف وخاستن بخارها وتاریکی وبیماریها
از سست شدن اعضا وکندی زبان ورطوبت
دماغ وظلم وخواست وغم وتهمت واگر برج
حوت بود دزدیها وخیانتها بسیار افتد خاصه
در سفر دریا ورنج دبیران وظلم واگر عقرب بود
محکی حال کشتیها بود واگر سرطان بود دزدیها
وخیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا شعبه
پنجم در قرانات عطارد با زهره چهار ثمره

ثمرهٔ اول در مثلثهٔ آتشی نه ده

دلیل کند بر رونق کار زرگران وپیرایه گران ونقاشان
وعطاران وبزازان واهل بازارها وبسیاری بیع
برده ودواب وجواهر واعتدال هوا وبخارها
وتاریکی ورعد وبرق وافتادن عداوتها وفتنها وغضب
وخصومت میان خلایق وارزانی گوشت ودواب

ثمرهٔ دوم در مثلثهٔ خاکی نه ده

دلیل کند بر بسیاری بیع وشری اطعمه وحیوانات
وسبزیها وجامها ونیکویی نباتات وغله وارزانی

وفراخی ونیکویی کشت وزرع وآمدن کاروانها
ومسافران وافتادن اخبار خوش وبسیاری
خصومت وعداوت وبدی حال وکیلان ومتصرفان
وبودن مستعدان وبازیگران وکمی باران وسرما
بود دروقت واگر در سنبله بود اطعمه سخت
ارزان شود

ثمرهٔ سیم در مثلثهٔ بادی نه ده

دلیل کند بر رونق مستوفیان ودبیران وعمال وتجار
وبسیاری بحث علوم وتیزی بازار برده وعطر
وجامه ورواج کار شعرا واهل فضل واجتماع زنان
وکودکان ونوشتن عشق نامها ونیکویی احوال تجار
ومیوها ورفتن بادهای خوش وابرها وبارندگی
وآمدن کاروانها وبیع برده ورونق مغنیات
وتیزی خاطرها وطلب صحبت کودکان

ثمرهٔ چهارم در مثلثهٔ آبی نه ده

دلیل کند بر آمدن مسافران
دریا وبسیاری بیع جواهر آبی وساختن باغ
وبستان وسردابه وتغیر هوا وبسیاری آبها
وبارندگی وسرما دروقت ورونق کار شراب
داران وملاحان وغواصان وخمرفروشان ولهو
وطرب میان عوام ومردم فرومایه وعداوت
انگیزی مردم سفله واگر برج عقرب بود لواطه وفواحش
رود واگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی بود وطرب
عوام واگر برج حوت بود نیکیهای حال کشتیها باشد
وصلاح حال درماندگان وسلطه شدن زنان

و بارندگیها **شعبهٔ ششم** در احوال قران نحسین
و سعدین دو اثمار

ثمرهٔ اول در قران نحسین

ازین قرانات دو قران مؤثرتر است بعد از
از قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان
دوم قران زهره و مشتری در حوت اما قران
نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع شود
در هر برجی و باشد که در برجی سه قران اتفاق
افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدتر این قران
قران این دو نحس آن باشد که در سرطان
کنند در حوالی هر سی سال یکبار و بدی وجهت
آن بود که هر دو در سرطان بدحال و نامقبول‌اند
که هر یکی در هبوط است و دوم در وبال و باز
هر نحسی بنحسی دیگر مبتلا شود و اثر فساد نحس
وقتی ظاهرتر است که ضعیف است و بدحال
و نامقبول از اینجا گفته‌اند که نحس بدحال مار دم
بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته را
پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان آن
باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون
و سفله قوه کنند و غلو عام شود و مردم بزرگ
و شریف را نکبت رسانند و فتنهاء عظیم انگیزند
و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک
و سلاطین باشند و اکابر و معارف و حبسها
و قتلها رود و خرابیها شود و این قران در حد

هر کدام کوکب که افتد فتنه از قومی خیزد که بدان
صاحب حد منسوب بوند و بران کسان نکبت
رسد اما اگر این قران نزدیک انتقال دوری
با فصل دروی افتد نزدیک انتقال دولتی
با نزدیک قران علویین اثر او عظیم‌تر باشد
و دیر اثر دارد و حربها بسیار افتد در آن وقت
و ما احکامی کرده‌ایم از آن نحسین را که در شهور
سنه ثمان و تسعین و ستمایه هجریه خواهد شد
در آخر احکام قرانی که علویین در دلو خواست شدن

ثمرهٔ دوم در قران سعدین

این قران در حوالی هر سالی یکبار اتفاق افتد در هر
برجی و باشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد
و قوی‌ترین این قران آنست که در حوت بود
و آن در هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها
از آن جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول‌اند
که یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این
نزدیک انتقال دور با فصل با انتقال دولتی
با آخر قرانی اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش
خلایق بود و عدل پادشاهان و امن و فراخی
و رفاهیت خلایق بود **شعبهٔ هفتم** در
تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار است

ثمرهٔ اول در اتصالات کواکب با زحل

تثلیث و تسدیس مشتری با زحل دلیل کند بر الفت

میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و اصلاح
پذیرفتن امور رعیت پادشاهان بعدل
و میل خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن
و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم
تثلیث و تسدیس مریخ و زحل دلیل کند
بر زجر ملوک و سروران و اکابر بر زیر
دستان و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق
کار احتساب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت
حصنها و درشتی کردن اهل شر و فتنه
با مشایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا و توسط
حال ماکولات تثلیث و تسدیس آفتاب
و زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه
و اهل جبال و خاندانهاء قدیم و نیکی حال مزارعان
و نقصان جور و ستم و فراخی طعام و ارزانی
و عنایت ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما
و گرما در وقت تثلیث و تسدیس زهره و زحل
دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران
و فرح مشایخ و دهاقین و بیع برده کان و فراخی
طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا
در تابستان و سرما در زمستان و بارندگیها
در وقت تثلیث و تسدیس عطارد و زحل
دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهد و نوشتن
عهدنامها و رونق اهل بازارها و ظهور سخنان زور

و محالات

و محالات و بیع براملاک و غلامان و رونق
کار حکما و تغیر هوا و سرما و بارندگی

ثمرهٔ دوم در اتصالات کواکب با مشتری

تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت
حال ارباب سلاح و توبهٔ اهل شر و فتنه و ساختن
مصالح میان وزرا و ارباب سلاح و امرا و رغبت
رنود بخیرات و ایمنی و راندن قضا و ارزانی
نرخها و گرمی هوا و شکستن سرما تثلیث
و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوة حال
ملوک و سلاطین و سروران و افزونی جاه
و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه
و قضاة و حکام و اشراف و داد و عدل و روایی
نقود و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر
و فراخی و ارزانی و گرمی هوا تثلیث و تسدیس
زهره و مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح
در ائمه و قضاة و اشراف و توبهٔ اهل طرب
و سعادت زنان و خادمان و عرض پیرایه و ملبوسات
و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال
هوا و سرماء در وقت تثلیث و تسدیس عطارد
و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت
حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و تجار و راستی
مردم در کارها و بازرگانی ها و تیزی بازارها و ایمنی
راهها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهاء حق

ونوشتن مثالها وخطها وراستی در عدول
وراست رفتن احکام وارزانی نرخها ورفتن
بادها خوش **ثمرهٔ سیم در اتصالات
کواکب شمس ومریخ** تثلیث وتسدیس
افتاب ومریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه
با امرا وساختن کار لشکرها وعزت آلت
حرب وامن وفراغت وقوت حرارت
ویبوست در مزاج بزرگان وگرمی هوا وفراخی اطعمه
تثلیث وتسدیس زهره ومریخ دلیل کند بر نکاحها
ودوستی میان اهل طرب وبودن عروسی وضیافتها
وزفاف وتوبه شکستن اهل زهد واعتدال
هوا وبارندگی در وقت وعزت گوشت وارزانی
طعام **تثلیث وتسدیس عطارد ومریخ** دلیل
کند بر رونق دیوانها وعمل متصرفان وعمال وظهور
کیمیاگران دروغ وساختن آلت حرب وافتادن
اخبار نیک وقوة حال راه داران وتیزی بازار
سلاح ودواب وبرده ترک وفسق اهل فضل
ورواج دستکاران واصحاب احکام
ثمرهٔ چهارم در تسدیس عطارد با زهره
دلیل کند بر لهو وطرب در وزرا واصحاب دواوین
ومتصرفان واهل بازار وتجار وتیزی بازار برده
وعطر ولباسها ومصالحه میان معاملها
ودوستی وصحبت میان زنان وامردان ورونق

کار مزا

کار مزامیر وساز موسیقی وفرح در حکما واهل فضل
وندما وشعرا **شعبهٔ هشتم** در تربیعات
ومقابلات سه انجم از **ثمرهٔ اول در تربیع
ومقابلهٔ مشتری وزحل** دلیل کند بر مخالفت
میان علما ومشایخ وقضاة واندوه سلاطین
وفاش گشتن خیانتها ونمودن عداوتها میان
بزرگان وظلم وجور ناکسان بر شرفا وبیماری معارف
وتوانگران وخرابی جایها وتغیر حال ممالک وتعصب
میان اکابر وبدگشتن هوا وتفاوت نرخها **تربیع
ومقابلهٔ مریخ وزحل** دلیل کند بر فتنه وقتلها
وافتادن عداوتها وبدی حال دزدان وقصدها
در بزرگان وحیرت خلایق وبدی احوال اهل صحرا
وجبال واهل سلاح وبیماریها ومهلک ونا ایمنی
راهها وقطع وفساد دواب ومزرعها واندوه
خاندانها قدیم وظلم وجور وبدگشتن هوا
تربیع ومقابلهٔ آفتاب وزحل دلیل کند بر غضب
ملوک بر اکابر ومعارف وظلم وستم وخواست
وخیانت وکیلان وفاش گشتن خیانتها وانگیختن
عداوتها وخصومتها وبیماری در ملوک واکابر وفساد
نفوذ ورنج رعیت ومهتران وحیرت خلایق
وتغیر هوا وسرما ونمها نامناسب وقت
تربیع ومقابلهٔ زهره ومریخ دلیل کند بر مخالفت
میان زنان وشوهران وبیماری وموت زنان

ودشواری وضع حمل وفاش گشتن اسرارها
وخیانتها وافتادن عداوتها وبودن فتنه وامر معروف
وبدی بازار برده وتهمت بر مشایخ وفساد طعام
ومیوه‌ها وتغیر هوا وابرهاء سیاه وسرما وبارندگی
وبیخه وظلم بر اهل طرب تربیع ومقابله عطارد
وزحل دلیل کند بر دعوهاء باطل وخطهای
دروغ وگواهی بناحق وفاش گشتن خیانتها
وعداوتها وزحمت اهل دیوان ومتصرفان ومردم
بازاری وتجار وافتادن اراجیف وتهمت
بر غلامان وخیانت ومحاسبه وکیلان ومتصرفان
وبیماریهای درازکش وخشکی هوا وسرما وبارندگی
وفساد بعضی نباتات درودت

نمرهٔ دوم تربیع ومقابلهٔ مریخ با مشتری
دلیل کند بر قصد امرا ولشکریان وترکان وغمز بر
وزرا وائمه وقضاة وخلافها میان اکابر واشراف
واعیان ملک وتوانگران وشدة وقتل وظهور
عداوتها وخصومتها وحرب وفتنه وغدر در حق
بزرگان ومصادره وفساد حال ضرابان ونقود
وبدیی نرخها ومیل قضاة وحکام وبدشدن
هوا وبیماریها وفساد اطعمه تربیع ومقابلهٔ
آفتاب ومشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا
ومعارف ومصادرهٔ توانگران واندوه علما ومیل
قضاة وحیرت اکابر واشراف وتفاوت نرخ

طعام

طعام وفساد دار الضرب وخوست وگرمی هوا
وظلم در صورت عدل وطلب اسرار اکابر وظاهر
شدن خیانتها تربیع ومقابله زهره ومشتری
دلیل کند بر آشفتگی میان زنان وشوهران
ورغبت اهل ورع وعلما بطرب وزینت وصحرا
شدن وطلب حقوق شرعی وتهمت بر ائمه
وقضاة ووزرا وافتادن مصیبت وتفاوت
نرخ طعام وشربتها واعتدال هوا ورفتن
بادهاء خوش وتنگی نباتات تربیع ومقابله
عطارد ومشتری دلیل کند بر جدل ومناظره
وتعصب اهل ادیان ونفاق بزرگان ونوشتن
فتویهای مزور ودوروی کردن اهل ورع وتفاوت
نرخها در میان افتادن خطها بوجه رخصت وتزویر
وخیانت متصرفان در صورت راستی ورفتن
بادها وبودن نمها نمرهٔ سیم تربیع ومقابلهٔ
آفتاب ومریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان وامرا
وافتادن عداوتها وفتنه وحیرت مفسدان وفاش
گشتن خیانتها وافتادن حرب ومقاتله وبسیاری
اراجیف وهراس در مردم ودزدیها وخرابی
جایها ودرماندن دزدان وخاینان ونکبت
ملوک وبدگشتن هوا وخشکی سال وبیماریهاء
اکابر وموت بزرگان وفساد نقود وجوهریان
وصرافان وکیمیاگران تربیع ومقابلهٔ عطارد ومریخ

دلیل کند بر عداوتها و غوغا میان امرا و ارباب قلم و متصرفان
و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب حرف
و اهل بازار و تجار و فساد کیمیاگران و ساحران
و بسیاری اراجیف و نوشتن خطهاء بدروغ
و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن لوطیان
و دروغ گویان **شعبهٔ نهم** در احتراقات پنج انجم

نوع اول در احتراقات زحل

احتراق زحل در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک
و سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و قتل و زحمت
بزرگان در نهان و فساد نقود و اضطراب احوال
خاندانهاء قدیم و مزارعان و بیماریهای دراز کشش
و تغیر هوا و اگر مشتری انجا بود با ناظر فراخی طعام
بود و خشکی هوا و نقصان فسادها و اگر مریخ بود
خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات و فساد
دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت
زنان باشد و بارندگیها و سرما و اگر عطارد
بود اندوه اهل قلم باشد و اتش کاران و کیمیاگران
و تغیر هوا و سرما و نم و این همه احکام منتسب
وقت بوده باشد در سال و فصل و مناسب
کواکب دیگر بود و ناظر و نظرها از سعد و نحس و قبول
و رد **در مثلثهٔ خاکی** دلیل کند بر فساد حال ملوک
و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد
حال نباتات و ماکولات و بیماری در مردم و حیوانات

وبدی

و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر هوا و اگر
مشتری انجا بود یا ناظر باشد فساد کمتر بود
و هوا معتدل و میوها و نباتها نیکو و فراخی باشد
و اگر مریخ باشد سال خشک بود و فساد اطعمه
و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها
باشد در زنان و ناسازگاری با شوهران اما
نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد
بود اشجار بیماری ناک بود و فساد خوردنیها و خوف
از سرما و موز و ملخ و بیم زلزله و خسف باشد
و اگر قمر بود بارندگی کم باشد و رنج مسافران و بیگانه
و آمدن کاروانها و اخبار **در مثلثهٔ بادی** دلیل کند
بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب
و علما و بد گشتن هوا و بیماریها در خلایق و رفتن
بادهاء ناخوش و بودن سرما و فساد اشجار و اگر
مشتری انجا بود یا ناظر بادهاء خوش و قوی تر
جهد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم اسوده تر
بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سیم
تشویش افتد و در خراسان و اگر زهره بود اهل
طرب و زنان را زیان رسد و میوها کم افت تر
باشد مگر بقران زحل بود که فساد اشجار و نباتات
باشد از سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید
و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل
ناموس و ادیبان را اعتبار رشود و تغیر هوا باشد

وارا جیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها باشد
و قوة حال نباتات بود و خوف سرما در وقت
و رنجوریها در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر علت
و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد
مسافران دریا و بارندگی و سرما در وقت
و فرو رفتن قومی و اگر مشتری باشد و با انجا
بود ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بازرگانیها
نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مریخ بود خوف
باشد از قید و قتل و برگشتن آبها و هوا و اگر
زهره بود بارندگی و سرما باشد و گشتن هوا
رفیع و علتها از مادهٔ بلغم و اگر عطارد بود بازار
جواهر آبی تیزی کند و کاروانها برسند و تغیر
حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها آید خراب
کننده و سرما سخت تر بود و حرکت مسافران
باشد ثمرهٔ دوم در اختراقات مشتری در مثلثهٔ
آبی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا
و ائمه و قضاة بود در اقلیم دوم و فتنها پوشیده
افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود و داد و عدل
و فراخی طعام باشد و اگر مریخ انجا بود با ناظر
باشد قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
دوم و سیم و بسیاری غضب ملوک بود
و خصومتها و فساد دار الضرب و ساختن آلت

حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه
و میوها بود و اگر عطارد باشد بازار عطرها و دواب
تیزی کند و باشد که سکه بر کار گردد و هوا متغیر شود
و بازارها با رونق بود و اگر قمر بود نمها و ابرها باشد
و هوا باعتدال گذرد در مثلثهٔ خاکی دلیل نیکی حال
ملوک جنوب بود و انصاف و عدل نمودن و
باشد که مکروه رسد وزرا و اهل ورع و ائمه و قضاة
و علما را و فراخی طعام بود و شیرینیها و اگر مریخ
انجا بود با ناظر باشد دزدی و خیانت و ظلم و جور
پدید آید و خشکی هوا بود و فساد اطعمه و حرکت
لشکرها و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه
و خوف سرما بود در وقت و اگر عطارد بود
سرما سخت تر باشد و تغیر هوا قوی تر
باشد و تفاوت در نباتات و بودن بیع دواب
و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات
و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس
در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک
مغرب و بکار داشتن و نفاق در اکابر و فراخی
معاش و نیکی اشجار و میوها و صحت خلایق
و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات و رفتن
بادهای خوش و حرارت هوا و اگر مریخ انجا بود
با ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماری در مردم
از باد گرم و علامات شهب افتد و تشویش خبرها

و اراجیف و اگر زهره بود نکاحها بروذ و معاش
ارزانی کند خاصه میوها و تغیر هوا و نمها باشد
در وقت و اگر عطارد بود بادها سخت جهد
و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و دبیران
و تیزی بازارها و خاطرها و اگر قمر باشد باد
و بارندگی بود بوقت و میوها نیکو باشد و صحت
مردم در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر نیکی احوال
ملوک و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی
حال مسافران دریا و بسیاری آبها و فراخی
و قوت کردن مردم سفله و اگر مریخ انجا بود
یا ناظر باشد فساد کشتیها بود و جنبش
اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات
آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگی بسیار شود
و جواهر آبی بسیار بود و ارزان گردد و فراخی
پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود در وقت
و اگر عطارد بود بسیار بیع شود و آمدن کشتیها
و کاروان و بارندگی و تغیر هوا باشد و اگر قمر
بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو
بود و مسافران مستعجل باشد نزه سیم
در احتراقات مریخ در مثلثهٔ آتشی دلیل کند
بر غضب ملوک و افتادن مقاتله در مشرق
و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونهای پنهان
بر نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن

و بودن

و بودن مرگ حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب
و ضرابان و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا
معتدل بود و نرخها ارزان و فرح بزرگان باشد
اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد و رعد و برق
باشد و رفتن آتشها در هوا و بیع دواب
و جواهر و زدن درم و تیزی بازار سلاح و اگر
قمر بود نمها و بخارها باشد و بیع مهره و سلاح
در مثلثهٔ خاکی دلیل نکبت ملوک بود و اکابر
در جهت جنوب و قتلها و فرو رفتن قومی
و کشتن در نهان و باشد که لشکرها خلاف
کنند و دزدی و دروغ پدید آید و خرابی
مزرعها بود و جاهای عالی و اگر زهره انجا بود
یا ناظر باشد میوها نیکو باشد و پنبه و کتان
و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود در وقت
و اگر عطارد باشد اختلاف هوا باشد و سرمای
خشک و بیماریها بود در بهایم و بیع و شری
نباتات و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی باشد
و سرما در وقت و قوت نباتات بود و حرکت
مسافران در مثلثهٔ بادی دلیل کند بقتل ملوک
مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماری
دموی و سرخ باده و اختلاف هوا و خشکی
و بدی حال امرا و لشکریان و مخالفان پادشاه
و فرو رفتن برکاروان و دزدان و اگر زهره انجا

بود با ناظر باشد بادهای خوش و بارندگیها
بود و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی
طعام و ارزانی اثواب و برده و نبودن فرح
مردم و اگر عطارد بود اراجیف بسیار افتد
و تغیر هوا بود و خشکی و نبودن علامات
شهر و رونق بازار برده و قوة دستکاران
و اطبا و اگر قمر بود بارندگیها باشد و بادهای
مخالف و غلبهٔ عوام **در مثلثهٔ آبی** دلیل
فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوة کردن
سفلگان و شبیخون بردن و فساد دهها و
درماندن خانبان و اگر زهره انجا بود تا ناظر
باشد ابرهای سیاه برآید و بارندگیها بود
و سرما بود در وقت و نیکی نباتات و فراخی
و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران
دریا و بارندگی بود و سرما و رونق دستکاران
و کشتن هوام و کسادی بازارها و اگر قمر بود
سیلها باشد و بارانها تیز و از آنها زیان رسد

نمرهٔ چهارم در احتراق زهره در مثلثهٔ آتشی

دلیل بیماریها بود در زنان و خادمان و بزرگان
در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنها
بود و انداختن تهمتها و برآمدن نکاحها
و طرب در ملوک و لباسهاء بزو قیمتی حاصل
آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد انجا بود

زدن سکه باشد و نقش بستن کارخانها و نقصان
بارندگی و بسیاری بیع جواهر و دواب و اگر
قمر بود هوا متحرک بود و هوا گردان باشد و نم
بود در وقت و خنکی **در مثلثهٔ خاکی** دلیل فساد
نباتات بود و خاتونان و اهل طرب و خدم در جهة
جنوب و اقلیم پنجم و برآمدن و بیماری دزدان
و دواب در وقت و فساد اطعمه و میوه
و شکوفه و اگر عطارد انجا بود تشویش و اراجیف
و سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات
و تخم شکافته و تفاوت نرخها بود و افتادن
عداوتها و اگر قمر بود بارندگیها باشد و فراخی
طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران
در مثلثهٔ بادی دلیل رنج خواتین و خدم بود
و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم پنجم و فساد
برده و رفتن بادهای خوش بحسب وقت
و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد انجا
بود بیع و شری برده بسیار شود و رونق کار
مزامیر و اوتاد بود و قوة حال حکما و اهل فضل
و دبیران و منصرفان و بیاعان و اگر قمر بود نمها
باشد و هوا خوش گذرد و فراخی بود و میوها نیکو
باشد **در مثلثهٔ آبی** دلیل کند کردن توالد و تناسل
بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب
بود فساد زنان بدکار بود و نم و اگر در سرطان

بود ارزانی جواهر آبی باشد و اگر حوت بود کار جهانیان
بزرگان و مستوران برآید و کار سفر دریا نیکو
بود و قوة اکابر بود در جهت شمال و اگر عطارد
انجا بود بارندگیها قوی تر باشد و آمدن و رفتن
مسافران دریا و بیع و شری حوض و جوی و مانند
این باشد و اگر قمر بود سیلها اید و آبها
چنان بود که خرابی کند در وقت

ثمرهٔ پنجم در احتراق عطارد در مثلثهٔ آتشی

دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواست
در جهت مشرق و اقلیم سیم و رنج منصرفان
و عمال و نوشتن مثالها بود و بیع جواهر
و مرصعات و بیماری در طبقات عطارد
و محاسبه و اگر قمر انجا بود با ناظر باشد نمها بود
و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت
چون مهره و ابگینه و مینا

در مثلثهٔ خاکی

دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت و فساد
طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری
دواب و اهل قلم خاصه در جهت جنوب
و خشکی هوا بود و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد
نمها بود و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا
مناسب وقت

در مثلثهٔ بادی

دلیل قوت
اکابر مغرب بود و قوة حال وزرا و تیزی بازارها
و رونق کار تجار و رفتن بادهای سرد و عمل

منصرفان

منصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان و اگر قمر
انجا بود با ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوه ها
نیکو باشد و اخبار خوش برسد و فراخی بود

در مثلثهٔ آبی

دلیل فساد کشتیها بود و غلبهٔ آبها
و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوه ها
در وقت و اگر قمر انجا بود با ناظر باشد سیلها
آید و آبها بسیار بود و نیکی نباتات باشد و عمارت
باغها و جویها بود

شعبهٔ دهم

در احکام مجاسدات
شش اثمار

ثمرهٔ اول زحل با راس

دلیل کند
بر قوت حال مشایخ و خاندانهای قدیم و افزونی
عز و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم
و خروج مدعیان در کرامت و سخنان غیبی و تسخیر
جن و جمع اوردن پریان در جام و مانند آن و فراخی
معاش و زه حیوانات و میل مردم بزهد و
ناموس و زیارتها و نیکویی کار ملوک قدیم

زحل با ذنب

دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد
و بد گشتن احوال دواب بارکش و بیماریها در
مشایخ و اهل جبال و اکابر از جنس جنون
و موتها از زهر و فساد مزرعها و رنج کودکان
از دیو و هراس مردم

ثمرهٔ دوم مشتری با زحل راس

دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوة حال اهل ادیان
و میل خلایق بزیارتها و اجابت دعاها و داد و عدل
پادشاهان و حاکمان و قضاة و فراخی و ایمنی در اقلیم

دوم و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات
مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بد
گشتن هوا و کم دیانتی مردم و بیماریهاء اکابر و نفاق
در مورده دورویی کردن بزرگان و تزویر
مغنیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن
مستحقان نمرهٔ سیم مریخ با رأس دلیل کند بر
توبهٔ بدکاران و خائنان و پدید آمدن پارسایان
بی علم از ترکان و لشکریان و مردم خویشتن
ستای و رونق لشکریان و اطبا و بهتر شدن
بیماران رنج مند در اقلیم سیم و سوداها و بد
افتادن در سر فرومایگان و پدید آمدن عزیمت
خوانان و جمع آوردن پریان مریخ با ذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن خیانتها
و قصد بزرگان و بیماریهاء سودائی و زدن دیو
و مصروع شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن
قتلها و فتنها و ناایمنی و اوفتن در ترکان و
لشکریان و بدی حال رنود نمرهٔ چهارم آفتاب
با رأس دلیل کند بر عدل و داد ملوک و سروران
و افزونی در ممالک و بیرون آمدن جواهر نیکو از کانها
و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات
و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در اقلیم چهارم
و تن درستی در خلایق آفتاب با ذنب دلیل
کند بر ضد آنچه گفته شد و رنجوری معارف

و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب
و ناکس و خشک شدن بعضی جایها و فساد
چرندگان نمرهٔ پنجم زهره با رأس دلیل کند
بر حکومت خاتونان و خادمان و توبهٔ اهل طرب
و رونق دین اسلام و افزونی اعتقاد و بیرون
آمدن زنان ساحر و افسون ساز و پری دار
و فساد مغنیات و بد گشتن هوا نمرهٔ ششم
عطارد با رأس دلیل کند بر قوت حال اصحاب
دیوان و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب حرف
و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق
بخواندن اخبار و راست رفتن احکام و طب
و نیکی معاملات مردم و راستی دفترها و
محاسبات و امانت عدول و قیمت کتاب
و آلت کتابت عطارد با ذنب دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و مردم منافق و دروغ گوی
بیرون آیند و زموده کنند خاصه میان اهل دیوان
و حکما و فضلا و گفتن هجاها و بیماریها از بادهاء
بد و دیوانگی و رفتن روان و زدن دیو کودکان را
و نوشتن خطهاء تزویر و کساد بازارها و زیان
صناعتوران و نوشتن خاتمها و هیکلها و تزویر
و هوا اعلم شعبهٔ یازدهم در قرانات قمر با
کواکب هفت آغاز نمرهٔ اول قران قمر
با زحل در حمل دلیل کند بر تغیر حال هوا و بخارها

وفساد حیوانات وبدی حال عوام وزحمت
لشکریان در ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و
بزرگان محترقه وفساد نباتات ودواب
وسرما در سرطان سرما بود در وقت وبارندگی
ومکروه بزرگان وبدی حال مسافران دریا وبادها
سرد در اسد فرونشستن کار عوام ومکروه
بزرگان بود وبدی حال مسافران دریا وبادهاء
سرد در سنبله نکبت مسافران بود ورحمت
متصرفان وسرما در وقت وفساد طعام
واخبار بد در میزان بادهاء مخالف جهد و
فرستادن رسولان جهت نکاح وبیع برده
وابر ونم بود در عقرب فروماندن مسافران
بود ودرماندن جاسوسان وبارندگیها وسرما
وگرفتار شدن بدکاران در قوس بیماری
افتد در مردم وحیوانات ومکروه بزرگان
وابرها وبخارها باشد در جدی بدی حال مسافران
بود وجاسوسان وفساد زرع وحیوانات و
درشتی هوا وسرما در دلو رفتن بادها باشد
ومکروه بزرگان ومشایخ وحکما وبارندگی وسرما
وهراس عوام در حوت ابرها بود وبخار و
بارندگی در وقت وفساد مسافران دریا ومکروه
علما بود نظرهٔ دوم در قران قمر با مشتری در حمل
گشادگی هوا بود وگرمی وامن ونیکی راه مسافران

وبیع

وبیع وشری حیوانات در ثور قوة حال عوام و
حیوانات بود وفرح بزرگ زادگان ونیکی راه
مسافران ورسیدن کاروانها ودواب در جوزا
رسیدن اخبار خوش واجتماع خیر واعتدال
هوا ونوشتن خطها در سرطان نیکی حال
عوام بود وفرح بزرگان وجمعیت خیر وبیع
جواهر آبی وآمدن مسافران دریا در اسد
عزت عوام وبیع جواهر کانی وطاعت ملوک
وروان شدن نقود در سنبله بسیاری جمعیت
بزرگان واهل دیوان وحکما ونیکی زراعتها
وبیع ماکولات وآمدن کاروانها ومسافران
در میزان رفتن بادهای خوش ونیکوئی میوها
واخبار راست وخوش وجمعیتهاء اشراف
وعلما در عقرب آمدن بارانها بود وتوبهٔ بدکاران
واعتدال هوا وسکونت مسافران در قوس
جمعیت ائمه باشد وبیع دواب ونیکی حال
عوام وگرمی هوا وطلب امور دینی در جدی
ایمن شدن مسافران باشد وآمدن ایشان
واعتدال هوا واجتماع بزرگان بضرورت
در دلو رفتن بادها بود وبودن جمعیتها مشایخ
وحکما وساختن طلسمات وخواندن عزیمت
در حوت منصب عوام باشد وجمعیتها خبر
در علما وقضاة وآمدن مسافران وبارندگی

وهو اعلم نمرهٔ سیم در مقارنهٔ قمر و مریخ
در حمل هوا گرم شود و خصومتها افتد میان عوام
در نود و لشکریان و تشنیعها رود و فساد
حیوانات بود در ثور غلبهٔ عوام بود بر لشکریان
و در ماندن خانبان و تشنیع مسافران از ظلم
دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد و فتنه بود
میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار
و رفتن بادهاء بد در سرطان غوغاء عام بود
و فساد بدکاران و زحمت مسافران دریا
و بحارها در اسد فرستادن رسول و
جاسوس بود و گرمی هوا و فساد حیوانات
و اندوه ملوک در سنبله اخبار دروغ
بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت
بازاریان از لشکریان در میزان خطر
مسافران بود و رنج زنان و اهل طرب و رفتن
بادهاء بد و تشنیع زنان و شوهران در عقرب
فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن
بخارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا بود
و داغ دواب و خصومت میان اکابر و کردن
کارهاء آتشی و کاهلی عوام در دین در جدی
گرفتار شدن نیکان و جاسوسان و زحمت
عوام از لشکریان و خصومتها در دلو رفتن
بادها باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا

ونوقف

ونوقف مسافران در حوت فساد کشتیها بود
و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و ابرها
و بخارها و مکروه علما و اشراف نمرهٔ چهارم
از اجتماع با آفتاب در حمل تغییر هوا بود و اندوه
ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب بزرگ بر زیر
دستان در ثور فساد نبات بود و اندوه حیوانات
و مسافران و نهادن بناها و زحمت زنان و مطربان
و بستانبانان در جوزا دلیل بادها بود و نوشتن
فرمان و امثله و فساد اشجار و میوها و گرمی
و تغییر هوا در سرطان بزرگی کردن عوام و بارندگی
و تیرگی هوا و آمدن مسافران خاصه مسافران دریا
در اسد اجتماع ملوک و بزرگان بود و گفتن اسرار
و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک
در سنبله حضور مسافران باشد و آوردن
نامها و نوشتن مثالها و برکار شدن عوام
در دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک بود
و آمدن رسولان و رفتن بادها و بر آمدن نکاحها
و تاریکی و نم در عقرب بارندگی بود و سرما
و در ماندن جاسوسان و مسافران و تیرگی هوا
و فسادها و کشتیها در قوس اختلاف
هوا بود و مکروه بزرگان و فتنها و بیع و شری
بوده و حیوانات و کارهاء آتشی در جدی دلیل
سرما بود و درماندن جاسوسان و نیکان و فساد

حیوانات • واندوه عوام • در دلو اندوه ملوک
باشد • واکابر وسروران • ورفتن بادها وسرما
ونم • وبدی حال مسافران • وزحمت مشایخ وحکما •
در حوت بارندگی بود • وبزرگی طلب کردن عوام
ورسیدن مسافران خاصه از دریا • ثمرهٔ پنجم
در قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود • وبیع
پیرایه وزدن زرینها وزفاف ومعاشرت
ومهمانی • در ثور دلیل کند بر قوت بزرگ زادگان
وخاتونان • واهل طرب • واجتماع زنان • وآمدن
مسافران • وسرما در وقت • در جوزا بادهاء
خوش جهد • ونوشتن خطوط بود • چون مهر
ومانند آن • وآمدن نامه وخبر ونیکی حال دبیران
وطرب ایشان • در سرطان فراوانی جواهر آبی
بود • ونیکی حال مسافران وطرب در عوام وبارندگی
ونیکی احوال کشتیها • وسور ومهمانی • در اسد
اعتدال هوا بود • وبرآمدن نکاحها وطرب در
ملوک • وخواتین • وزدن پیرایه وساختن حلیها
در سنبله نیکی حال مسافران باشد • وپیکان
وجاسوسان • ونکاحها برود • وطرب در وزرا
وارباب قلم • وبیع برده وعطرها وجامها •
در میزان رونق اهل طرب بود • وبرآمدن نکاح
وفرح در زنان • ومجلسهاء عشرت • ورفتن بادهاء
خوش • ودلخوشی مسافران • در عقرب بارندگی

بود

بود • ودر ماندن مسافران • ومکروه زنان واهل
طرب وخدم • در قوس طرب علما بود •
ومیل عوام بزهد • وبیع برده • ودوات وروانی
دراهم بود • وفلوس • در جدی آمدن مسافران
بود • ورستن از زحمت وخوف • وبودن
سرما • در دلو بادها بود ونم • وعشرت
در مشایخ وحکما • وبرآمدن نکاحها • وبودن طربها
در حوت بارندگی بود وسیلها • وجمعیت
خواتین • وطرب در بزرگان واشراف وائمه
وقضاة • وفرح عوام • ثمرهٔ ششم در مقارنهٔ
قمر با عطارد در حمل بیع دواب بود وسلاح
وبدگشتن هوا وبخارها واخبار ونمها • در ثور
سرما بود • وبیع طعام • وستور • وعمارت
وزرع • وآمدن مسافران • در جوزا رونق دبیران
بود ونقاشان • ونوشتن خطوط • وآمدن
نامها واخبار • ورفتن بادها • وبیع برده • در سرطان
فرستادن رسولان بود • وحرکت کشتیها
ومسافران دریا • وبیع جواهر آبی • وبارندگی
وتاریکی در وقت • ودلخوشی عوام • در اسد حرکت
ملوک وسلاطین • ورسیدن قاصدان پادشاه
واخبار ملکی • ورفتن در شکار • وبیع جواهر کانی
وطلب مال • در سنبله حرکت پیکان وجاسوسان
ورونق دیوانها وبازارها • وبیع غله وحبوبات •

وبرده وکتابت درمیزان رفتن بادها بود
وبیع برده ونم وآمدن اخبار خوش ورونق
شعرا واهل طرب وندما درعقرب ابرها
برآید وکدورت هوا بود وافتادن اراجیف
وفساد مسافران ودرماندن جاسوسان
درقوس بیع برده وحیوانات بود وحرارت
بود وحرارت هوا در وقت وبخارها وخلاصی
محبوسان ومناظره درجدی فروماندن مسافران
بود وبیکان وبیع ستور ریزه واختلاف هوا
وسرما در وقت وبحث حکمت دردلو بادها
مخالف جهد ومردم عام خایف شوند از اخبار
ونم باشد وبحث علوم دقیق وطلب طلسمات
ونوشتن هیکلها درحوت حرکت کشتیها
ومسافران دریا وتیرگی هوا وبارندگی ورونق
صیادان دریا وبودن کارهای شرعی وخلاص
از حبس قاضی نمره هفتم بودن قمر با عقده
قمر با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم وبزرگ
شدن عوام ویافتن تربیت از ملوک واکابر
واشراف وروانی کارها وبازرکانیها واخبار
خوش ورفتن بزارها ومیل عوام بخیرات
وطاعات واجابت دعاها قمر با ذنب دلیل
کند بر ضد آنچه کفته شد وبیماریها بود در کودکان
وزنان حامله وکلفت وکوی وزموده میان عوام

وافتادن

وافتادن اراجیف وفساد میوها در وقت
وغمز وتهمت وفساد مسافران وبیکان وبد
شدن احوال نرخها وجانوران ودردهای چشم
وزدن دیو شعبه دوازدهم در اتصالات
قمر با کواکب شش اثمار نمره اول تثلیث
وتسدیس قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان
زنان ومردان وفرزندان وتغیر هوا ونیکی حال
اهل صحرا ومشایخ وزارعان وسعادت حال
صیادان تربیع ومقابله دلیل افتادن خصومتها
بود میان عوام ودیدن شدة ورنج مسافران
ومکروه میان پدران وفرزندان وتغیر هوا وسرما
وبیماریها خاصه در کودکان وتفاوت نرخها
نمره دوم تثلیث وتسدیس قمر با مشتری
دلیل رغبت عوام بود بخیرات وطاعات
ونیکی احوال مسافران وعدل وامانت وایمنی
وفراخی وبرآمدن کارها وحاجتها وآسانی
میان خلایق وبیش بزرکان تربیع ومقابله
دلیل مکروه خاطر ائمه وقضاة بود از عوام الناس
وظهور دعویهای شرعی وافتادن خصومتها ومناظره
ومجادله واندوه توانکران واشراف ووزرا
نمره سیوم تثلیث وتسدیس قمر با مریخ
حرارت بود در طبایع وحرکت لشکرها وفرح
در مردم اوباش وشکار کردن وسواری وبکار

داشتن انواع سلاحها و خلاصی محبوسان
تربیع و مقابله دلیل مکروه عوام بود و ظلم لشکریان
و خصومتهاء رندان و عوام و قصد یکدیکر و بیماری
کودکان و بدی راه و مقاتله و علاجها بداغ و
شق ثمرهٔ چهارم تثلیث و تسدیس قمر
باشمس دلیل عدل ملوک بود با رعیت
و عوام خلق و عنایت بزرکان باخردان و
کرمی هوا و دلخوشی میان پدران و فرزندان
و شوهران بازنان و روانی کارها و برآمدن
حاجتها و شکستن سرما و رونق خلفا تربیع
و مقابله دلیل غضب ملوک بود و قهر
و سیاست فرمودن و فاش کشتن
بدیهاء مردم فرومایه و عوام و تغییر هوا و شکستن
سرما و بودن نمها ثمرهٔ پنجم تثلیث و تسدیس
قمر با زهره بسیاری نرخ بود و طرب در مردم
و سورها و مهمانیها و برآمدن نکاحها و نیکی حال
اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران
و عوام و اعتدال هوا تربیع و مقابله تیزی بازار
عطر بود و مکروه خاطر زنان و فاش کشتن
خیانت زنان و اعتدال هوا ثمرهٔ ششم
تثلیث و تسدیس قمر با عطارد دلیل تیزی
بازار میوه بود و کاغذ و غلامان و نوشتن نامها
و فرستادن رسولان و آمدن خبرها خوش

دراست رفتن علاجها و احکام نجوم و بسیاری
برآمدن بیعها و فرح متصرفان و تجار و دبیران
و اهل بازار تربیع و مقابله دلیل کسادی بازارها
بود و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری
مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسبه و کیلان
و متصرفان و ظاهر شدن خیانتهاء ایشان
و تغیر هوا و نوشتن خطهاء دروغ و تزویر
اما اصلی دیکر آنست که چون امتزاج کواکب
و دافع تدبیر و قابل تدبیر و احوال اتصالات
معلوم کشت وقت باشد که دو کوکب
یا سه یا بیشتر با همدیکر جمع آیند یا شکل نظر
باشند آنرا امتزاج باید دادن چنانکه یاد
کردیم در ثمرهٔ سیوم از شعبه که نسخهٔ اول
منسوبست و سخن بر طبیعت آن کوکب
باید کفت که قوی تر باشند و آنچه در شرایط
پنجم کفته شده است از آنجاء ارند و مانع
و معطی را بشناسند و نظرهاء قبول و رد آنچه
یاد کردیم نکاه دارند و از آن میان حکمی بیرون
آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع
کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل
سال یا فصل اثر قوی تر کنند خاصه که در اوتاد
افتند و مدة آن اثر سال یا فصل بردارند
و حکم طالع اجتماعات و استقبالات همین

باشد که در سال و فصل گفته شد اما اصلی دیگر
آنست که قمر چون از اجتماع بیرون آید
بهر کوکب که پیوندد طبیعت آن کوکب
گیرد تا به استقبال رسد همه احوال بر مزاج
آن کوکب گذرد از تغییر حال هوا و احوال
مردم و نرخها و این بحسب نظر آن کوکب بود
از سعد و نحس و حکم بیرون آمدن از استقبال
همین بود و در هر اجتماع و استقبال این را
نگاه دارند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.

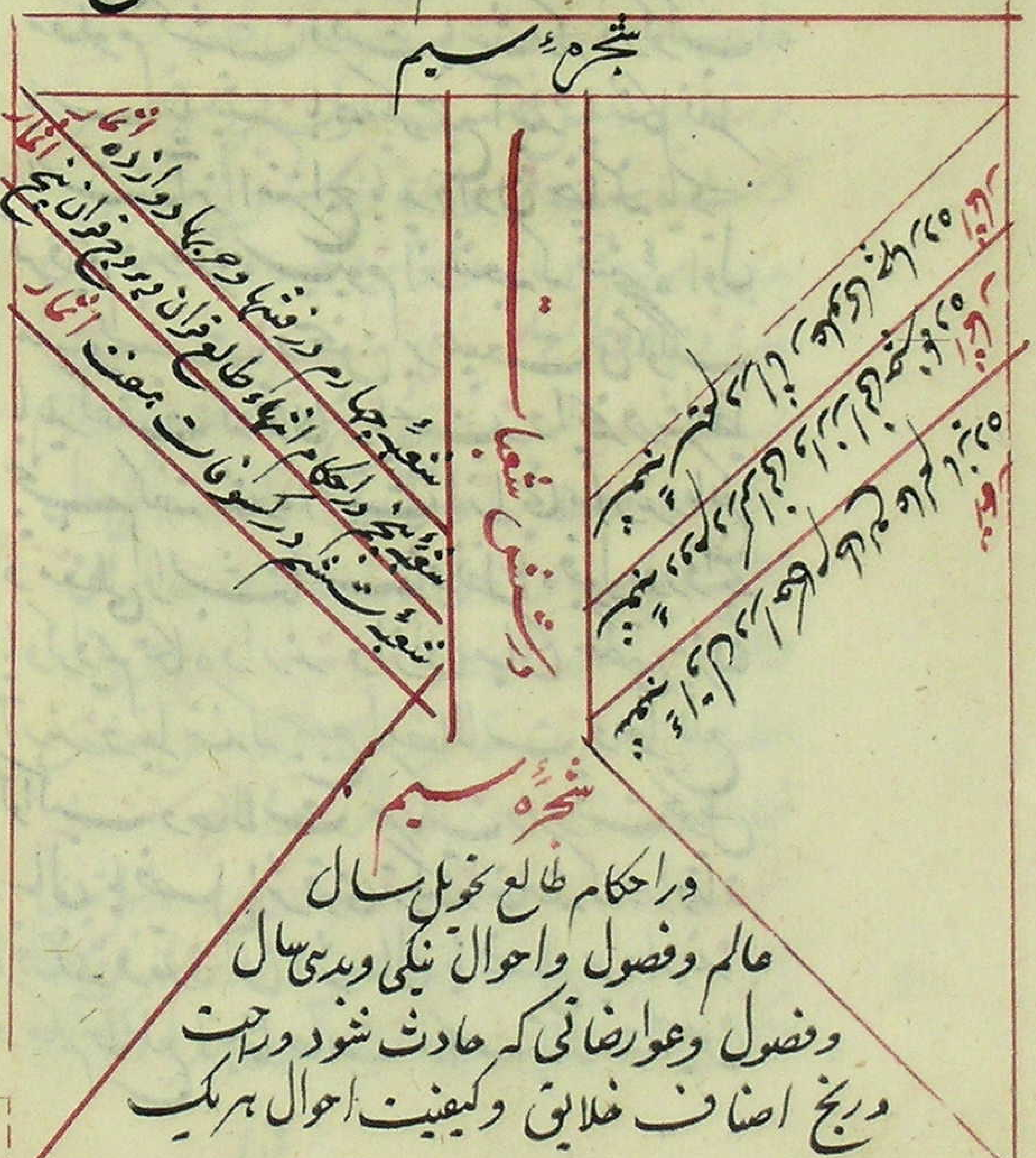

شعبهٔ اول

شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم یازده اثمار
ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه طریق استخراج درجهٔ
طالع سال عالم در همه زیجها استادان
آورده اند و ما نیز در زیج عمده بچند نوع یاد کردیم
مشرح اما هرگاه که طالع سال برجی ثابت افتد
حکم همه سال بدان طالع کنند و اوضاع کواکب
و دیگر دلایل او و اگر ذو جسدین افتد حکم در فصل
بهار و تابستان ازان طالع کنند و بر تحویل
سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو فصل
تیرماه و زمستان ازان طالع کنند و دلایل او
و اگر طالع برج منقلب افتد طالع سر فصل
دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علیحده
طالع باشد و حکم هر فصلی از طالع او کنند
و اگر طالع سال برج ثابت یا ذو جسدین
باشد حکم چهار فصلی بچهار طالع کنند نیکوتر
آید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند از طالع
اجتماع و استقبال کنند و انصراف قمر
از اجتماع یا استقبال و اتصال او بکوکبی بنظرهای
مودت و عداوت چنانک گفته شد در بینش
و سایر اتصالات علوی را با آن ضم کنند
و امتزاج دهند و همه طالعها را حکم بر یک طریق
بود اما بدانند که طالع را دو نسبت باشد
یکی بشهری که طالع با فق او بیرون آورده باشند

واحکام دران شهر ازان طالع کنند دوم آنکه
بعرض مسقط عمارت استخراج کنند
وتقویمات کواکب بر طول بود وبران احکام
نهند واین حکم عام باشد

ثمرهٔ دوم در احکام کلیات عالم

احکام شناختن احوال موجودات است
باثر تحریک اجرام علوی ومتأثر شدن اجسام
سفلی بدان تحریک جهت کون وفساد
وبنا شناختن این احوال بر دلایل باشد
پس واجب آن کند که بر هر چیزی اول دلیل
طلب دارند ودر قوة وضعف او نیکو
تأمل کنند واگر دلایل بیشتر بود امتزاج دهند
چنانک نموده ایم واحوال هر یک از اصناف
مردم را در صورة طالع ازان برج بنگرند وصاحب
ومستولی او وآن کوکب که دلیل آن صنف
مردم باشد چنانک احوال پادشاه را
از برج عاشر وصاحب ومستولی او نگرند
واگر طالع روزی بود آفتاب را شریک او
کنند واگر شبی بود قمر را ومناسب سعادت
ونحوست هر یک احکام نهند واحوال وزرا
ونزدیکان پادشاه ومال ولشکر او را از
برج یازدهم نگرند وصاحب ومستولی او
ومشتری وعطارد ومریخ را شریک آن کنند

ورای وتدبیر واعتقاد وعدل او از سهم الغیب
وصاحب ومستولی او نگرند واحوال رعیت را
از درجهٔ طالع وصاحب ومستولی او واز ماه
نگرند واحوال کسب ومعاش را از برج دوم
وصاحب او ومستولی بر او واز سهم السعاده
وصاحب او ومستولی بر او ومشتری وصاحب
بیت المال نگرند واحوال نکاح وشرکت و
خصومتها وتهمت ودعویها از خانهٔ هفتم وصاحب
ومستولی بر وی وزهره وشمس وسهم
التزویج وصاحب او نگرند واحوال فرزندان
وفرح وطرب واخبار ولباسها را از خانهٔ
پنجم وصاحب ومستولی او نگرند واز سهم
الاولاد وصاحب او وزهره وعطارد را شریک
آن کنند واحوال سفر ومسافران ودین و
مذهب را از خانهٔ نهم وصاحب ومستولی بر وی
وسهم السفر وصاحب او وقمر وعطارد نگرند
واحوال ارتفاعات واطعمه وعمارت وزراعت
وعواقب کارها از خانهٔ چهارم وصاحب
ومستولی بر وی واز سهم هر چیز که خواهند
وصاحب او وزحل ومشتری نگرند واحوال
دواب وقرض وعداوتها از خانهٔ دوازدهم
وصاحب ومستولی وسهم هر یک وصاحب
وی وزحل نگرند واحوال بیماریها وبندگان

از خانهٔ ششم وصاحب ششم ومستولی زحل
وعطارد وقمر واسهم هریک بنگرند واحوال
وبا وموت واندوه ونکبت از خانهٔ هشتم
ودلایل وی ومشتری وزحل بنگرند واز سهم
خوف وصاحب وی وهمچنین هر خانهٔ را
در دلایل وی وقوة وضعف می‌نگرند ونظرهاء
سعد ونحس وقبول ورد را اعتبار می‌کنند
پس هر کدام خانه را که دلایل او قوی تر بوند
بقوتهاء ذاتی وعرضی وبهمدیگر ناظر باشند
خاصه از اوتاد حکم بر سعادت آن قوم کنند
که بدان دلایل منسوب بوند وآنچه مدلول او باشند
از اجناس واگر بر خلاف این بود حکم بر
طرف افتد واگر آفتاب در وقت تحویل قوی
حال بود ومشتری ناظر بمودت دلیل عدل پادشاه
بود وامانت وانصاف وعدل ونیکی احوال
خزاین واگر نظر بعداوت بود عدل وانصاف
او نماید اما موجود نباشد واگر زحل ناظر بود
بمودت ظلم کند در صورت عدل واگر ناظر عداوت
بود ظلم وجور صریح باشد وچون طالع شبی
بود والی قمر باشد حکم او همین اما کمتر از
شمس واگر بر سهم الغیب سعد مستولی
باشند رایهاء پادشاهی صواب بود ونظر بر عدل
ومرحمت دارد وخیرات واگر نحس مستولی افتد

حکم بر ضد بود واگر زحل نیکو حال بود کشت
وزرع بسیار شود واگر مشتری قوی حال بود
خوردنیها نیکو بود واگر بد حال بود عکس این باشد
قیاس کواکب دیگر همین است با منسوبات هر
یک اما ازین کواکب هر کدام که روی بخانهٔ شرف
خود دارد یا در شرف خود بود آن قوم را کار بالا
گیرد واگر بخانه یا خطوط دیگر اتفاق افتد سعادت
مناسب آن رسد اما اگر روی از جایهاء نیکو بجایهاء
بد دارد یا در آن جایها بود دلیل کند افتادن او از
سعادت مناسب جایگاه اما نحس میان دو نیز
زیان کم کند مگر متصل بود که بد باشد ونیز میان دو
نحس دلیل امور پنهانی بود مناسب برج اما
انصراف واتصال هر کوکبی را از سعود ونحوس حکم
همین باشد واین همه حالات را در وقت
تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر آن عظیم تر
باشد ومدة او مدید تر **نمرهٔ سیم در احکام
جزویات** هرگاه که کوکبی راجع بود دلیل حیرت
باشد وپشیمانی وفرو ماندن کارها ورایها وخطا
وکم ثباتی در منسوبات واما اگر محترق بود دلیل
بیماری باشد وموت ونکبت واندوه در منسوبات
او وبر باد رفتن **نمرهٔ چهارم** اگر آفتاب در
عاشر طالع سال یا فصل باشد قوة حال پادشاه
بود واگر در خانهٔ نهم بود سفری کند پادشاه واگر

در خانهٔ چهارم بود ساکن باشند در مملکت خود
و اگر خانهای ساقط بود از رعیت دور افتد و هر
خانهٔ قیاس همین است و اگر طالع شبی
باشد حکم قمر همچنین بود **ثمرهٔ پنجم** اگر صاحب
طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر
رابع بود و مقبول مردم دران شهر بدلخوشی باشند
و اگر نا مقبول بود بی رضا باشند و اگر در هفتم
بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود
در طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند و جستن
جاه و حرمت و اگر در هشتم بود خایف
باشند و نکبتها بینند و اگر در ششم بود بیمارها
حادث شود و قیاس خانهاء دیگر همین باشد
ثمرهٔ ششم اگر صاحب دوم در عاشر بود
یا حادی عشر مال و معاش مردم بسلطان باز
گردد و از خانهاء سعدان بود یا مسعود باشند
بلطف از رعیت خواهند و اگر خانهاء نحسان
بود یا کوکب نحس باشد بعنف بستانند
و مال و معاش ایشان بزیان برند **ثمرهٔ هفتم**
اگر صاحب نهم بصاحب طالع پیوندد بنظر
مودت مردم سفر کنند برضا و دلخوشی و اگر
نظر عداوت بود سفرهاء ضروری افتد اما اگر صاحب
طالع بصاحب نهم پیوندد و بنظر مودت مردم
مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما

اگر آن

٧٤

اگر آن کوکب زحل بود از شدت و قحط و تنگی بگریزند
و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی و
نا ایمنی بگریزند و اگر کوکب سعدان باشند سفرهاء
با راحت بود با خیر و نفع و مقامهاء متبرک روند
خاصه که نظر نیز سعد بود و همچنین اگر صاحب
طالع بصاحب پنجم پیوندد و مردم طلب فرزند
دارند و اگر فرزند نظر مودت بود فرزندان نیک
زایند و نزیند و اگر صاحب پنجم بصاحب طالع
پیوندد و حکم همان باشد و اگر از اوتاد پیوندد
دلیل بسیاری توالد و تناسل باشد خاصه کواکب
نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزند باشد
و اگر بر خلاف این بود حکم برضد این باشد و حکم
طرب و لباس و اخبار همین بود **ثمرهٔ هشتم**
سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود
و اگر آن خانه نحس باشد یا نحس ناظره بود
بیماریها پدید آید از مزاج کواکب نحس یا نحس کننده
پس اگر مشتری و عطارد و ماه در صورت
طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد و در اوتاد
باشد خاصه در عاشر بیماران علاج پذیرند
ثمرهٔ نهم اگر صاحب ثامن محترق بود
یا در نظر نحسان افتاده باشد موتها بود خاصه
که صاحب سادس ناظر بوند بدو بنظر عداوت
و صاحب طالع و قمر هر دو بد حال بوند هر کوکب که

صاحب نامن بود منحوس یا محترق شود موت
از طبیعت ان کوکب حادث شود اگر ان کوکب
زحل بود موت از تنکی وقحط وظلم باشد وبیماریها
منفرد ودراز کشد وانچه بزحل منسوبست واکر
مریخ بود فتنها بود وبیماریهاء خونی وطاعون
وانچه بمریخ منسوبست اما اکر برج نامن خانه
زهره بود بیشتر مرک زنان بود وحیوانات
واکر خانهٔ عطارد بود مرک کودکان بود وطبقات
عطارد قیاس بروج دیکر همین است
واما اکر برج حمل باشد بیماریها در سر ودماغ
واطراف او باشد ودر کوسفندان بود وبزان
واکر ثور باشد بیماریها در کلو باشد واطراف
او وکاو وکاومیش واکر جوزا بود بیماریها در
بغل باشد ودستها وباقی بروج را قیاس
همین است **ثمرهٔ دهم** درصورت طالع
هر کوکب که بقوتهاء ذاتی وعرضی اراسته بود
حکم همه سال یا فصل از طبیعت او کنند واکر
بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال عالم دران
سال یا فصل همه بر سعادت بود وایمنی
وتن درستی وفراخی وبسیاری کسب مال
ومعاش ونیکی ارتفاعات ومیوها وداد
وعدل وسازکاری خلایق وتوالد وتناسل
وبودن فرزندان مقبل وافتادن سفرها باخیر

واکر احوال

٧٥
واکر احوال کواکب ضد این بود حکم برعکس
افتد **ثمرهٔ یازدهم** اثر اتصالات نیکو در اوقات
امن وارام عالم عظیم تر بود ازان جهت که مقوی
ان دلایل شود پس در امر اید راحت وفراغت
ودلخوشی پادشاه وخلایق واثر اتصالات
بد در وقت خوف وتشویش باثر قوی تر
وظاهر تر بود که فتنه را عام کرداند چنانکه در
پیش ذکر رفته است **شعبهٔ دوم** در احوال
کرانی وارزانی چیزها ده اثمار **ثمرهٔ اول در مقدمه**
بوسنه کرانی وتنکی از زحل بود واثر هر دو
بوقت قران ظاهر تر بود وفراخی وارزانی
از مشتری بود **ثمرهٔ دوم** بنکرند بصاحب طالع
اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال
یا فصل وبطالع وقمر واکر این سه دلیل مسعود
بوند وهر دو کوکب بجایکاه نیکو افتاده باشند
وزاید باشند در سیر وصاعد در افلاک خود
نرخها کرانی کنند واکر این دلایل بکوکبی ناظر بوند
که در وسط السماء باشند کار قوی تر بود واکر
احوال دلایل برخلاف این باشد نرخها ارزان
کردد **ثمرهٔ سیم** درصورت طالع هر کوکب
که بقوتهاء ذاتی قوی بود منسوبات او قیمت کیرد
ومنسوبات ان برج که کوکب در وی بود کرانی کند
ثمرهٔ چهارم اکر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال

مقدم بر طالع سال با فصل در ثالث بود یا با سعد
مقبول باشد انچه منسوب بدو بود ارزان گردد
ثمرهٔ پنجم اگر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی
بود و صاحب طالع مشتری ناظر باشد یا بزهره
و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا بصاحب طالع
دران سال با فصل فراخی باشد خاصه که صاحب
سعد بود یا سعد شده باشد واما کرتها بتجربه افتاد
که مشتری چون راجع شد طعام بها یافت گشت
و چون مستقیم شد فراخی بدید امد خاصه در
بروج ارضی ثمرهٔ ششم اگر قمر از اجتماع بیرون
آید یا از استقبال و بزحل پیوندد و زحل صاعد
بود در فلک تدویر و آن بعد از استقامت
باشد دلیل گرانی کند واگر عطارد با زحل بود
با ناظر موکدتر بود و آن چیز که گران شود از منسوبات
زحل بود و موضع او یا عطارد و موضع او
ثمرهٔ هفتم صاحب ثانی اگر در سیر زیادت بود
و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد انچه
غذا را شاید گران شود ثمرهٔ هشتم زحل چون
در سنبله بود و او نهم یا دهم از طالع سال
با فصل گرانی خوردنیها بود واگر زحل در میزان بود
قوی تر باشد و بیشتر طلب کنند ثمرهٔ نهم
اگر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد در
افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل گرانی

نرخها

نرخها بود اما وقت بدید آمدن گرانی را بدانند
در سال چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع اول سال
گرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود در
تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در تیر ماه
و اگر در رابع بود در زمستان و اگر در مایل الوتد بود
اندک تفاوت کند ثمرهٔ دهم قوت دلیل که
از صعود بود در سیر و بودن در اوتاد دلیل عزیزی
باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد
و بهمین سبب است که چون زحل بمیزان رسد
طلب معاش کنند از خوف قحط و گران شود که
صاعد است در فلک خارج مرکز و بر آینه وقتی
گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف
دلیل کند که از هابط شدن باشد و نقصان در
سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی
و خواری بود و بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم
التفاتی مردم باشد بدان شعبهٔ سیم
در احوال آثار علوی چهارده اثمار ثمرهٔ اول
در مقدمهٔ او دلیل بادهای بروج بادی اند و شمس
و مشتری و عطارد دلیل باران و آبها بروج آبی و اسد
و دلو اند و زهره و عطارد و قمر پس اگر بوقت
تحویل این کواکب دران برجها باشند دران
سال با فصل بادها وزد بسیار خاصه از جهت
عرض کوکب و بارانها بارد بی حساب خاصه که

قمر زاید النور بود. پس اگر مریخ با دلایل بادها بود
باد سخت تر باشد و با سرخها بود. و اگر زحل بود
بادهاء خراب کننده باشد و سرد. و اگر زهره
بود بادهاء خوش وزد و معتدل و باشد که
خنک بود و با نم. و حکم قمر همچنین بود. و اگر
زحل با دلیلهاء باران بود باران آهسته آید و سرد
شود و یخچه با آن بود. و اگر مشتری باشد بارانهاء
با نفع بود و بزرگ و هوا معتدل بود و بادهاء
خوش جهد. و اگر مریخ باشد بخارها خیزد
و رعد و برق باشد. و مریخ در بروج بادی و آبی
نقصان آبها بود و در تابستان سمومها وزد
و اگر عطارد آنجا بود باران باشد و رعد و برق
در وقت. **ثمرهٔ دوم** فتح الباب آنست که
دو کوکب بهم نگرند که خانهاشان در مقابلهٔ همدیگر
بود. پس اگر فتح الباب از عطارد و مشتری
بود بادها رود خوش و نرم. و اگر یکی ازینها در برج
آبی بود باد و باران باشد. و اگر در بروج خاکی بود
باد و سرما باشد. و اگر در بروج آتشی بود ابرهاء
بی باران باشد و باد گرم و تاریکی و گرفتگی هوا
مناسب وقت. اما اگر قمر از زهره منصرف شود
و بمریخ بپیوندد و تغییر هوا بود بهمان نسبت که گفته
شد از باد و نم و تغییر هوا و سرما مناسب
بروج. اما اگر قمر از افتاب منصرف شود و بزحل

بپوندد

بپوندد سرما بود و تغییر هوا. و اگر در یکی برج آبی بود
بارندگی باشد. و در برج بادی باد وزد چنانکه در پیش
گفته شد. و اگر زحل در برج بادی بود بارندگی باشد
و در باد سخت تر جهد. و اگر در برج خاکی بود سرما
سخت تر باشد. و اگر در برج آتشی بود تاریکی بود
و شکستن گرما در وقت. و اگر در برج آبی بود بارندگی
با سرما و باد. و در زمستان برف و دمه. و اگر
افتاب در برج آتشی بود کمتر باشد. و اگر در برج
بادی بود بادهای گرم رود. و اگر در برج آبی بود ابرها
و بخارها برآید و زود متلاشی شود. و اگر در برج خاکی
بود سرما بشکند. و در تابستان باعتدال شود
اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آرد و در برج خاکی
سرمای خشک در وقت. و در برج بادی باد و در
برج آتشی تاریکی. و این همه احوال بحسب وقت
و زمان بود و اوان هر چیزی از باد و باران و سرما
و گرما. اما پیوستن قمر بزحل بقران در برج آتشی
دلیل تاریکی بود. و در برج خاکی دلیل سرما بود. و در
برج بادی باد. و در برج آبی باران بود و سردی
اما اگر دلایل دیگر درین میان افتد در منازل زیادت
کنند مناسب طبیعت. و اگر فتح الباب نزدیک
اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو تربیع
قمر با شمس که آنرا مرکزها خوانند دلیل تغییر هوا بود
و بارندگی بسیار. خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب

طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع برج
آبی یا بادی باشد و اگر برج خاکی بود سرما
سخت تر باشد و اگر آن دو کوکب راجع بود
و تغیر و بارندگی بغایت بود اما عطارد چون
در برجی بسیار ماند هر کجا که بود ابرها انگیزد و
علتها در هوا قمر در زیادتی آبها دلیلست چون
زاید بود در مسیر و نزدیک بود باجتماع یا استقبال
و صاعد بود در فلک اوج خود و آن از پس تربیع
اول بود با افتادن تا مقابله و از پس تربیع
ثانی با اجتماع چون احوال قمر را نزدیک تحویل
سال با فصل اتفاق افتد و قمر میان طالع
و وسط السما بود یا در ربعی که مقابله اوست
دلیل ابرهاء بسیار بود دران سال یا فصل و اگر
کواکب جمع شوند در بروج آبی باران بسیار آید
و آبها فراوان بود خاصه در حوت بوقت و در
بروج بادی دلیل بادهاء مخالف شوند چون زهره
مغربی بود در وقت باران و در بروج آبی دلیل
باران بسیار بود **نمره سیم** صاحب طالع سال
یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب
باران بود و کواکب دیگر از بروج آبی بدو ناظر
بوند دلیل بارانهاء بسیار بود در وقت خاصه
که طالع برج آبی بود و کواکب دیگر از بروج
آبی بدو ناظر بوند دلیل بارانهاء بسیار بود در وقت

خاصه

خاصه که طالع برج آبی بود و کواکب دیگر از بروج آبی
بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشد
و بارانهاء تر و اگر زهره بود ابرهاء سیاه برآید و تاریکی
شود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق
بیشتر باشد و تاریکی و بارندگی کمتر بود و اگر زحل بود
باران ریزه باشد و تاریکی و باد و آهسته و اگر
مشتری بود تغیر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی
نرم **نمره چهارم** عطارد چون از برجی ببرجی نقل
کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از گرما
و سرما و باد و نم اما هر کوکب را اثری بود در
وقت تحویل بهر برجی ولکن اثر عطارد ظاهر تر
بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد
و قمر در حوت باشند دلیل آبهاء روان و بهار
آبهاء بسیار بود دران بهار و سال و سردی هوا
باشد **نمره پنجم** پیوستن قمر با زهره از
خانهاء عطارد و ابرها و بارانها باشد و باد و اگر
عطارد با زهره بود یا ناظر سخت تر باشد
نمره ششم اتصال عطارد با زحل با زهره
دلیل سرما بود و بارندگی و دمه و رعد و برق
در هنگام و در غیر آن دلیل شکستن گرما بود
و از تغیر هوا و تاریکی خالی نباشد **نمره هفتم**
اگر زهره تابستان مشرقی بود گرما بشکند
و ابرها برآید و بارندگی بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب

خاصه در غایت تشریق بود زمستان سرد بود
و بارندگی و دمه و یخ بندها و اگر در فصل تیرماه مشرقی
بود زود سرد گردد و نمها باشد مگر رونده بود
با حتراق که اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان
مریخ در حد تشریق بود گرما قوی بود و علامات
تهب افتد و اگر بوقت تحویل آفتاب بجدی در
حوالی آفتاب بود مشرقی یا مغربی از سرما شکند
ثمره هشتم زحل در برج آبی دلیل خشکی سال
و نقصان چشمها و رودخانها بود و گذشتن
تابستان باعتدال پس اگر مریخ در بروج آبی بود
دلیل خشکی سال بود و در برج آتشی در تابستان
دلیل سمومها باشد و در زمستان دلیل شکستن
سرما باشد و در برج بادی حکم همین بود اما کمتر و در
بروج خاکی دلیل شکستن سرما بود در وقت
سرما و خشکی و در تابستان دلیل شکستن گرما بود
ثمره نهم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود
خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود
و نظر مریخ با مشتری یا قمر با این دو کوکب حکم همین
دارد ثمره دهم اگر تحویل سال یا فصل مشتری
و زحل بجرم باهم بوند در برج هوایی بادها جهد و
در برج خاکی سرما بود خشکی و در بروج آبی سرما بود
و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما بود و
کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود

ثمره ۱۱

ثمره یازدهم زحل در رابع طالع سال یا فصل
یا اجتماع یا استقبال دلیل خسف و زلزله باشد
خاصه که برج خاکی بود و اگر عطارد یا قمر با او بود
یا هر دو یا ناظر بوند بنظر نحس سخت تر بود احتراق
زحل در برج خاکی و قران نحسین و نظر بد هر دو
همین حکم دارد ثمره دوازدهم مریخ در عاشر
طالعها دلیل نمودن آتشها بود در هوا خاصه که آن
برج بادی باشد یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر
عطارد یا قمر آنجا بود یا ناظر بنظر عداوت سخت تر
باشد و ذو ذوابه پدید آید و ذو ذنب و چون
یکی ازین علامات پدید آید و جرم شمس سیاه
لون یا سرخ نماید اثر فتنه زودتر و قوی تر بود
پس اگر ذو ذوابه از طرف مشرق پدید آید
فتنه و تشویش ازان طرف ظاهر شود و زودتر
دران جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر
همین باشد اما گفته اند که ذو ذنب در مغرب
ظاهر شود و اثر او دیرتر پدید آید از هر جهت که
دم او بود آن جهت خراب گردد و لشکرهای بیگانه
ازان طرف در آیند و پادشاه و سرداران و اکابر
آن ولایت را نکبتها رسد و بقتل آیند و آبها در آن
بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا بد گردد و
بیماریهای صعب پدید آید و وبا افتد و مرگ مفاجات
و دزدیها و خیانتها آشکارا شود و حربها شود

چنانکه در پیش ذکر رفته است منسخ اما اثر او
در آن اقلیم و ناحیت و بلد ظاهرتر بود که او
بر سمت او بگذرد یا او را ببینند و در شهرها
که منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده
باشد و مثلثات او یا در عاشران شهرها
و اثر او عظیم باید دانستن در فساد عالم اما
آن بزرگ که ثمرهٔ بطلمیوس را شرح کرده است
غیر مولانای معظم حکایت می‌کند در اواخر کتاب
که وقتی ذوذوابه نمود در مصر و قریب یک ساعت
برداشت سلطان عهد بقتل رفت و رود نیل
بسیار نقصان کرد و لشکرهای بیگانه در آمدند
و مبالغت فسادهایی کنند از وبا و قحط و حرب
و خیانتها اما آنچه ما دیدیم آن بود که در بیست
و هفتم رمضان سنه ٦٦٢ هجریه ذوذوابه
پدید آمد در مشرق از مطلع اسد در صبح آفتاب
در اوسط اسد و در بن شب کسوف بود
تحت الارض قریب یازده اصبع و بزرگی
ذوذوابه مقدار سر آدمی بود و از وی دودی
سر بالا می‌کرد و چنان می‌نمود که می‌سوزد و دود
از و بالا می‌رود و می‌گسترد و متلاشی می‌شد
و او بر زمین است و بلاد مشرق و ترکستان
و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان
بگذشت و هر شب خردتر می‌شد و می‌نمود

و از طرف

و از طرف جنوب قبله غارب گشت بیست دوم
ذوالحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز
بود چون در اسد پیدا شده بود اثر او آن بود که
در مشرق خلافها و حربها قوی شد و پادشاهان را
نکبت رسید و هلاک شدند و قحط و وبا و
بیماریهاء بد شد و چنان شد که گفتند گیاه در آن
زمین نمی‌رویید از خشکی و آنچه از پادشاهان
آن مقام که زنده ماندند روی به ترکستان نهادند
گریخته و دزدی و خیانت آشکارا شد
و راهها در بند آمد و شفقت مادر از فرزند برخاست
و ناایمنی و دزدی و ظلم و جور پیدا شد و لشکرهای
بیگانه آمد و در ماوراء النهر خرابی میکردند
و ملوک و اکابر او بقتل آمدند و توانگران درویش
شدند و هر سال وبا و قحط و فتنه می‌بود و در
خراسان آن اثر کرد که براق از جیحون بگذشت
و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر بیرون آورد
و حربها قوی رفت و شکسته و نومید باز گشت
و بماوراء النهر رسید بعلت آکله و فالج باطل شد
و بعد از نه سال لشکر از خراسان در آمد و قتل
عظیم کردند و باقی خلایق را بطرف جیحون
روان کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند
سیزده کرت غارت و یغما کردند اللهم
احفظنا من هذه الشدائد والبلاء

ثمرهٔ سیزدهم در تغییر حال هوا بسبب قرب و بعد کواکب از آفتاب

چون قمر از اجتماع بیرون آید تا بتربیع آفتاب رسد
تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا
تا تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع
سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید
النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص
النور و قول دیگر آنست که قمر از تربیع اول
زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا تا ناقص
النور است تا تربیع اول جهت آنکه نور و ظلمت
بوقت هر دو تربیع در جرم او مساوی است
و چون از تربیع اول بگذرد نور او غالب شود
بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب
شود تا تربیع اول اما سه کوکب علوی چون از
احتراق بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا
تا بمقابلهٔ شمس گرمی کنند و از آنجا تا بمقام ثانی
خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر
اما زهره و عطارد از احتراق تا مقام اول تری
کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق در رجعت
گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی
کنند و از آنجا تا باحتراق باز سردی کنند
اما کوکبی دلیل سردی بود و دیگری دلیل گرمی و دیگر
دلیل تری و دیگری دلیل خشکی حالهاء مختلف

در هوا پدید آید بحسب قوة و ضعف هر کوکبی و امتزاج
ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن
و احکام مناسب امتزاجات کواکب عمر کردن
و تفریق کردن قوة هر یک را از دیگری تا احکام
صواب رود نگاه باید داشت هوا تا حیث را
چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه
گفته ایم و فصول سال را

ثمرهٔ چهاردهم در تغیر هوا از وجه طبیعی

اگر هوا صافی باشد وقت
طلوع و غروب آفتاب دایره‌ها نماید گرد او و بر لونی
در زنگی او بسرخی آتش ماند یا شعاع او کشیده نماید
دلیل بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا سبزی زند
یا در بیش او سپیدی نماید یا گرد او دایره باشد
دلیل باران کی بود و سردی هوا اما بیش از اجتماع
یا استقبال بسه روز بنگرند در موضع قمر و همان
صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر
موجود بود در حکم همانست که در شمس گفته ایم
و اگر گرد او دایره نماید و آن دایره چنان نماید
که پنداری حرکت می کند و یا می جنبد از او قوی تر
باشد اما اگر کواکب ثابته از آنچه باشند
بزرگ تر نمایند دلیل بادها باشد و باران کی
و اگر آتشها دراز بینند که آنرا شهب خوانند
دلیل بادها بود از آن جهت که او برود و اگر
بر جهتی بینند بادهاء مضطرب جهد و فی ترتیب

اما نبودن قوس وقزح در مغرب بوقتی که هوا
صافی بود دلیل سرما باشد و اکر هوا صافی نبود دلیل
صفای هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود والله اعلم

شعبهٔ چهارم در احوال فتن وحروب دوازده
اثمار است **ثمرهٔ اول در دلایل حروب از وجه
کلیات** دلیل فتنه وحروب مریخ است و زحل
وعطارد و اتصالات نحس میان این دلایل و
موضع مریخ و زحل دو سهم حروب اما افتاب
دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی خارجی
و زهره دلیل مصالحت و قمر دلیل رسول پس اکر
در وقت قران میان این دلایل نظرهاء بد افتاده
باشد در مدة قران حربها و فتنها افتد پس
اکر مشتری مستعلی بوده باشد در قران مدعی
وخارجی را وجود باشد و اکر مریخ وقت تحویل
سال قران یا زمان قران در خانهاء مشتری باشد
مدعی را وخارجی را لشکر جمع آیند اما وقت بدید
امدن این احوال انکاه بود که انتهاء طالع قران
یا انتهاء برج قران یکی از دو خانه مشتری رسد
پس اکر مریخ در برجهاء انتها یا طالع سال
بود رعیت وعوام یار مدعی وخارجی باشند
و اکر مریخ بمشتری ناظر بود قوة بیشتر کنند و اکر
مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی بتخت
مملکت رسد و اکر در دیکر خانها بود قوة نیابد

واکر در خانهٔ نهم بود بکریزد و اکر در چهارم بود دران
بلد پا ثابت باشد و اکر در دوازدهم بود
در ماند و بکیرندش و اکر در هشتم بود باطل
کردد اما اکر مریخ در خانهاء زحل بوده باشد
بوقت قران مدعی وخارجی را زود باطل کند
مکر در حدی که اندک قوة دارد اما در وقت
خروج مدعی اکر زهره نیکو حال باشد صلح رود
و اکر دران وقت نظر علویین باشد بمودت
هم دلیل صلح وخیر بود و اکر زهره وقمر نیکو
حال بود رسول فایده دهد والا ندهد و اکر بد
حال بود سبب فساد شود **ثمرهٔ دوم در
دلایل جزویات** تربیع ومقابله مریخ و زحل
در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد
دران سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد
واین احوال وقتی بدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد
یا بشعاع تربیع یا بمقابله او یا بوتدی از اوتاد
طالع هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل
حرکت وسط افتاب بر توالی و بدتران بود که بعد
میان مریخ و زحل همان قدر که میان وتدی نحسی
بالشعاع نحسی بر توالی پس اکر چنان باشد بدان
مدة که تسییر مریخ بزحل رسد تسییران وتد نیز
بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس
فا دو نشر دین درین وقت ظاهر شد باشند

و اثر قران نخستین زودتر شود و دیرتر بدارد
خاصه در اول فصل یا سال وقوة مدعیان و
خارجی بود **ثمرهٔ سیم** مریخ تحت الشعاع
در ابتداء سال یا فصل فتنها و حرب انگیزد
و شبیخون رود و قتلها در نهان و اگر وتدی
بود و آن وتد برج منقلب باشد سخت تر
باشد خاصه که رونده بود مریخ بشعاع و بدتر
آنگاه بود که این اتفاق افتد در انتهاء برج
قران **ثمرهٔ چهارم** اگر مریخ در تربیع آفتاب
بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه
خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر
بمقابلهٔ آفتاب بود دشمنی و مخالفت آشکارا
شود و حربها و قتلها و فتنها افتد خاصه که مریخ
در برج منقلب باشد و هر آینه درین وقت
مریخ راجع بود پس اگر مقابلهٔ آفتاب از
حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی
کنند و خرابی جایها بود و در خوف باشند
و پشیمان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند
در وقت استقامت مریخ آید اگر مریخ
سال خدا بود بر انتهاء برج قران یا خداوند طالع
سال بود دشمنان را تیز کند بر پادشاه خاصه
در موضع بد بود و دلیر کرده اند و حربها انگیزد پس
اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج آتشی دشمنان

پادشاه

62

پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را حکم
همین است و اگر مریخ بتربیع خداوند خانهٔ آفتاب بود
قیاس چنین دانند و مریخ را از خانهاء غریب هیچ خانه
بدتر از جوزا نباشد چون از وبال بیرون می آید و در وی
گذرد و روی بهبوط می دارد و هیچ خانه از خانهاء غریب
بهتر از قوس نیست که از خانه بیرون می آید و روی
بشرف دارد فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتدا
سال و فصل از زحل دلیل فتنها و تشویش و قتل بود
ثمرهٔ پنجم چون مریخ بوقت تحویلهاء سال و
فصل بسهم السعادة یا بسهم الغیب نگرد بعداوت دلیل
دزدیها و خیانتها بود و کشتن و راه زدن و فتنه
و حرب و اگر زحل بود بجای مریخ وبا افتد و تنگی و خواست
و ظلم **ثمرهٔ ششم** در مبدا سال و فصل نگریند در برج
انتهاء طالع ولادت پادشاه یا انتهاء عاشر و یا انتهاء
طالع جلوس او هر کدام از اینها موجود بود و مریخ در
وتدی باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه
و اضطراب احوال پادشاه بود و بدتر آن باشد که آن
وتد موافق اوتاد طالع سال افتاده باشد **ثمرهٔ هفتم**
اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه
ظفر او را باشد و اگر در برجهاء مشرقی بود ظفر لشکر
مشرق را بود و سه جهت دیگر را حکم همین است
و اگر چند مریخ ضعیف بود او را پس پشت دارد
و این قول ابو معشر است اما ابو نصر منظفری که از اصحاب

احکام است میکوید که مریخ از ده درجهٔ ثور تا ده درجهٔ
اسد مشرقی و از آنجا تا ده درجهٔ عقرب جنوبی بود
و از آنجا تا ده درجهٔ دلو مغربی و از آنجا تا ده درجهٔ
ثور شمالی بود پس مریخ در هر ربعی که بود ازین
ارباع ظفر لشکر آن طرف را باشد و این قول را
از اسرار هرمس می شمرند و ابو النجا مدغری در کفایه
آورده است **ثمرهٔ هشتم** اگر وقت آنکه مریخ
دلیل فتنه و حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل
سعدی بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها بقوة
بود اما بفعل نیاید و اگر بفعل آید بالانگیزد و اگر آن
سعد مقبول باشد و قوة دارد مانع از طبیعت
آن سعد بود و موضع او و اگر مریخ در خانهای سعدی
بود چون آن سعد راجع گردد مفسدان از فساد
باز مانند و اما ظاهر شود بدی ایشان و اگر
مستقیم ماند ظاهر نشود و اگر شود بجایی رسد
ثمرهٔ نهم در استخراج سهم دو سهم است که
دلیل حرب اند یکی بروز و شب از درجهٔ آفتاب گیرند
تا درجهٔ هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و
شب از درجهٔ مریخ گیرند تا قمر و از موضع شمس
بیفکنند پس اگر مریخ با یکی ازین دو سهم بود
یا نگرد بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه
در وتد بود و آن وتد برج آتشی باشد **ثمرهٔ دهم**
اتصال شمس با مریخ نموده از خطوط سعدان نصره

پادشاه باشد و لشکر و نظر عطارد با مشتری بمودت
دلیل بسیار شدن خزانهٔ پادشاه بود و درستی مستوفیان
ثمره یازدهم قوة ذاتی مستولی بر سهم الغیب دلیل
تندرستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر با رأس
در وسط السما زیادتی دولت و ملک پادشاه بود خاصه
که قمر مقبول باشد و فرزندان این سال مقبل زایند و با دولت
آفتاب در وسط السما دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه
که مشتری باشد **ثمرهٔ دوازدهم** قمر چون از اجتماع
یا استقبال باز گردد اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر
و سعادت و تن درستی خلایق باشد خاصه که نظر مودت
بود و مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد
در آن سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال
نگاه دارند و حکم هر پانزده روزی از طبیعت آن
کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر با او چنانکه
مذکور است در پیش اما پیوستن قمر با عطارد وقتی
که از آفتاب منصرف شود بهر نظر که باشد دلیل اراجیف
بود و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد
نحس بود و عطارد و اگر از نحسی منصرف شود قمر
بعطارد پیوندد دلیل شدة بود در خلایق و تفاوت
نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی منصرف
شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی
بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی خلایق
شعبهٔ پنجم در احکام انتهاء طالع قران و برج

قران پنج اثمار **ثمرهٔ اول در دلایل کلی** دلایل قران
اصلست و دلایل سال فرع و دلایل فصول
فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات
فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام عالم انتهای
برج قرانست و صاحب او سالخدا است و
صاحب دور از ان جهت که طالع قران و برج
قران و دلایل دیگر بهرچه وعده کرده باشند
در وقت قران ان چیز در قوة بود چون نوبت
بدان دلیل رسد ان چیز از قوة بفعل آید و هنگام
موجود شدن ان مواعید آنست که انتهای برج
قران با طالع قران بموضع ان چیز رسد دیگر همچنین
پس واجب ان کند که در انتهات و سالخدات و بعد
از و بصاحب دور از کواکب هفت کانه و احکام
کلیات سال از ین دلایل کنند و از ین قران اصغر
می خواهیم که حکم بیست سال از وی باشند چون این
مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم
کنند از برج قران که بروی اعتماد بیش است
و سالخدا و صاحب دور اما سالخدا کواکب مستعلی
اتفاق افتد یا مستولی بر جزو قران یا صاحب دور
دلیل قوت پادشاه بود و کار و خداوندان دولت
مضاعف شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه
که سعدان ناظر باشند بسالخدا و برج انتها با صاحب
دور خاصه که مستعلی مشتری بوده باشد یا مستولی

باصاحب دور

باصاحب دور انتهای برج قران رسیده بود اما اگر
زحل مستعلی بوده باشد و درین وقت مریخ بد و
نگرد فساد ها ظاهر شود از مقابله و مقارنه خاصه که
نظر عداوت بود و تنگی بدید اید و اندوه خلایق
و تنگ پادشاه اما اگر در وقت قران قوی بوده
باشد و درین سال ضعیف بود نقصان حال
صاحب دولتان بود و انچه بدو منسوب بود بد
گردد اما اگر در ان وقت ضعیف بوده باشد و
درین وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان
جاه بالا گیرد و فراخی بود خاصه که انتها باصل باز
رسیده بود و اگر سعدان ناظر بوند کار قوی تر بود
اما اگر این دلایل در قران وسطی نگاه دارند حکمش
همین طریق بود اما ان قوی تر باشند و قیاس
در قران دیگر همین است **ثمرهٔ دوم در دلایل**
جزویات چون انتهای طالع قران بدوم رسد
صاحب دور ان کوکب بود که فلک او تحت
فلک صاحب طالع قران یا برج قران بود
و سال سیم کوکب که فلک او تحت این دیگر
باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب
دور باز کوکب اول شود پس اگر برج انتهای دوم
برج قران باشد و او مسعود بود و سالخدا قوی
حال و صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد در ان
سال و بسیاری کسب و تیزی بازار و روای

معاملتها و معاونت مردم با همدیگر و اگر این سه
دلیل بدحال بوند حکم برضد بود اما چون انتها بخانهٔ
سیم رسد و سالخدا کوی حال بود و صاحب دور
سعد دلیل سازکاری مردم باشند با خویش و پیوند
و بسیاری حرکتها و طلب علم و طاعات و نیکی
اعتقاد و بازرگانیها با نفع و اگر دلایل بدحال باشند
حکم برعکس بود و انتقالات افتد بی اختیار اما چون
انتها بخانهٔ چهارم رسد و سالخدا و صاحب دور سعد
یا مسعود بوند دلیل آبادانیها بود و نیکی ضیاع و عقار
و بسیاری کشت و زرع و قوة کار دهقنت
و بسیاری ارتفاعات و عواقب امور محمود بود
و آسودگی خلایق در اوطان و اگر دلایل بدحال
بوند مردم جایها خراب کنند یا مبدا آبادانی و خرابها
بدید آید و حال ارتفاعات و کشت و زرع بد بود
قیاس هر دوازده برج همین است و سالخدا
و صاحب ادوار و چون منسوبات بروج معلوم
شده است و اوتاد طالعها احکام مناسب آن
برج نهند که انتها بدو رسیده بود چنانکه مثالش
تا برج چهارم نمودیم باز سال سیزدهم انتها برج اصل
رسد اما در نوبت انتهاء همه برجها و کواکب این
اصل نگاه دارند که این برج انتها در وقت قران قوی
بوده است یا ضعیف و صاحب او همچنین و درین
سال چگونه است چنانست یا خلاف آن پس اگر

در وقت

در وقت قران برجی مسعود بوده باشد چون نوبت
بدو رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس
بوده باشد همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب
طبیعت خود اما اگر مسعود بوده باشد و درین وقت
نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم او
و اگر سعد بوده باشد و درین وقت نیز سعد بود
سعد عزت مدلولات او بکمال رسد اما اگر برجی
منحوس بوده باشد و درین وقت نحس بود
احوال منسوبات او بدتر بود و اگر درین وقت
سعد بود کار منسوبات او بهتر شود و قوت گیرد
و حکم کواکب همین باشد اما هر سال که برج انتها
مسعود بود و سالخدا دلیل سعادة احوال خلایق
بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و روانی بازرگانیها
اما اگر در برج انتها کوکبی بود نحس فساد حال منسوبات
او بود از طبیعت آن کوکب از مردم و اجناس
و احوال همچنین و اگر کواکب سعد بود عزت
مدلولات آن برج بود و آن کوکب و نیکی حال
خلایق و هوا و نظرها سعد و نحس کواکب را
در برج انتها بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار
کنند درین وقت ثمرهٔ سیم اگر برج انتها موافقت
کند با طالع پادشاه یا با انتها طالع یا عاشر او
یا با انتهاء طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل
قوة حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین

واکر دلایل سعد بوند بوجه احسن باشند ونظر بر
عدل کنند وانصاف واکر نحس بوند جور وظلم کنند
ومکروهات رسد بر دم **نمرهٔ چهارم** اکر در خروج
قران با طالع قران یا برجی که در وی بوقت قران
سعدی بوده باشد خسوفی کلی یا کسوفی اتفاق
افتد درین وقت یا ان موضع طالع کسوفات
افتد یا دران خانها قران نحسین شود یا از دو
نحس یکی بذنب رسد بدی احوال پادشاه بود
وخداوندان دولت وخوف ومکروهات خلایق
واکر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه را
نکبت رسد وفساد اکابر بود وتغیر احوال صاحب
دولتان وتوانکران باشد **نمرهٔ پنجم** در هر برجی
که سعدی بوده باشد در وقت قران یا نظر سعدی
چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت
پدید آید از جوهران سعد واکر نحسی بوده باشد
شقاوت رسد از جوهران نحس وحکم احوال
پادشاه ازان برج همین بود اما در برجی اکه یکی
از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم
چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوة حال پادشاه
بود ونزدیکان پادشاه وبزرکان وخواجکان
خاصه که ان برج موافق اوتاد طالع پادشاه بود
وحکم سهم السعاده همین است واکر سهم الغیب
بود تدبیر ها کند در کار ممالک وسعادت او دلیل

رابهاء

رابهاء نیک باشند ونحوست او دلیل رابهاء بد وظلم
بود والله تعالی اعلم **شعبهٔ ششم** در احکام
خسوف وکسوف هفت اثمار است
نمرهٔ اول در دلایل کلی کسوف را اثر عظیم است
در احوال عالم خاصه آنرا که در وسط السما بود وکسوف
بذات خود مضرت رساند بملوک وسلاطین واکابر
وحاکمان ومقربان ملوک وخسوف بذات خود
مضرت رساند بخلفا وخاتونان وخادمان وزنان
خاصه زنان حامله وبچکان وکمیت مضرت کسوفات
بقدر کمیت کسوفات بود مثلا اکر کسوف یا خسوف
کل باشد اثر او عظیم بود واکر کمتر بود کمتر باشد ودر
آفاق حد آن موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب
مستولی بود طالع کسوف وخسوف وبروج هر دو
واو مدبر باشد باحوال کسوفات پس وقت باشد
که مدبر یکی کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر
نشیند ودیکرانرا در مزاج شریک او باید کرد اما
از کوکب ثانیه وقت باشد که کوکبی شدید مناسبة
بود وفعل او ظاهر تر باشد وباز فعل دو کوکب علوی
از سفلی قوی تر بود وکیفیت مضرت بر صفت بدتر
باشد اما کوکب ثانیه شاید که بدتر بود اکر خسوف
یا خسوف در درجهٔ طالع او اتفاق افتد یا در درجهٔ
قمر او اما اکر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد وتنکی
وهراس وفساد اشیا از مردم زحلی وزحلیان مستولی

شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری
بود مضرت از امر معروف بود و نهی منکر و راندن
حد و طلب حقوق شرعی و ارزانی چیزها خاصه
اطعمه و سختی و دور ارزان گردد و طبقات مشتری
مستولی گردند اما اگر این هر دو کوکب علوی
مستولی باشند ظلمی پدید آید در صورت عدل و خوفی
پدید اید بر صفت امن و قحطی بر مزاج خصب
و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ
کوکب مستولی نبود مضرت از مزاج آن نیر
بود و از ذات با خسوف و امکان دارد که چون
کسوف کل باشد یا بیشتر او منکسف گردد در
برجی انسی از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود
و مضرت آن کسوف بافراط گردد و فسادها افتد
و حرب و مقاتله شود و پادشاهان را نکبت رسد
و تبدیل احوال دولتها چنانکه در مقدمه گفته شد
خاصه که شمس بد حال بود یا منحوس بنحسی خاصه
در اخر قرانی یا اخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد
فتنه شده باشد **ثمره دوم** اگر کسوفی یا خسوفی
بر درجه طالع شخصی اتفاق افتد زیانی رساند
بتن و جان آن شخص و بیم نقصان بصر بود و رفتن
چشم خاصه که در عقده ذنب باشد و اگر بر عاشر
افتد بدی احوال عمل و دولت بود و الم
از پادشاه بدو رسد و اگر در بیت المال افتد

فساد حال مال بود و معاش و خوردن چیزها مضر
و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف
در موضع نیرین یا سهم السعادة اتفاق افتد مولود را
خوف بیماری بود و علتهای مهلک و فسادها از خارجی
و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتهای
باطنی بود و رونق عقل و نقصان رای و تدبیر
ثمره سیم قابل مضرت در کسوفات برج او
بود و طالع او و موضع مدبر هر دو برج پس اگر
مدبر در برجهای بادی بود مضرت او در مردم بود
و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن بادهای
زیان کار و بودن غمها و اگر در برجهای خاکی بود
مضرت در حیوانات سم شکافته بود و نباتات
و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله و خسف باشد و سرما
و بدی راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت
در آبها باشد و مسافران دریا و حیوانات آبی
و جواهر آبی و بارندگی بسیار چنانک خرابیها
کند و اگر در برجهای آتشی بود مضرت در معادن
پدید آید و جواهر و ظروف زر و سیم و بودن گرما
و شکستن سرما در وقت هر یک و فساد در
گوسفندان و بز و اسب و چهارپایان پس اگر
مدبر در حمل بود فساد شکوفها باشد و انچه در بهار
رسد از میوها و اگر در میزان بود فساد میوهای
ترما بی بود و تغیر هوا و اگر در دو برج انقلاب

افتد خرابی خانها بود و تغییر عادتهای مردم و مضرت
از سرما و گرما **نمرهٔ چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد
از انواع بیماریها بود که بزحل منسوبست و پدید آید
در هوا درشتی و سرما و ابرها و میغها و بیم وبا بود
و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد حال
مشایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه
نشینان **و اگر مشتری** مدبر بود مردم را برانگیزد بطلب
مال و معاش و حرمت و جاه و فراخی پدید آید و نتایج
حیوانات بسیار بود و هوا باعتدال گذرد و نمها باشد
و بادهای خوش جهد **و اگر مریخ** بود فسادها پدید آید
از خشکی هوا و افتادن خصومتها و قتلها و بیماریها که
بمریخ منسوبست چون تبهای دایم و برآوردن
خون و اسقاط حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن دزدیها
و خیانتها و خوف سموم بود در وقت و نقصان
بارندگی و نمودن آتشها در هوا و فساد حال اشجار
و تغییر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند و اسب
و بز و شکستن سرما در هنگام او و بودن اراجیف
و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد
و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت
و تن درستی مردم و دردی مضرت نباشد مگر سلیطه
شدن زنان و ناسازگاری کردن و ارزانی برده و
ملبوسات و خوردنیها **و اگر عطارد** مدبر بود مزاج آن
کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد یا مزاج موضع خود

وظاهر

وظاهر شود از وی فعل آن کوکب و آن برج و تغییر
حال هوا باشد و بادهای مضطرب و گردباد و مردم تیز
خاطر شوند و حیلها سازند و اراجیف بسیار افتد
و خطها و نامها و خبرها نو بسند و خیانتها کنند اما
حکم کلی آنست که چون مدبر کسوف و خسوف سعد بود
موضع خود را سعد گرداند تأثیر او بخیر مایل بود و اگر
نحس باشد موضع خود را نحس گرداند تأثیرش
بشر مایل باشد و اگر مدبران بنظر سعدان مسعود بوند
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحسان منحوس
باشند تأثیر ایشان در شر زیاده گردانند از
طبیعت خود **نمرهٔ پنجم در تأثیر مکان** اثر کسوف
و خسوف در آن شهرها بیش بود که منسوب باشند
ببرج کسوف و خسوف و طالع هر دو و مثلثات
هر یک را نموده ایم در مقدمه پس بنگرند در برج کسوف
و خسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است
و آن مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم
و بدانند که تأثیرات در آن ربع بیشتر باشد و بلاد
او دبار کنند با او آن شهرها که ببرج کسوف و خسوف
و طالع هر یک منسوب بود **نمرهٔ ششم در مدة**
تأثیر کسوف و خسوف مدة تأثیر کسوفات از
ساعات تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات
ابتدا اما انتها او پس هر ساعتی را در کسوف شمس
یکسال حساب کنند و هر دقیقه را شش روز در خسوف

قمر هر ساعتی ماهی حساب کنند و هر دو دقیقه را
روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یکساعت
بود و دو دقیقه مدة تأثیر او یکسال بود و دوازده
روز در خسوف قمر یک ماه بود و یک روز والله اعلم

ثمرهٔ هفتم در معظم تأثیرات

این تأثیرات را وقتی است که اثر او دران وقت
قوی تر است و آنرا دو چه عمل در دانستن آنست که
ساعات زمانی که میان موضع کسوف و طالع
کسوفست استخراج کنند بدان طریق که بگیرند
درجات مطلعی میان موضع کسوف و طالع کسوف
بلد و آنرا ساعات معوجه کنند چنانکه در زیج
گفته آمد و بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد
هر نسبت که این ساعات معوجه را بود بدوازده
همان نسبت بود وقت معظم تأثیر را با ساعات
تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی سه حاصل شده
باشد نسبت او از دوازده ربع بود پس معظم
تأثیر کسوف بعد از گذشتن ربعی بود
از تمام ساعات کسوف و در
خسوف همین باشد
والله تعالی اعلم بالغیب

شجرهٔ چهارم

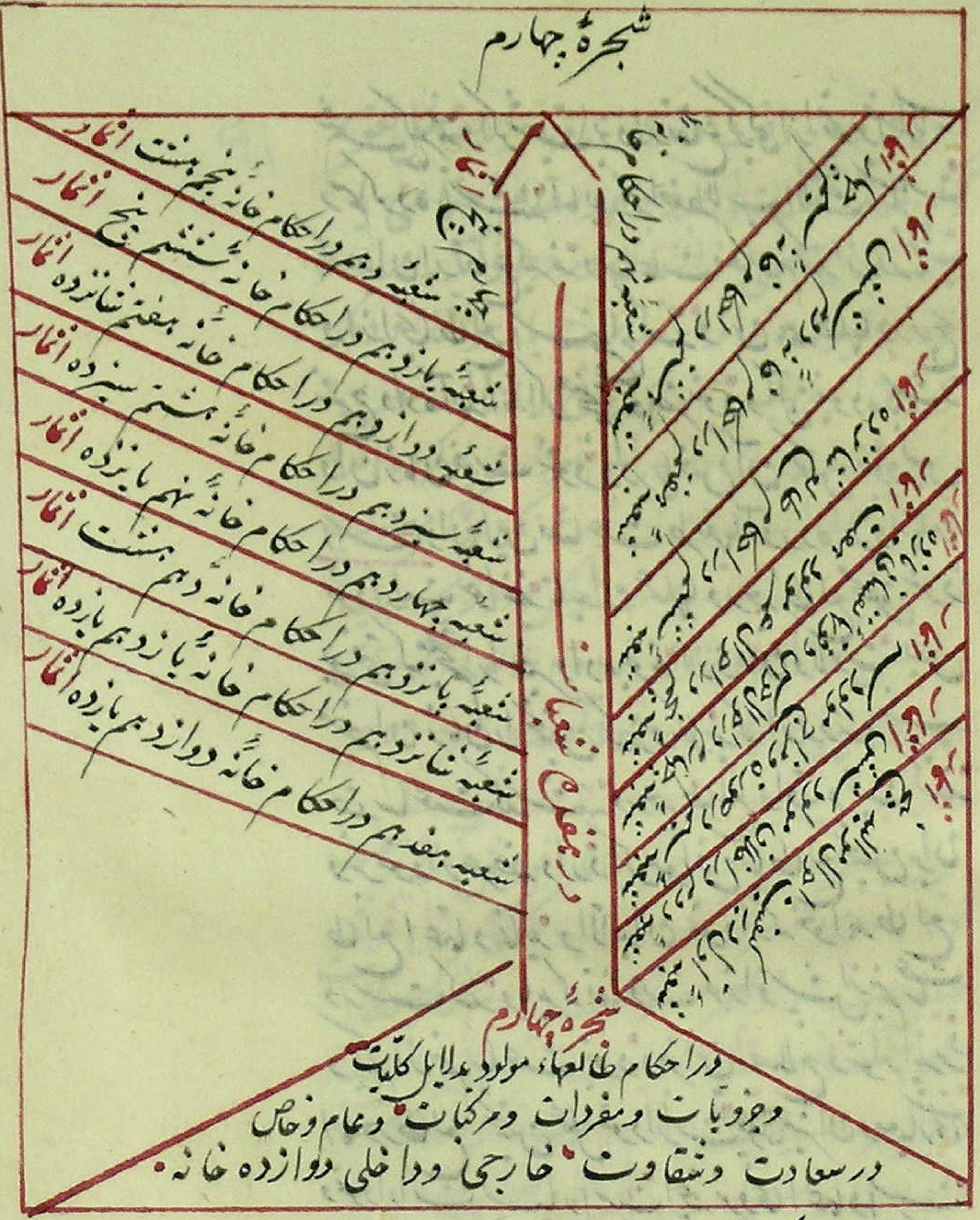

شعبهٔ اول در کیفیت احکام موالید پنج اثمار ثمرهٔ
اول در مقدمهٔ این شعبه طالع مولود عبارة
ازان برج است که بر افق مشرق بود بزمان ولادت
دران وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه
آن برج را با این حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از
اصطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع

شمس گیرند و اگر شب بود ارتفاع کوکبی از آنچه بر اصطرلاب
رسم کرده باشند اما بعد از اصطرلاب آلات دیگر هست
که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز یا شب
و از آنجا طالع استخراج کنند و این همه عملها در زیج
شرح داده آمد اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی نبوده باشند
و آن زمان فوت شود و در یافتن آن ممکن نبود پس
استادان این صناعت طریقها آورده اند و آنها را
نمودارات خوانند تا بدان عملها درجه طالع محقق شود
بوقتی که منجم را خبر داده بوند از زمان ولادت پس
منجم آن زمان را تخمین کند و بگوید که از روز یا شب
چند ساعت گذشته درجه طالع و اوتاد ثبت کنند
و بر نمودار عرضه دارد اگر موافق با طالع تخمین بر آن
طالع اعتماد نماید و الا بدان نمودار که خواهد طالع
درست کند و باید که تفاوت جز او بیش از نیم ساعت
و یا کم از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد
اما در طالع تخمین عمل نمودارات چون میزان و معیاری است
و نمودارات بسیار است آنچه بروی اعتماد است
نمودار مسقط النطفه است که منسوبست بهرمس حکیم
و در بیشتر روایات این هرمس ادریس پیغامبر است
علیه السلام پس قول او آنست که موضع قمر در وقت
مسقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه
موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد از وی
نمودار بطلیموس است پس قول او آنست که هرگاه

که درجه طالع وقت وتدی از اوتاد اربعه مثل تقویم
کوکبی شود که مستولی بود بر جزو مقدم اجتماعی یا
استقبال شخصی از انسان در وجود آید و بعد از وی
نمودار تشیرات و از آن بزردست باز خوانند و دیگر
بزرگان از والیس اسکندرانی و ماشاء الله مصری
و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند
و ما این اعمال را جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب
از این مسوده احکام است ولکن در زیج هر یک را
روشن گفته ایم و مثالها نموده و طالعهاء ارتفاعی
نهاری و لیلی و آنچه بکار شود آورده

ثمرهٔ دوم در کیفیت احوال مولود بوقت زادن

قول بطلیموس آنست که بنای آفرینش آدمی بر هفت
قوة است و هر قوتی منسوب بکوکبی اول قوة
طبیعی است و او بقمر منسوبست دوم قوة حیوانی است
و او بشمس منسوبست سیم قوة شهوانی است
و او بزهره منسوبست چهارم قوت تفکر و تذکر است
و او بعطارد منسوبست پنجم قوة غضبی است و او
بمریخ منسوبست ششم قوة نفسانی است و او بمشتری
منسوبست هفتم قوة ماسکه است و او بزحل منسوبست
پس این هفت کوکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند
بر روی زمین و چنانکه ثمرهٔ هفت چشمهٔ زمین که
هفت بحر است در جوف زمین میرود و از آنجا
باصل و عروق آنجا رمی رسد و هر شجری بقدر استعداد

نصیب خود می گیرد و از آن رسیدن و قبول کردن نشو
و نما حاصل می آید همچنان اثر قوه نفس کلی بهفت
کوکب می پیوندد بواسطهٔ فلک ثوابت و از کدر
انواع کواکب بارکان اربعه می رسد و از آن اثر
موالید موجود می شود و مولود را این همه قوتها
و استعداد قبولیت آن قوتها در زمان تولد
کسب می گردد بقدر هیأت فلک و اشکال
کواکب و حالات هر یک در آن زمان و ثمرات
آن بمرور ایام بتربیت این اجرام از قوه بفعل
می آید هر یک در وقت خویش بمقدار قوه مؤثره
در مبدأ حال و استعداد قبولیت متأثر که مولود است
پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و سعادت
و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرّ و امثال این از صفات
انسانست آدمی را برین قوتها است و این قوتها اثر
انوار هفت کواکب است بامر واجب الوجود پس واجب
آن کند که در ابتداء حال احوال کواکب در قوت و ضعف
و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از آنجا حالات
مولود را استدلال گیرند و حقیقت آنست که سعادة
مولود از قوت و موافقت کواکب و شقاوه از ضعف
و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود و در
مبدأ آن حال اثر او در مولود ظاهر تر باشد اما حالات
وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود و آن
برج مذکر باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکر

بود

٩٧

بود و نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند بسلامت
ماند و اگر مولود مؤنث بود و نیرین در برج مؤنث خاصه
قمر حکم همانست و اگر زحل در وتد طالع مادر بود
دلیل دشواری وضع حمل باشد و تباه شدن مولود و اگر
زحل در پنجم بود حکم همین باشد و اگر در ششم بود
مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و چه عجب که معلول
ماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ
و ذنب درین سه خانه نیز بد باشند **ثمرهٔ سیم**
در صحت طالع ولادت حکم مولودی از طالع آغاز
وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط
نطفه باید که باشد و دریافتن آن زمان در وضع منجم
نباید اگرچه نمودار مسقط نطفه معلوم می شود اما
اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد و طالع سقوط
نطفه را اثری بود بی شبهت اما تا وقتی که مولود
در رحم بود و چون موجود گشت از حالی عظیم
بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر است پس حکم
از آن برخاست و برین نشست پس شناختن
کیفیت و کمیت حالات مولود و قابلیت صفتهای
حمیده و ذمیمهٔ او درین وقت ضروری باشد چون
این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بزینت
عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب
و بروج در زمان ولادت تا از آنجا دلیل کند بر سعادت
و شقاوه مولود از داخلی و خارجی و حیات و ممات

و بر صفت که آدمی زاد را بود. **ثمرهٔ چهارم در احوال
مولود بعد از ولادت** بچه بعد از آن که از مادر
جدا شود بمنزلت غوره بود از آن جهت که آدمی
بر مثال نبات است در قوتهاء طبیعی پس چنانکه
بر غوره حکم انگوری نتوان کردن تا آنگاه که در وی
صفتهاء وی تمام نشود بر مولود نیز هیچ حکمی نشاید
کردن تا وقتی که بیشتر خلقت انسانی تمام نشود
و چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان و قوة
نطق و امثال این و این در مدت چهار سال
شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند
اما دلیلهاء تربیت مولود درین مدت دو نوع است
خاص و عوام خاص درجهٔ طالع است و صاحب او
و مستولی و ارباب مثلثات طالع و عام شمس است
و قمر از آن جهت که بقاء شخص بقوة این دو نیر است
و قمر خود مخصوص است باحوال بچگان از آن روی
که بچه مزاج قمر دارد که سریع التغیر است خاصه که
صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت
شمس باشد از روی مزداریت پس اگر طالع
و صاحب او و هر دو نیر و ارباب مثلثات طالع
خاصه رب اول مسعود باشند و بهمه یکی ناظر خاصه
که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول مولود
پیوسته تن درست بود و با اشتها و دور از غم و عزیز
در میان عشایر و مردم و یابندهٔ تربیت تمام اما

اگر بعضی

اگر بعضی دلایل نیک بوند با همه میانه حال باشند
تربیت مولود و احوال او بر وسط گردد مناسب آن
دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت دلایل یکی از
نیرین خاصه نیر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس
باشد یا بخداوند بیت ثامن یا رابع اگر آن کوکب
نحس بود یا منحوس گردد خاصه در وتد طالع آن
مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثهٔ
اول محترق بود یا منحوس گردد بخداوند ثامن
یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود بمیرد
خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما اگر
نحسی در دویم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد
و اگر در قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر
طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر قوی
باشد و اگر مسعود بود نفع او قوی بود اما اگر این
دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا راجع
یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر قوی
ترین دلایل یا قمر محصور بود میان دو نحس در یک
برج یا دو برج خاصه که در وتد باشند مولود زود
میرد یا بدست مربیان بدر ماند و معیوب گردد
و خوار و عیب او دران عضو پدید آید که بدان برج
منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع باشد
و بدتر آنکه خانهٔ ششم بود و اما اگر قمر با دلیل دیگر
در میان سعدان افتد بسیاری کسان تربیت او کنند

بشفقت و بیاید تربیت تمام اما اگر زهره و قمر از طالع
ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن
بود که خانهٔ عاشر یا رابع و صاحب هر دو بدحال بوند
و منصرف از طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر
بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد در وتد خاصه که آن
سعد زهره بود مادر او را یا دایه را شیر بسیار بود و نیکو
باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوندد یا
بذنب رسد شیر نقصان کند و مولود غذا نتواند کرد

ثمرهٔ پنجم در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال

رب مثلثهٔ اول از طالع دلیل تربیت مولود است
از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه
و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است و آن بعد
از یک سال و چهار ماه است تا دو سال و هشت
ماه و رب ثالث دلیل تربیت اواخر است و آن
بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال
پس هرکدام ازین ارباب مثلثات قوی حال
و سالم بود از مناحس مولود در نوبت تربیت او
تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال
بود حکم برضد نشیند خاصه که این کوکب صاحب
سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه
ترک او کنند و اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس
یا منحوس بود یا هابط بود در افلاک خود یا نحسی
دیگر بود بدین صفت مولود از جای بلند در افتد

خاصه که

٩٤

خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر آن برج آبی
باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد
از روزن خانه یا از دریچه در افتد و اگر برج آتشی بود
در تنور و آتش دان افتد و اگر خاکی بود از دیوار
یا بام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد
مولود بمیرد و اگر صاحب سادس بود عیبی پدید آید
در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا
نمودیم که حمل دلیل سر است و اطراف از دیگر برج طالع
مثل او تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود
بود یا بنظر سعدی مسعود شده باشد و بصاحب
طالع بمودت ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر
رسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا
ششم یا هشتم مولود بسلامت ماند و زحمت
نیابد

شعبهٔ دوم در اخلاق مولود شش اثمار

ثمرهٔ اول در دلایل کلی از اخلاق مولود

خلق مردم خوی مردم بود و خوها بسیار است
و هر یک خلاف همدیگر چنانکه صورتها مردم لیکن
اصل همه سه قوتست یکی عقلی که منسوب است
بعطارد دوم غضبی که منسوب است بمریخ سیم
شهوانی که منسوب است بزهره و فروعات
این سه اصل حد ندارد بسبب ممازجات این
سه کوکب با همدیگر و با کوکب دیگر و بودن
ایشان در بروج هر یک اما امتزاج عطارد

با مشتری دلیل قوّة عقلست و رأیها صواب و طلب
علوم نافع و نمودن دیانت و امانت گذاری
و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرتی
و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهاء
بد باشد و خطا و جستن علوم مطعون و ترسنده
بود بغور معانی و باریک اندیشی باشد در کارها
و چیزها اما اگر امتزاج با مریخ کند رایهاء او بمکر
و حیلت بود و طلب حروب کنند و خدیعت
و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخت دل بود
و موذی باشد و بسیار غضب اما اگر امتزاج با
شمس کند رای او بسروری بود و ملکی و امیری
و دانستن علم سهامت و زور کننده باشد
و متکبّر و نظر او بکارهاء حکومت بود اما اگر
امتزاج با زهره کند رای او بمعاشرت بود و
مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات
و الحان و مزامیر و اوتار و تلطّف و خوش سخنی
و نیک خواهی خلایق و نظر بامور دین اسلام
دارد اما اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود
و سیاحت و حرکت و علم مساحت و ملاحی
و نظر بامور اسفار دارد اما اگر در ممازج
دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد مزاج
همه را ترکیب باید دادن چنانکه در اول کتاب
نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و

معطی را

معطی را از مانع و بناء احکام بران نهادن و دیگران را
شریک او ساختن و برحسب آن اتفاق سخن
راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد
در صورت طالع مولودی او بپیشوای قومی گردد و مردم
برای و تدا او تمسک سازند و قول او حجت باشد
اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از
شاگردان یکی باشد اما اگر قوه عرضی دارد مولود
قوی حال بود در علمی که باشد و دران مشهور گردد
و محترم و با جاه اما اگر بسعدی مسعود بود از هر
علمی و روشی که دارد منفعتها گیرد و اگر منحوس بود
بنحسی مضرت بیند از آنچه بداند

ثمرهٔ دوم در دلایل خاص و عام بر اخلاق

دلایل خاص و عام درین قضیه
دو نوعست اما عام را دلیل کواکبست و بروج و کواکب
عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما
از بروج جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند و اسد
و عقرب و جدی دلیل غم اند و سنبله و میزان و
قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت دلیل
حمق اند و دلایل خاص طالعست و صاحب
و مستولی او و کوکب مبتز و قابل تدبیر قمر و قوی تر
همه کواکب مبتز است خاصه که در وتد طالع یا
عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد بعد
از وی کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود
بعد از ان قابل تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در

صورة طالع مبتز بود مدار خلق مولود بر مزاج ان مبتز
اما اگر مبتز نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر
طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق
بر قابل تدبیر قمر باشد و موضع او و اگر قابل تدبیر قمر
نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او و اگرچه
ساقط باشد پس بنگرند اگر دلیلهاء خلق مولود که
عام اند در بروجی باشند که موافق مزاج ایشان
بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن مولود از وجه
خاص و عام کنند مثلا چنانک عطارد شریف است
از دیگر کواکب بعقل و او در برجی بود که بعقل
منسوبست از انچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد
خاصه که عطارد مبتز افتاده باشد پس هرگاه دلیل
خاص و عام جمع ایند مدلولات ان بکمال رسند
چنانک در ثمرهٔ امتزاج شرح ان داده ایم پس
از دلایل خاص و عام هرکدام که بذات خود قوی تر
باشد اثر ان در خلق مولود ظاهر تر بود و انکه
ضعیف تر باشد اثر او نهان تر بود ثمرهٔ سیم

در دلایل جزوی بر اخلاق

دلایل جزوی بر اخلاق
بسیارست انچه قریب است آنست که در دلایل
خلق یا بیشتر ان در بروج ثابت باشند مولود ساکن
بود در کارها و با وقار و آهسته و بر رای خود
ایستاده و متواضع اما در بروج ذو جسدین مولود
رنگ آمیز بود و مصنع و خوض کننده در کارها و فتان

واگر

واگر در بروج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد
و بزرگ باشی بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی
و علمی چیزی بداند و آمیزنده بود با مردم اما اگر دلیلهاء
خلق یا بیشتر ان در بروج بهیمی باشند مولود خلوت
جوید و متنفر بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای
گردان باشند و بر یک چیز قرار نکنند و در کارها متحیر
مانند و اگر موضع دلایل خلق نحسان مستولی بوند
مولود چیزهاء بی طعم و بی مزه را دوست دارد و بویهاء
ناخوش را خوش کند و فعلها و شیوهاء ناپسندیده را
قبول کند و اگر زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه
در بروجی که بهیمی بوند مولود احمق باشد و بدگوی خلق
و تهمت نهنده و دروغ ساز اما مریخ قوی بود و زهره
شریک او مولود مایل بود بطرب و فسوق و فجور و لهو
و زینت ساختن بطریق عنف و زور و عربده کننده
باشد اما اگر قوة زهره را بود دلیل همان کند اما بلطف
و شیرین سخنی و مزاح و بازی و اگر قوة مریخ را بود
بشرکت عطارد مولود دروغ گوی بود بحجت و خصومت
و خلاف کنندهٔ سخن خود باشد و بران حجتها آرد
و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی بود و مریخ
شریک او مولود غمز کننده باشد و مزور کننده و
منافق بینه و نمام و راغب بتهمت و تضریب
اما اگر قوة زهره را بود و شریک او عطارد مولود
جوینده عزلت باشد و خلوت و طالب حکمت و حق

کفتن و سخنان خوش و شیرین و معنوی و شعر
و غزل و داننده موسیقی و زدن ساز و اگر قوة
عطارد را بود و زهره شریک او مولود شاعر بود
و بمشاعره و مناظره و منادمت مایل و سخنان نمکین
و خوش گوید و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا
و رقاص بود خاصه که دلایل در برج میزان بود یا طالع
برج میزان. اما اگر عطارد در برج میزان باآواز بود
مولود شعرخوان باشد و اگر زهره در برج باآواز بود
مولود قوال شود خاصه در میزان. اما این قوتها را از
روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط باید
کردن در معارضه و تفریق آن و مستحضر بودن بوقت
احکام.

ثمرهٔ چهارم در حکم مفردات

بباید دانستن که مهارت طبع کارها از قوة دلایل
خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق
و منفعت از چیزها که بسعادت دلیلست و مضرت
از نحوست او و شهرت یافتن از وتد و رفعت
از صعود در افلاک و خمول و کم نامی از سقوط دلایل
و حضیض و عزة از شرف و ذلت از هبوط و راحت
و صحت از خانه و رنج و زحمت از وبال و شادی
از فرح و اندوه از ترح. اما اگر در صورت طالع دلایل
موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع
نیکو و قوتهای ذاتی و عرضی دارند مولود نادرهٔ جهانی
بود و آراسته بصفاتی و اخلاقی که شرف و کمال و

فضیلت

٩٧

فضیلت انسان بران است از خارجی و داخلی. اما
اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط و تحت الارض
بوند خاصه که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود
در مرتبهٔ بهایم بود ولی قذر و خسیس و بدتر آنک
دلایلی در برج بهیمی بوند یا برج گنگ که نه گفتن
داند و نه شنیدن.

ثمرهٔ پنجم

اگر عطارد در
خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکر تنها صواب
کند و طلب علم موسیقی و فلسفه و طلسمات
و هندسه و مانند این دوست دارد. اما اگر در
خانهای مریخ بود دشنام دهنده باشد و بداندیش
خاصه در حمل و غدر ساز و کینه کشنده بود و جدل و بحث
دوست دارد. اما اگر در خانهای زهره بود خاصه در ثور
مولود هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده
و بخود مغرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود
و زیرک و بسیار مزاح. و اگر در خانهای مشتری
خاصه در قوس مولود دبیر بود و مدرس و در حوت
حکیم و دانندهٔ علوم دقیق. و اگر در خانهٔ قمر بود مولود
معاملت ساز بود میان عوام دکانی. و اگر در خانهٔ
آفتاب بود مولود تیز خشم باشد و ننده [?] بزرگ
باش. و اگر در سنبله بود صاحب رای بود پیش
بزرگان و مستوفی و فاضل و دبیر. و اگر در جوزا
بود دانندهٔ حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل
و نویسنده با نقاش.

ثمرهٔ ششم

هرگاه که طالع

شخصی سنبله اتفاق افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد
چنانکه بمرتبهای عالی رساند خود را بعقل وکفایت چون
وزارت ونیابت ومانند این واگر طالع حوت
بود حکم همین باشد ولیکن مولود خود را بمنصب
قضا وحکومت رساند اما اگر طالع جوزا بود در کارها
تعطیل کند وبرپایان برد وخود را از مرتبهای عالی بیندازد
واگر طالع قوس بود حکم همین باشد اما اگر طالع
حمل اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد
بسبب خیانت در کارهای لشکریان واگر طالع
میزان بود حکم همین باشد ولکن بسبب زنان
وراندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را
رنجه دارد وستیزه کار بود ودر زحمت اندازد وبسبب
بیماری وعلت شود ومکروه از زنان وشهوت
وطالع عقرب مثل او باشد ولکن بسبب مبارزت
وخیانت ومکروه از فساد وشر اما اگر طالع دلو
بود مولود دشمن انگیز باشد ولیکن بسبب باشد
ودواب دارد ومکار ورنج مند واگر جدی بود مولود
کاسب باشد وسخت کوشش در جمع مال ونگاه دارنده
بود اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد
وسیاحت والفت گیرد با عوام واگر طالع اسد
بود مولود ریاست طلب کند وسروری وپیشوائی
وصحبت ملوک واکابر اما این حکم منفرد است طبیعی
در مرکبات تفاوت کند

شعبه

شعبهٔ سیم در صورت ومزاج مولود سه ثمار

ثمرهٔ اول در نمودن دلایل او

صورت ومزاج مولود از روی کلیات چنانکه بدان
اعتماد افتد بر طبیعت مدبر بود وبا بر طبیعت مستولی
بر طالع با مستولی بر موضع قمر با بر صاحب طالع
پس اگر در صورة طالع کوکبی مدبر بود او قوی ترین
دلیل بر این احوال واگر مدبر نبود مستولی بر طالع
مدبر این احوال باشد واگر این هر دو حاصل نباشد حکم
بر مستولی موضع قمر بود واگر او نیز نباشد مدبر این
هر دو چهار دلیل حاصل آیند آنرا که قوی تر بود مقدم
دارند ودیگران شریک او باشند چنانکه نمودیم چون
این مقدمه معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد کنیم

ثمرهٔ دوم در صورة ومزاج مولود بدلایل مفرد

اگر مدبر برین حال زحل باشد واو مشرقی بود مولود
سیاه چرده بود با انگبین رنگ وآبادان تن وسیاه
موی وسینهٔ او موی ناک باشد وبرد بار بود ومعتدل
بالا وگران طبع وغالب بر مزاج او سردی باشد واگر مغربی
باشد مولود گندم گون بود وسیاه چشم ولاغر تن وخرد
اندام واندک موی وغالب بر مزاج او سردی وخشکی
بود واگر مشتری مدبر افتد واو مشرقی باشد مولود سفید
اندام بود وپاکیزه ونبسیار موی وبزرگ چشم ودراز
بالا ودس کش وکم سخن وکم آواز وغالب بر مزاج او
گرمی وتری باشد واگر مغربی بود رنگ او سفید بود

و نیکولون نباشد و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد
اندام و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ
مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود سرخ سفید بود
و ازرق چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه
موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر
مغربی بود خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ رنگ
و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او
خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد و مشرقی بود.
مولود پاکیزه روی و شیرین اندام بود و خوب صورة
و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز
و اندام او بزنان ماننده بود و مقبول بود و نیکو
شکل و خوش حرکات و سیاه چشم یا شهلا چشم
و تیز شهوت و مزاج معتدل میان سردی و تری
و اگر مغربی باشد رنگ او سپیدی بود که بزردی
زند و معاشرت دوست دارد و جامه زیب و لطیف
طبع بود و نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و مولع
در راندن شهوت ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود
و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گونی
باشد مایل بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن
و نیکو الفت و خرد چشم و میانه موی و غالب بر
مزاج او خشکی باشد و اگر مغربی بود رنگ او بسبزی
زند از گندم گونی و لاغر تن بود و خوب اندام و باریک
اواز و چشم او در مغاک رفته و حدقهٔ او ماننده حدقهٔ

و تیز

تیز و تیز فهم و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد
و اگر شمس مدبر بود مولود لاغر تن باشد و رنگ او
بزردی زند و بزرگ سر بود و قوی بصر و معتدل
قامت و با شکوه و هیبت و غالب بر مزاج او
گرمی و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود و در مشرق باشد
مولود سپید رنگ بود که بسبزی زند و نیکو منظر
و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی
بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام
و نیکو معیشت و بیمارناک و رنگ او مایل بود بزردی
روشن و دراز موی بود و اعضاء او در حرکت
و تیز کام و غالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهند
بیشترین کواکب را چنانکه آفتاب یاری دهد در
هیأت و جمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی
و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال و صفتی
و تری مزاجها و حرکت نمرهٔ سیم در احکام بر
حالات پنج کواکب خمسهٔ متحیره چون در اول تشریق
بوند مولود تناور بود و توانا و قوی جثّه و چون مقیم
راجع بوند مولود قوی تن و معتدل قامت بود و جلد
و چون راجع بوند مولود خرد تن بود و ضعیف و چون
مستقیم استقامت بوند مولود معتدل تن باشد
و چون در شعاع شمس بوند مولود خسیس باشد
و دون همت و نزار و آفتها بدو رسد اما اگر صاحب
طالع بر ذروهٔ فلک تدویر بود مولود کشیده بالا

باشد و تن آور و طرف بالای او قوی تر بود و اگر در حضیض
باشد یعنی در یکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود
و قوی میان و کمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد که صاحب
طالع در اوج بود و یا نزدیک باوج و در ان وقت
هم بر ذروهٔ تدویر باشد بالاء مولود از حد اعتدال
بگذرد و بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد
بالاء او در غایت کوتاهی باشد اما اگر درجهٔ طالع
از اوایل برج افتد مولود دراز بالا بود و از اواخر
افتد کوتاه بالا بود و اگر از اواسط افتد باعتدال
باشد و اگر بیشتر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی
و لاغری و قوه و ضعف و رنگ و مزاج چون با
همدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند
در ان صفت و هیات و مزاج و رنگ والله تعالی اعلم
شعبهٔ چهارم در احوال حواس و قوتهاء نفسانی
یازده انماز **ثمرهٔ اول در حواس ظاهر**
پنج حس هست آدمی را اول حاسهٔ سمع است
یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هواء کلی
و حدوث ان گوش است و تربیت کنندهٔ او زحل است
بشرکت مریخ **دوم** حاسهٔ بصر است یعنی دیدن الوان
و اشکال و حدوث ان از چشم است و تربیت کنندهٔ
او شمس است بشرکت قمر **سیم** شم است یعنی
بوئیدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسبب هوا و حدوث ان از بینی است و تربیت
کنندهٔ او

کنندهٔ او زهره است بشرکت مریخ **چهارم** حاسهٔ
ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ
از شیرین و بامزه از بی مزه و حدوث آن از دهان است
و اطراف دهان و تربیت کنندهٔ او عطارد است
بشرکت قمر **پنجم** حاسهٔ لمس است یعنی دانستن نرم
از درشت و گران از سبک و این قوه در همه اعضا
پراگنده است و بیشتر او در سر انگشتان است و تربیت
کنندهٔ او قمر است بشرکت زحل اما هر کدام که ازین
کواکب قوی بود و دور از خانهٔ ششم و از نحوس
ان حس که بدو منسوب بود بکمال باشد و اگر
ضعیف بود یا در ان دو خانه باشد یا بنحسی منحوس
ان حس ناقص بود و با خلل و اگر همه دلایل پاک بوند
از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهمدیگر ناظر
بوند و در اوتاد یا مایلی الاوتاد باشند دلیل سلامتی
هر پنج حواس بود و برترقی بودن ان قوتها اما
اگر دلیل قوهٔ حسی از نحسی منصرف شود و بسعدی
متصل گردد یا از موضع بد بیرون آید و بموضع
نیک رونده بود یا از حضیض روی باوج دارد
یا راجع بود و مستقیم شود یا از شعاع آفتاب
بیرون آید از حسی که بدو منسوب باشد قوهٔ او
زیادت شونده بود و هیچ وقت نقصان نپذیرد
اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل
گردد یا از موضع نیک روی بموضع بد دارد

یا رونده بود بجصبص یا راجع خواهد شد یا در
شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق
دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد و آثار آن وقتی
ظاهر شود یا قوة گیرد که نوبت تربیت بنوعی از
انواع بدو رسد و آن اثر بحسب قوة و ضعف
آن دلیل باشد در وقت تربیت او

ثمرهٔ دوم در حواس باطن

همچنان که حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز
پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است
پس آنچه مشهورتر است آنست که اول قوة وهم است
و او را خاطر نیز خوانند دوم قوة مصوره است
و او را مخیله نیز خوانند سیم قوة متفکره است
و او را مدبره نیز خوانند چهارم قوة حافظه است
و او را ثابته نیز خوانند پنجم قوة ذاکره است
و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگر چه
هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه حواس
ظاهر نیز اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک
فعل با تعلق ندارد بدیگری و آن دیگر موصوف
نشود بدان صفت بمیانجی عقل و نفس بعالم
محسوس نیابد و معلوم غیری نشود و ما را غرض
این نیست ما را غرض آنست که هر یکی از این پنج
حس بکوکبی منسوبست از خمسهٔ متحیره چنان که
قوة وهم منسوبست بمشتری و قوة مصوره منسوبست

ناتمام

بمریخ و قوة متفکره منسوبست بزهره و قوة حافظه
منسوبست بزحل و قوة ناطقه منسوبست بعطارد
پس هر کدام کوکب که قوی حال بود از این پنج
کوکب بقوتهای ذاتی آن حس که بدو منسوبست
بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف
باشد و چون کواکب بقوتهای ذاتی و عارضی
آراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان
مانند اما قوة و ضعف این حواس را هم بدان طریق
استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته شد در
اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر بزیاده و
نقصان

ثمرهٔ سیم در دلیل عقلی

دو قوة دیگر است در آدمی یکی را عقل عملی خوانند
و معاش و دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس
آدمی بعقل عملی تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم
از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او
در کدام بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاهد
تا شخص بدان قیام نماید و او را بنامهای دیگر گفته اند
و او منسوبست بقمر دوم عقل نظری است که بدو
شناسد ذات و صفات خدای تعالی و حقایق اشیا
و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم
و ارواح و اجسام و او را نامهای دیگر نیز گویند و او
منسوبست بآفتاب پس هر کدام از این دو ستاره که
قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشد اما اگر

قمر بقوتها عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشند
و اگر آفتاب بقوتهای ذاتی آراسته بود اثر او قوی تر
بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بوند بنظر مودة و
بطالع نگرنده یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از اوتاد
این هر دو قوة در مولود در امور دینی و دنیاوی
زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت او
گذارد و بجای او چنانکه باید و دارندهٔ ناموس
باشد و اگر نظر عداوت بود کارها بعنف سازد
و در علم سیاست نیک باشند و اگر هر دو ضعیف باشند
و اگر طالع و صاحب ساقط مولود در کارهای دنیاوی
و اخروی بی تدبیر بود و جاهل و مجهول ماند **ثمرهٔ چهارم**
در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای
نفسانی بر سه قسمند که تربیت دهنده بود بر اشخاص
اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است
و نتیجهٔ او سه قوة است اول قوة غذا دادن دوم قوة
بالیدن سیم قوة توالد و تناسل اما فعل این روح
در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتهی و تعطیل در
کارها و کاهلی و ارزو جستن و در ناز و نعمت بودن
و دراز نگاه داشتن و تنهایی و صبوری و او از تاثیرات
قمر است بشرکت مشتری **دوم روح حیوانی است**
و موضع او در دلست و نتیجهٔ او دو قوة است اول
تعقل کردن و دوم دریافتن چیزها اما هرچه آدمی را
خشم راندنست و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طمع

وشجاعت

و شجاعت و تفوق جستن و تحمل و قاعده بدین روح
تعلق دارد و او از تاثیر آفتابست بشرکت مریخ
سیم روح انسانی است و او را ناطقه نیز خوانند
و قول بعضی آنست که موضع او دماغست اما در
حقیقت او را یاد نکرده اند و هر قومی را در وی قولی است
و محققان گفته اند که او از عالم غیب و ارواح است
و تعلق او در آدمی نه چون قوتهای دیگرست و این
قوة است که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را
باری تعالی بخود اضافت کرد که و نفخت فیه من روحی
و دیگر فرموده که الروح من امر ربی و هرچه طلب
علم است و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن
نجات از ضلالت و رستگاری طلب داشتن از
عالم طبیعت تا بپیوندد بعالم آخرة و معاد قصد و صفت
اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان
فعل نظری است و تربیت کنندهٔ او عطارد است
بشرکت زهره پس هرکدام که ازین کواکب قوی
حال باشد بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان ناظر
و نحوس ساقط در مولودان روح بکمال بود و اثر او
ظاهرتر باشد و نتیجهٔ آن بغایت رسد و هرکدام که
ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد اما اگر کواکب
بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه قوتها
عظیم بود و در تزاید و ظاهر اما آن اصل را نیز این جایگاه
نگاه دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر گفته شد در زیادة

ونقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات
دلایل اما قوتی دیگر هست که آنرا خارج طبیعت
خوانند وان قوة سبب فساد مزاج است و باطل
شدن شخص و او خاص بزحل تعلق دارد و بعضی
کسان گفته اند که شریک او قمر است و از جزویات
شریک او وان کوکب است که دلیل موت باشد
درصورة طالع چنان که نموده شود.

ثمرهٔ پنجم در عارضها و آفتهاء نفسانی

این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است
از همدیگر و سقوط هردو از طالع و صاحب او و اگر
در برجهاء بهیمی بوند بدتر باشد و مولود سخت احمق
بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند یا
ایشان منحوس بوند در مولود بیماریها بدید آید از
انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز
وتدی باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون بدید
آید خاصه که برج ثور بود اما دیوانه ساکن بود و کم
آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ بر وتد
مرکزی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود
دیوانه شود و دیوانهٔ مضر باشد و متحرک وان بدتر
بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم **ثمرهٔ ششم**
اگر مریخ بروز بر خاق وتد بود و زحل بشب خاصه
که یکی ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت
بعضی ازین دلایل در طالع بوند در سر و دماغ مولود

رطوبت غلبه کند خاصه که آن نحس مستولی بود بر موضع
قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه که
در عقدهٔ راس بود و در عقدهٔ ذنب بدتر بود
پس مولود را دیو زده و پری زده خوانند و هر
علت که سبب غش کردن و هذیان گفتن بود ظاهر
شود و ترس و بددلی و بیعزیمتی بدید آید خاصه که
مریخ در طالع بود و بدحال یا راجع و بدتر آنکه سعود
از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس ممکن
باشد که مولود خود را از ترس و خیال بد انگیختن باطل
کند و با مصالح خود را بسیار زیان برد **ثمرهٔ هفتم**
بودن نیرین در بروج مذکر در افزایند در تذکیر مردان
و در طالع زنان مایل گردانند ایشانرا بفعلهاء مردان
و اگر نیرین در بروج مؤنث باشند مایل گردانند
مردانرا بافعال زنان و زنانرا بافعال مردان **ثمرهٔ
هشتم** بودن زهره و مریخ در بروج مؤنث و عطارد
بهر دو ناظر و یکی ازینها در ششم مولود بغلامان
و خدمتکاران مایل بود و بسیار غیرت باشد در کسان
خود خاصه که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بوند
از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل یا بعضی
بصاحب پنجم یا بصاحب یازدهم نگرند مولود عاشق
شونده بود بر مردان و اگر این دلایل در بروج مذکر باشند
و ناظر بطالع مولود عالی بود درین فعل و تیز شهوت
باشد اما اگر طالع خانهاء عطارد بود فعل او بر توسط

بود و امردان او را دوست دارند اما مریخ در خانهاء زهره
بود با زهره در خانهاء مریخ یا هر دو در خانه های یکدیگر مولود
تیز شهوت باشد و پلید کار و بهمه نوع بروی روا بود
حکم زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
با زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع آید
و بمعانقه انزال کند و لذة از خود سازد خاصه که
عطارد با زهره بود یا نظر دارد و الله تعالی اعلم

شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود پنج اثمار است

ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این اصول

هیچ شبهت نیست که شناختن احوال عمرها عند الله است
تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه
و قیاس اصولی یاد کرده و آن دو دلیل است یکی هیلاج
دوم کدخدا و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر
و کدخدا دلیل جسم است و کمیت عمر اما اول کسی که در
کمیت و کیفیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی
بطلمیوس که تلمیذ اوست و بعد از آن بزرگان دیگر
پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخدا دلیل بدن
نظر در موافقت هر دو بقاء شخص باشد اما حکماء طبیعی
گفته اند که عمرهاء مولود چون نسب است بمیراث رود
و چندانکه عمر پدر و جد و قبیلهٔ او بوده باشد عمر مولود نیز
همان قدر باشد یا بچیزی بیش و یا کم و ابو معشر در کلیات
عمر می گوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران
وسطی یکی از دو خانهٔ زحل یا مشتری بود و در مولود

نهاری

نهاری آفتاب هیلاج بود و یا در مولود لیلی قمر هیلاج
بود و کواکب دیگر قوی حال بوند و در اوتاد و ناظر
هیلاج با کدخدا بمودت ممکن باشد که مولود سالهاء
قران وسطی یابد و آن دویست و چهل و هشت
سال است بتقریب اما اگر این اتفاق بوقت تحویل
قران کبری افتد و دلایل بقا قایم کردند چنانک گفتیم ممکن
باشد که مولود سالهاء قران کبری عمر یابد و آن صد
و هشتاد سال بود بتقریب و عمر نوح باستشهاد
آورده است اما قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب
هیلاج بود و در خانه یا شرف خود بود هم او کدخدا باشد
عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال باشد پس
اگر قمر بدو ناظر بود بنظر مودت از و تد بیست و پنج سال
در افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست
سال و مشتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد سال و پنج
و هر دو نحس ساقط بوند از کدخدا واجب کند که مولود
بدین عطیت برسد و ابو معشر هم برین قول است
اما جمهور برانند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیهٔ
کبرای آفتاب است درنگذرد و این وقتی باید که آفتاب
هیلاج بود و در حظ خود باشد تا هم او کدخدا بود و سالم
باشد از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند
اما اگر این احوال قمر را بود با این شرایط ممکن باشد
که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیهٔ کبرای قمر است

ثمرهٔ دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج اصل یاد کرده اند

که هریکی را از آن هیلاج خوانند اول نیر اعظم است که
چشمهٔ قوة حیوانی و مایهٔ زندگانی است و دوم نیر
اصغر است که چشمهٔ قوة طبیعی و مایهٔ کون و فساد است
و ثالث و رابع نتایج این هردو و آن جزو مقدم است
یعنی جزو اجتماع یا جزو استقبال مقدم بر ولادت
و سهم السعادة و خامس درجهٔ طالع که چون روح است
میان بدن پس چون درجهٔ طالع محقق شود
و اوتاد و مواضع کواکب اگر طالعی بروز بود نظر
بآفتاب کنند اگر او در طالع باشد یا در دهم یا در
هفتم یا یازدهم یا هشتم یا نهم پس او شایسته بود
بهیلاجیت و اگر درین خانها نبود نظر بقمر کنند
اگر او نیز در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم
یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سیم
بهیلاجیت شایسته بود و الا ترک او نیز کنند
و هیالج هردو بنگرند پس اگر طالع اجتماعی روزی
یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا در
مایلی الاوتاد بود شایسته بود بهیلاجیت و الا
او را نیز ترک گویند و نظر بسهم السعادة کنند اگر
او نیز در اوتاد و مایلی الاوتاد بود بهیلاجیت شایسته
بود و الا ترک او نیز گویند اما اگر این طالع استقبالی
بود روزی یا شبی بحسب سهم السعادة بنگرند اگر
نشاید بعد از وی بجزو استقبال نظر کنند و اگر این
هردو نتیجهٔ نیرین در اوتاد یا مایل الاوتاد نبوند و نیرین

شایسته

شایسته نباشند بهیلاجیت بر درجهٔ طالع ثابت
شود که او بطبع بهیلاجیت اما در طالع شبی مقدم
قمر بود بر شمس اگر او در اوتاد یا مایل الاوتاد و نهم
و سیم نبود بشمس بنگرند اگر او نیز در اوتاد یا مایل
الاوتاد نبود نتایج هردو بنگرند هم بدان صفت و ترتیب
که در پیش گفته ایم و اجتماع یا استقبال مقدم را
در روز و شب اعتبار کنند اگر این هر چهار نشاید
درجهٔ طالع هیلاج باشد و اگر درجهٔ طالع هم نشاید
مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان اینست که
در طالع روزی و شبی اگر آفتاب در ربع مذکر
و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت الا در خانهٔ
دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب بالای زمین
یا زیر اگر در ربع مؤنث و برج مؤنث بود شایسته
بود بهیلاجیت و در نهم نشاید اگر برج مؤنث
باشد و آفتاب نیز در نهم نشاید اگر برج مذکر بود
که فرح اوست و قمر در سیم نشاید بروز و شب
که فرح اوست اگر برج مؤنث بود اما قول دور
دیوشیش آنست که آفتاب در خانهٔ هفتم نشاید
که هیلاج بود اگر برج مؤنث باشد و در خانهٔ
هشتم نشاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجرهٔ
اول که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر
و آن ربع دیگر که در مقابلهٔ اوست و بدانند که بسیار
اختلاف افتاد بل درین عمل است اما محقق اینست

اما شایستگی وناشایستگی هیلاج از دو وجه باشد
یکی بمواضع چنانکه گفته شد دوم بکدخدا چنانک
اکرچه هیلاج بموضع شایسته چون اورا کدخدا باشد
او بهم چون روحی بود بی بدن و بعضی گفته اند بدن
بی روح اما از روی حقیقت هیلاج وکدخدا دو معتبرند
در صورت طالع جهت بقاء مولود از نیرین
و غیر نیرین چنانک نموده شد پس این اقاویل را
در زایجهٔ طالع نمودیم و ترتیب هیلاجات نهادیم
در مواضع شایستهٔ روزی و شبی از انچه در پیش
گفتیم تا متعالی باشد و سطر اول زایجهٔ طالع که بسرخی
نوشته است طالع روزی است و سطر دوم که
بسیاهی نوشته است طالع شبی است و درین
عمل زایجها بسیار کشیده اند ازین مختصر تر نبود
و معانی در وی جمع والله تعالی اعلم

صورة الطالع

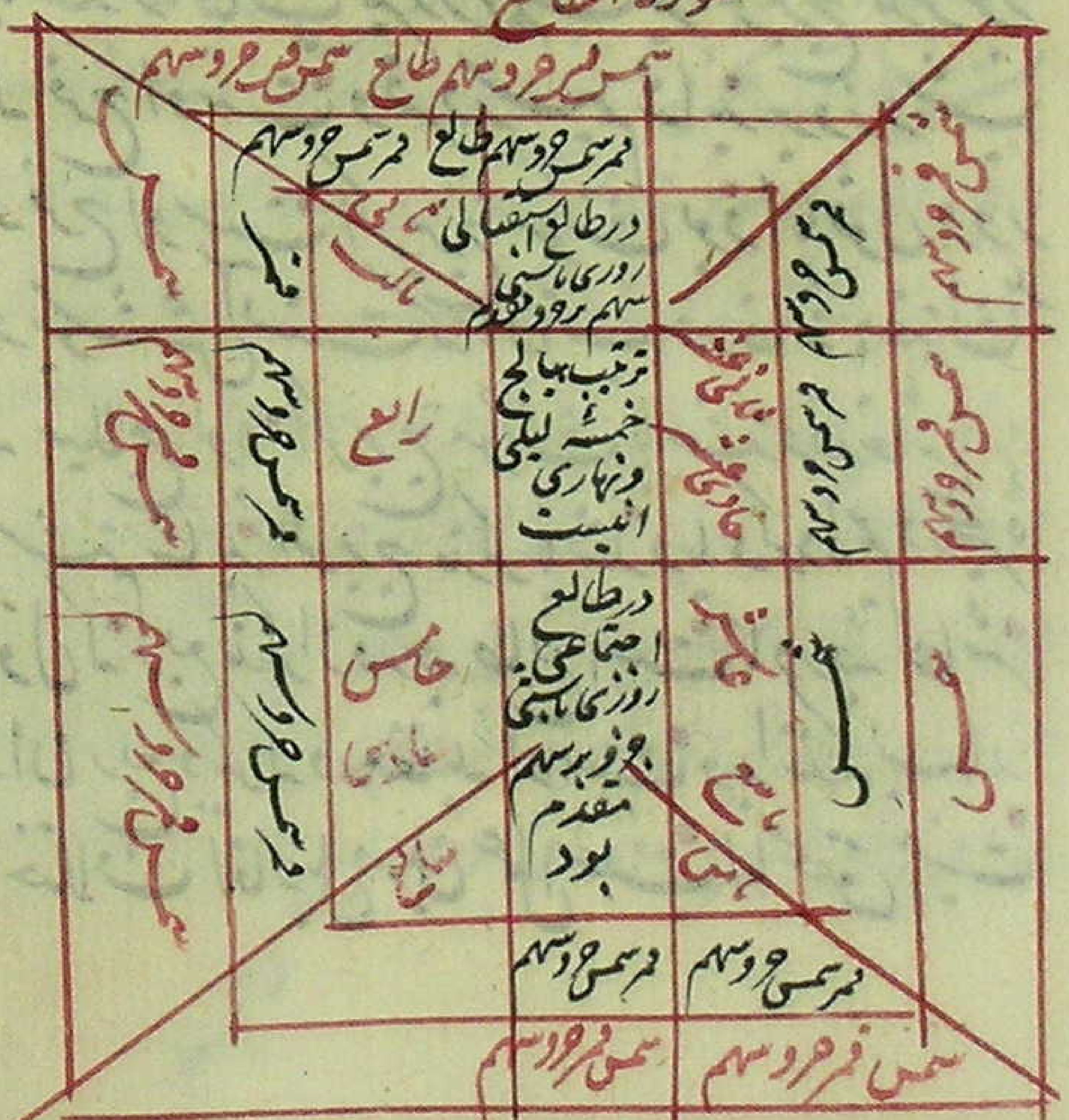

ثمرهٔ سیم در طلب کدخدا

چون هیلاجیت بر یکی ازان پنج اصل ثابت شود بر دیگری
بروی کدخدا طلب دارند و کدخدا ان کوکب بود که
مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ
او و ناظر بود اکر بدرجه نباشد بر حسب جایز باشد
اما بعضی کسان اتصال محل را نیز روا داشته اند
اما اکر شمس یا قمر هیلاجیت شایسته باشند
و در خانه یا شرف خود بوند اولیتر باشند بکدخدایی
اما وقت باشد که در صورت طالعی هر پنج اصل هیلاج
باشند بموضع وکدخدا پس حکم بران نهند که ازهمه
قوی تر باشد بمحل وکدخدا و کثرت هیلاج دلیل قوه
جبانیست و سلامتی مزاج و بسیاری کدخدا دلیل
طول عمر است و خوشی عیش **ثمرهٔ چهارم در کمیت عمر**
هر کوکبی را چهار عطیت است اول عظمی ثانی کبری ثالث
وسطی رابع صغری اما عطیت عظمی را در دولتها و ملتها
بکار دارند و باقی را در موالید و کدخدا عطیت عمر بحسب
موضع خود دهد چنانکه اکر بر حقیقت وتدی بود ازو تا
سالهاء کبری خود عطا کند و اکر بر حقیقت مایل الوتد بود
سالهاء وسطی عطا کند و اکر بر حقیقت زایل الوتد بود
سالهاء صغری عطا کند اما اکر سعدی بکدخدا ناظر بود
از درجهٔ وتدی سالهاء صغری خود در عطیت کدخدا زیاده
کند و اکر از درجهٔ مایل الوتدی نکرد ثلثان عطیت
صغری خود زیاده کند و اکر از درجهٔ زایل الوتد نکرد ثلث

عطیت صغری خود زیادت کند اما بعضی گفته اند اگر
ان سعد در وتد بود سالهاء صغری خود زیادت
کند و اگر در مایل الوتد بود بعدد سالها ماه زیاده
کند و اگرد مایل الوتد بود بعدد سالها ماه زیاده کند
و اگر در زایل الوتد بود بعدد سالها روز زیادت
کند اما اگر نیرین ناظر بوند بکدخدا بنظر مودت
زیادت کنند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت
بهمان نسبت کم کنند از عطیت کدخدا و اگر نحسی بکدخدا
نگرد بعداوت از وتدی سالهاء صغری خود از عطیت
او کم کند بهمان نسبت که در سعدان گفته شد که زیاده
کند در هر خانه اما نظر مودت نحسان نه چیزی کم کند و نه
زیاده اما در افزاید در خوشی عیش مناسب نظر قبول
ورد او بر سعدان بنظر نحس خود چیزی کم نکنند پس اگر
کدخدا قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت
و پاکیزه باشد و فراخ روزی و نزهتهاء نیک یابد
و پیوسته تن درست بود و عطیت خود را عطیت تمام
کند و اگر عطیت ضعیف باشد مولود نزار بود و بیمار
ناک و اندوه گین و کم تربیت و عطیت خود تمام نتواند
کرد اما اگر کدخدا محترق بود بکدخدایی نشاید مگر در
خانه یا شرف خود و سعود بدو ناظر اما ان سعد که
بکدخدا ناظر بود قوی حال بود نظر قبول باشد از مایلی
الوتد چهار دانک سالهاء صغری خود زیاده کند و در
زایل الوتد دو دانک چنانکه گفته ایم و همه تمام کردد

و اگر ضعیف و نا مقبول بود ماه و روز زیاده کند
اما حکم نحس که کم همین باشد اگر ضعیف بود از خانها
بد نگرد سالها کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال بود
و از خانهاء نیک نگرد ماه و روز کم کند اما ابو معشر اورده است
در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا پیش از
مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه را هم از حساب آن
وتد دارد اگر از ان برج بود نه از برج پیش از وی اما
بسیار طالع مولودها در نظر آمد عمل استادان معروف
در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر دلایل که لشوة السور را
اعتبار نکرده بودند و بر حیث رانگاه داشته و در بعضی
طالعها دیده شد که حکم او از صاحب او کردند اگر چه
درجهٔ طالع اواخر برج افتاده بود و التفات نکرده
بدان پنج درجه که پیش از مرکز هر خانه است که
آنرا درجات میته و مردار خوانند و در بعضی طالع
دیده شد که درجهٔ طالع دیده شد و بعد از ان
پانزده درجهٔ برجی افتاده بود حکم ان طالع هم
از صاحب طالع کرده بودند هم از صاحب دوم
همچنین هر دوازده خانهٔ طالع و ابو المحامد غزنوی
در کفایه اورده است که معتبر چنین است و اگر
پیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و متولی
او کنند و متقدمان بر انند که پنج درجه پیش از مرکز
هر خانه ضعیف بود چنانکه گفته شد نی انکه تمسک
بچیزی سازند یا حجتی آرند و دعوی می کنند که چون

کوکب درین پنج درجه بود خانهٔ گذشته ازوی بی بهره
شده باشد هنوز بدرجهٔ خانهٔ دیگر نرسیده بود آن
خانه ازوی نصیب نیافته باشد پس این پنج درجه
ازین خانه نسبت دارد ونه ازان خانهٔ پیش اورا
ضعیف داشتند ومیته ومردار خواندند وبعضی کسان
درجات حشو گفتند ومی گویند چون کوکب درین حد
بود ضعیف باشد اما بعضی از اصحاب گفته اند که
طالع هر درجه که خواهی گو باش قوة طالع از اول
برج بود وبعضی گفته اند که اغاز قوة طالع پیش
از درجهٔ او بود به پنج درجه نهایت قوة وی اول
پنج درجه خانهٔ دیگر باشد بعد ازو وبعضی گفتند قوة
طالع از درجهٔ طالع بود تا اول درجه خانهٔ دیگر اما اصح
آنست که اغاز قوة طالع از اول برجیست وغایة
قوة او بر درجهٔ طالع ونهایت قوة آخر برج اگر چه
درجهٔ طالع آخر برج افتاده باشد جهت آنکه قوة
طبیعی هر برجی بدیگری نسبت ندارد پس کوکب چون
بطالع در آید اغاز کند از مزاج خود قوة دادن طالع را
با مزاج طبیعت طالع وچون بدرجهٔ طالع رسد قوة
او بتدریج بکمال رسیده بود چون ازان درجه بگذرد
قوة او روی بنقصان نهد تا در آخر برج منتهی شود وچون
برج دوم انتقال کند آغاز کند اثر قوة خود نمودن
بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود وطبع آن برج
همچنین تا دوازده خانهٔ طالع پس بحکم این مقدمه
دیگر

۱۰۸ کوکب در هر خانه کی بود حکم او از همان خانه کنند
اما بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم بهمین طریق
که گفته شد وقتی که حکم بر حالهاء ظاهر مولود کنیم
وسعادتهاء خارجی ولتسویة البیوت را اعتبار کنیم
ووقتی که حکم بر حالهاء باطن مولود کنیم وسعادتهاء
داخلی اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار
لتسویة البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدن است
وبروج بخارج بدن تعلق دارد اما در استخراج
کدخدا بعضی گفته اند که برجیت را اعتبار کنیم که او
دلیل بدن است واحوال خارجی اما اصح آنست که
در طلب او تسویة البیوت را اعتبار کنیم که او دلیل
عمر است وعمر از جملهٔ قوتهاء باطنی است اینست
حقیقت این عمل باقاویل بزرگان **ثمرهٔ پنجم در نمودن
صورتهاء طالع ومواضع کواکب** طالعها که واقع
شوند از سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل
یا زایل وعلت این تفاوت از ~~بلدان~~ عروض بلدان
باشد اما قایم ان بود که طالع برجی افتد ومرکز برج
دوم ازان برج که بعد ازوی بود وسیم همچنین تا
دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع برجی بود ومرکز
دوم از برج سیم ومرکز سیم او از برج چهارم پس
مرکز عاشر او از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود
که طالع برجی افتد ومرکز دوم او هم ازین برج افتد
ومرکز سیم او از دوم باشد ومرکز چهارم از سیم

پس مرکز عاشر او از برج نهم بود **مثال طالع قایم**
طالع میزانست سیزده درجه و عاشر او سرطان
سیزده درجه و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و پنج
دقیقه و زحل در پنجم به پنج درجه و چهل و نه دقیقه
پس مشتری در اول قسمت چهارم است بتسویه
و بر حسب درجات حسنو و زحل در چهارم بتسویه
پس حکم مشتری از همان برج کنند و حکم زحل را
از چهارم **مثال طالع مایل** طالع جدی است
بدرجه آخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه
پس عاشر او میزان بود از عقرب و مرکز ثانی
عاشر قوس بود از جدی پس درجه و مریخ در
جدی باول درجه و زحل در جدی بده درجه پس
مریخ درین صورت طالع در خانهٔ یازدهم بود
و حکم وی از انجا کنند **مثال طالع زایل**
طالع سرطان افتد باول برج و مرکز دوازدهم
از سرطان باشد در بیست و سه درجه پس عاشر
او حمل بود از حوت باوایل برج و مشتری در
بیست و پنج درجهٔ سرطان بود و افتاب در اواسط
حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند بتسویه
و حکم افتاب از دهم طالع پس ازینجا معلوم
گشت که کوکب وقت باشد از یک برج در پنج
برج مضمر بود چنانک مریخ در مثال طالع مایل
بجدی است اما بتسویه در یازدهم است پس اگر

زاما

109 مریخ درین صورة باول حوت بودی در طالع بودی
بتسویه چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کرده ایم
اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار بود و بالای او
در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت انکه
اوتاد دلیل چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال
مزاج بود و اگر طالع مایل بود مولود شتاب کار بود
و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای گردان و کم ثبات و اگر
زایل افتد مولود کامل بود و دراز بالا و گران کار و متغیر
حال

ثمرهٔ ششم در کیفیت سه عطیت کواکب

گفته اند عطیت کبری افتاب مقدار درجات یک
ثلث است از دور فلک و ان صد و بیست درجه است
بر درجه را سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد
و بیست سالست اما حکم قمر مثل افتابست که
عطیت او هم یک ثلث است و چون او قدر
دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار را از صد
و بیست کم گردند باقی صد و هشت ماند بعدد هر
درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری صد و هشت
سال است اما عطیت صغری افتاب مقدار درجهٔ
شرف اوست بهر درجه سالی پس نوزده سال است
و عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف
عطیت صغری اوست و ان سی و نه سال و نیم باشد
و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف
صغری است و ان شصت و نه سال و نیم باشد

اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سال است بقدر
ایخه او در هر جزوی که باجتماع شوند باز بیست و پنج
سال دیگر باید تا در همان جزو مجتمع شوند اما عطیت
وسطی از مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت
صغری اوست چنان که در افتاب گفته شد پس
مبلغ این نیز سی و نه سال باشد و نیم مثل افتاب
و بقول دیگر نصف هر دو عطیة است و آن شصت
و شش سال و نیم باشند اما پنج کوکب دیگر را عطیت
کبری مثل درجات حدود هر یک است از حدود مصریان
بهر درجهٔ سالی اما زهره در هر جزوی که محترق شود بعد
از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس
عطیت صغری او بعد این سالها گرفته اند و مریخ را
در پانزده سال این حال فتد و مشتری را در دوازده
سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال
پس این مقدار سالها عطیت صغری هر یک است
اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب نصف
کبری و نصف صغری او باشد بی هیچ خلاف و درین
در عطیت وسطی آن کسان که خلاف کرده اند برین
قیاس کرده اند و ما همه درین
جدول نمودیم والله تعالی
اعلم بالصواب

جدول عطایا کواکب

	عظمی	کبری	وسطی	صغری	
الشمس	١٤٦١	قك	لط يم	نط	
القمر	٥٢٠	قح	لط يم	كه	
زحل	٢٦٥	نز	مج يم	ل	
المشتري	٤٢٧	عط	مه يم	يب	
المريخ	٢٨٤	سو	م يم	يه	
الزهرة	١١٥١	فب	مه	ح	
عطارد	٤٨٠	عو	مح	ك	

ثمرهٔ هفتم در تعدیل عطیت کدخدا بزیادت و نقصان

در پیش گفته شد که اگر کدخدا بر حاق وتد بود عطیت
کبری دهد و اگر بر حال مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد
و بر حاق زایل عطیت صغری دهد اما اگر کدخدا از درجهٔ
وتد در گذشته باشد و اورا بعد افتاده بود از ان وتد
قسط آن بعد از تمام عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل
و کواکب زیاده کننده و کم کننده همین باشد و این
عمل را تعدیل القسط خوانند و خلافها ست درین عمل
ایخه پسندیده تر است اینست اما اگر کدخدا میان
وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجهٔ وتد
کدخدا بدرجات سوا دانرا مسافت نام نهند باز

نقصان کنند عطیت وسطی او از عطیت کبری وان
باقی را تفاوت نام نهند درجهٔ وتد از مایل الوتد کم
کنند آنچه ماند عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجات
وتد مثال طالع قوس بچندین ح تر مرکز مایل الوتد
از جدی ب کو ومشتری کدخدا در قوس بحسب
درجهٔ طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این
ی ه مجنس او بدقایق زع مم ۲ سالهای وسطی او از
کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت این لح و واین سی
سه سال وشش ماه باشد سالها در دوازده ضرب
کردیم وشش ماه با آن جمع کردیم شد همه ماه این ۲ه مم
پس درجهٔ طالع از درجهٔ مایل کم کردیم باقی ماند
اساس این اح لب برج ودرجه ودقیقه مجنس او
بدقایق این ۲۱۲ پس مسافت را در تفاوت
ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۵ مم ۹۸ بر مجنس
اساس قسمت کردیم شد خارج این نامها ۸ مم
وکسر ماند این مم ۱۹۱ پس ماهها را بر دوازده قسمت
کردیم حاصل آمد چهار سال وآن کسور را در سی ماه
۲۶ مم ضرب کردیم شد مضروب این ۶۹۸۶۱۵
هم بر آن اساس قسمت کردیم خارج شد این ۷ مم ۳
واین همه ایام بود وکسر ماند این ۶ مم مم ایام را بر سی
قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین ما و روز چندین
ید پس آن کسور در بیست مم ۲ ساعات ضرب
کردیم شد مضروب این مم ۱۵۷۵ هم بر آن اساس

قسمت

قسمت کردیم شد خارج این که واین ساعات
بود وکسر ماند این مم مم ۶ در شصت ضرب کردیم
وهم بر مسافت قسمت کردیم حاصل شد این نط
دقایق پس این مبلغ این عمل باشد چندین
د ماه و نط واین چهار سال ویازده ماه وهفده
روز وپنج ساعت ونوزده دقیقه این تعدیل را
از تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین عط
کم کردیم باقی ماند این عده سع ما واین هفتاد وچهار
سال شمسی باشد ودوازده روز وهجده ساعت
ویازده دقیقه وسالهاء قمری باشد هفتاد وشش سال
وسه ماه وبیست روز وهجده ساعت ویازده دقیقه
پس این مقدار عمر طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان
مسافت را از کدخدا گیرند بمایلی الوتد وهمین عمل
کنند آنچه حاصل آید از تعدیل از آن بر عطیت وسطی
افزایند اما اگر کدخدا میان مایل الوتد وزایل ۷ افتد عمل ۷ الوتد
همین است لکن عطیت صغری از وسطی کم کنند
واگر کدخدا میان زایل بود وآن وتد دیگر عمل همین باشد
لکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند وقسط
نقصان او را هم از وی کم کنند والله تعالی اعلم

اما زیادة ونقصان سعود ونحوس السنت

که حصهٔ هر یک همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد
یا نحس در وتد بود عمل همان است اما اگر در مایل یا زایل
بود طریق اینست **مثال** درجهٔ زایل این ی وکر

تقویم زهره این سا ط از درجهٔ زایل کم کردیم
باقی ماند این د کح واین مسافت باشد مجنس
او بدقایق این ۶۲۳ زهره چون بتسویه در مابل
الوتد ست عطیهٔ صغری او که هشت سالست
هشت ماه بود درین وقت بقول بعضی در زایل
هشت روز نیس عطیت زایل او را که هشت روز است
از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این ز کب
هفت ماه وبیست ودو روز مجنس او این روزها
۲۲۳ پس درجهٔ مابل الوتد که هست ط سـ کط
از زایل که هست ے بو کو کم کردیم ماند اساس
ا ی کح مجنس او بدقایق ۳۵۹۸ پس مسافت را
در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این
۹۴۵۴۲۱ این را بر اساس قسمت کردیم گشت
خارج این ۱۵۲ ایام وکسر ماند این ۵۶۲ ازین
کسور ساعات ودقایق بیرون آوردیم چنانک
نمودیم حاصل آمد ب کب ان ایام را بماه بردیم
وباهم دیگر جمع کردیم شد چندین ح ب کب
واین سه ماه بود ودوازده روز ودوازده ساعت
وبیست دقیقه چون زهره میان مابل وزایل است
بتسویه این تعدیل بر عطیت خانهٔ زایل که هشت
روز است زیاده کردیم شد چند ح ک ب کب
واین سه ماه هست وبیست روز ودوازده
ساعت وبیست دقیقه واین قسط زهره است

که زیاده

که زیاده کنند بر عطیت مشتری پس این عمل بر عکس
عمل اولست که مسافت از زهره گرفته ایم بدرجهٔ زایل
واد در مابل است اما مثال دیگر آوردیم در نقصان
که نحس در زایل است در وتد ومابل الوتد وزایل الوتد
مثال حاصل باشد مثال درجهٔ زایل ی بر لو درجهٔ
عاشر ه ی مه تقویم زحل ه حل درجهٔ
زایل از و کم کردیم باقی ماند مسافت این ه لو ی
مجنس ۹۶۴ پس عطیت صغری زحل که سی سالست
در وتد بنصیب خانهٔ زایل سی روز بود از سی سال
کم کردیم باقی ماند بیست ونه سال ویازده ماه
سالها را در دوازده ضرب کردیم تا ماه شد ویازده ماه
با او جمع کردیم شد مبلغ چندین ماه ۳۵۹ پس
درجهٔ خانهٔ زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس
چندین اح الح مجنس او بدقایق ۲۳۵۸ پس
مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت این
۶۵۷۶ بکم ۲ بر اساس قسمت کردیم شد خارج
این ۱۴۸ ماه وکسر ماند این ۵۹۲ پس
ماهها را بسال بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم
حاصل آمد دوازده سال وچهار ماه وازان کسور
ماه وروز وساعات ودقایق حاصل کردیم چندین
ح ح بد لو با آن سالها وماه جمع کردیم شد مبلغ
چندین ب و ح بد لو واین سال وماه وروز وساعات
ودقایق است این مبلغ را از عطیت صغری او کم

کردیم که زحل میان زایل و میان وتد است باقی ماند
این برج کوطی سال و ماه و روز و دقایق پس این
اثر زحل است که نقصان کند از عطیت کدخدا چون
درین عمل اندک وقتی هست بسبب تعزیق کردن
سال و ماه و روز منتهاء او را منسوخ نموده شد
والله تعالی اعلم **شعبهٔ ششم** در احکام بیت
طالع نزده اثمار **ثمرهٔ اول در مقدمهٔ احکام**
طالع چون بر طالع مولود حکم خواهند کردن اول
دلیل طلب دارند و محکم‌تر دلایل مستولی باشد
از ارباب حظوظ چنانکه نموده‌ایم در اول کتاب
و اگر مستولی باشد حکم بر صاحب طالع نشینند
اگرچه ساقط بود از درجهٔ طالع و اگر مستولی
از یکی زیادت بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران
شریک او باشند اما اگر در صورت کوکب مبتز
باشد حکم کلیات مولود از مبتز کنند و اگر مبتز از یکی
بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگران شریک
او و دلیلهای خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این
اصول در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب
مثلثات طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که
رب اول دلیلست بر ثلث اول عمر مولود و رب
دوم دلیلست بر ثلث دوم وسط عمر مولود
و رب سیم دلیلست بر ثلث آخر عمر پس هر
کدام کوکب که ازین سه دلیل قوی‌تر باشد

طالع

احوال

احوال مولود در ایام تربیت او ظاهرتر باشد
اما رب سیم شریک رب اول و دوم بود در خیر
و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او
نباشند مگر ناظر بوند که معاونت نمایند و ارباب
مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم
در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا آخر درویش
و بی‌حرمت گردند و چند نوع دیگر که درین صورت بست
اتفاق افتد یکی سبب این ارباب مثلثات بوند از جملهٔ
اسباب و حکم و عمل و عزل و سفر و حضر آنچه بدوازده
خانه منسوبست چنین باشد **ثمرهٔ دوم در احکام**
مستولیات بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل
باشد و او قوی حال بود مولود دوراندیش باشد
و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متأنی
و محب بزرگان و پیران و آبا و اجداد و املاک و خویش
و قبیله و مایل بعمارت و زراعت و اگر ضعیف حال
بود مولود ممسک باشد و حسود و کینه‌دار و ستیزه‌کار
و دون همت و طامع و خوار و رنج‌کش و بیچاره باشد
و تنگ‌دل و اندرون‌دار و تنها باشد و کنندهٔ کارهای
سخت و دشوار و نامشفق بود بر آبا و اجداد و قبیله
و استادان **و اگر مشتری** با او بود یا ناظر بود مولود
مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل
ورع و خیرکننده باشد و عزیز و نیکورای و خوش‌خلق
و درست‌گوی و راست‌قول و غلیظ و با ادب و اگر

مشتری ضعیف حال بود مولود معالج بود و غربت خوان
و ناآمیزنده و بداختیار و بارسا بدروغ و مزوّر و باطمع
واگر مریخ با زحل بود با ناظر بد مولود بی تمیز بود و محنت
کش و بددل و بدمعامله و بی رحمت و بدمحض و مانع
خیرات و مقصّر در کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن
مردم نیک و سخت کوش بود اما حاجات برآرنده باشد
واگر مریخ ضعیف حال باشد مولود زبان کننده بود
و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و ازاز و خدا
ناترس باشد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم
و بی نام و ننگ باشد و متنع و داد را دوستی نبود
و کور نشکاف و مرده کش باشد خاصه که زحل نیز
بدحال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره باشد
واگر زهره با او بود با ناظر بد مولود یاران جنان خوش
نبود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت مشایخ
طلبد و حسود باشد و صعب زندگانی و از مردم رمیده
و غیرت برنده باشد بر ازواج و دوستان واگر زهره
بدحال بود مولود حریص باشد بر زنان و بخس و بی تمیز
بود و با بیره زنان در ستان صحبت دارد و می خوارده
و نکوهنده مردم باشد در کارها واگر عطارد با زحل
بود با ناظر بد مولود طلبندهٔ نیکی و خیرات بود و کارها
پوشیده و عجیب کند و فتان و تلخ سخن باشد
و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و نجوم و طب و آنچه
و فتنیست نیک بداند و عالم دوست بود واگر عطارد

بدحال

بدحال باشد مولود را حقیر گرداند و دشمن دار اقربا و سیاح
بود و کاهن و تعویذ نویس و فریبندهٔ مردم و عقل
دزد خلایق و حاجات از وی روا نشود و بخیل بود و
عزیمت خوان اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او
قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت
دار و نیکوکار و عابد و آسان گیرندهٔ کارها و معتدل خو
و عالم و مدرس و مفتی و امام و وارع و دانندهٔ قواعد
ادیان و آبادانی دوست دارد و عبادت جایها سازد
و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوستدار
مردم باشد و باحیا و عفت بود و آزاده مرد و عادل
و رحیم و محب استادان و مربیان و بر اهل و قبیله مشفق
بود واگر ضعیف حال بود ریاست و بزرگی جوید و حکومت
بر مردم و سبکسار باشد و متلف و ثنا دوست و نام
جوی و کم اعتبار و معجب و کاهل در کار دین و طاعت
و خویشتن بین و کم خیر و آنچه کند بر روی مردم کند
و با نفاق و بددل و ترسنده و کم عار باشد و نامشفق
در حق استادان و مربیان و مردم عزیز نفس و زهد
بریا کند و پوشیده اسرار باشد و اگر مریخ با او بود
با ناظر بد مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گوی و حق
گوی باشد و غلیظ خو بود و خصومت کننده با امیر لشکر
بود یا قاضی لشکر و حرب دوست باشد و تفوق طلبد
بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواهنده واگر مریخ بدحال بود مولود

ستیزه کار باشد و پیوسته آشفته و زود سیر و پشیمان
شونده و بی وقار و رای گردان و بمراد خود رونده و مختلف
خو و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و منت نهنده و کرم
ادا از خوف باشد یا بروی خلق کند و رغبت کند بتسخیر
کواکب و وهم جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند
این واگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو مولود بسیار
خیر بود و پرهیزکار و دوست دارندهٔ اهل بیت و اقربا
و سلیم دل و راست کار باشد و در وی همه خیر و دیانت
بود و پاک باش و پاکیزه سیرت بود و در دین و مذهب
با اعتقاد و توانگری ورز و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه
روی و مطایبه کننده واگر زهره بد حال بود مولود
نازک مزاج و ملول بود و خوش عیش و حریص بر زنان
و رانندهٔ شهوت و تلف کنندهٔ مال و فعلهاء زبان کند
و لعب و هزل دوست دارد و امین و حرو با طاعت
باشد و دوست گیرندهٔ مردم واگر عطارد با مشتری
باشد یا ناظر بدو مولود عالم بود در علوم ادیان نیکو داند
و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر
و نیکورای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو
ظن و با دیانت و امانت دار و با ادب و مهذب
و نیکو اخلاق و رواکنندهٔ حاجات بزودی و مصنف
شود در هر علم که بداند و رغبت او بعلم الهی بود
و معقولات و شرایع و منقولات واگر عطارد بد حال
بود مولود بد زفان بود و هذیان گوی و حقیر در نظر

خلایق و بخود گمان بزرگی برد و اهلیت و حکمت
و مضطرب حال و تلخ سخن باشد و رعنا و ملول
و نامقبول و حیله ساز و دروندار بود و نویسندهٔ
هیکلها و طومارها و خاتمها و نفاق کننده بود اما اگر
مریخ مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد
مولود لشکرکش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت
و حمایت و دلبر و مردانه و سلاح دوست و متغلب
و سایس و جبار و مایل بواقعهاء درشت و در
خطرهاء عظیم رود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلود
و تند و بخشاینده بر ضعفا و زیردستان واگر
مریخ ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده باشد
و بی شرم و سرد سخن و سخت گوی و بی رحمت
و خونریز و بد فعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه
دوست و مشنع و ترسنده و عذاب دهنده
و حرام خوار و جامه رباینده و دیوانه شکل و خیالناک
واگر زهره با او بود یا ناظر بدو مولود شادمان زید
و خوش عیش و معاشر و راغب بشهوت حرام
اما عاقل بود و با تمیز و برارندهٔ حاجات و کریم طبع
و نیکوکار و روشن بد باز و آنچه کند درستر کند واگر
زهره بد حال بود مولود بسیار آمیزد با زنان
و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و او را
خوب و زشت یکسان باشد و دروغ زن بود
و خاین و مفسد و ملول و فاسد عقل باشد و ناپارسا

ودلیر بر حرام وفسق وفجور وهزل واگر عطارد با مریخ
بود یا ناظر بدو مولود در علم سلاح نیکو داند ومبارز
ولشکردار باشد وپیروز جنگ وحیلت ساز بود وحاضر
جواب وصاحب طبع وضبط کنندهٔ کارها وچیزها
وبدفعل باشد وزود فهم وفریبنده بود وبدکنندهٔ
دشمنان ونیکوئی کننده بادوستان وجویندهٔ قصاص
وانتقام باشد وحاجات بوفا رساند وصاحب رای
بود وخدیعت ومکر کننده باشد واگر عطارد
بدحال بود مولود زود سیر باشد وپشیمان شونده
وداننده حیلت وفریب خلایق وشتاب کار
وپلیدشلوار با امردان ومعروف بشر انگیختن
وراه زدن وطراری ودزدی وغماز وساختن
طلسمات وتسخیر وهم وداننده سحر وخوانندهٔ عزیمت
پری ودیوان اما اگر زهره مستولی بود بر طالع
واو قوی حال باشد مولود متنعم بود وپاکیزه وبا زینت
ولهو دوست وبکار دارندهٔ عطرها ونیکوکار بود
ولطیف وظریف وداننده کارهاء عجیب وساکن
باشد وسخت غیرت بر اهل بیت وغذاهاء خوش
ولطیف وپاکیزه طلبد وخوش خواره بود با نظافت
ودشمنی دار بدیها ودوست دار نیکیها وبسیار خیر
باشد وراست قول وبخشاینده وخوب صناعت
ونیکو سیرت وفریادرس ودستگیر وداننده
اصوات والحان وشعر ومعانی وباذکر خدای تعالی

بود ومایل بشکل زنان ولباسهاء ایشان وخوش حرکات
باشد وشیرین لهجه ودوستی ورزد ومطیع نیکان بود
ومشفق بر مادران وخواهران واقربا وبندگان وکرم عزیزی
دارد وصلب بود در کار دین ومذهب واگر زهره ضعیف
حال بود مولود معاشر بود ومایل بفسق وفجور وعشق
وشاهد بازی ومناکحت وراندن شهوت بر نیک وبد
وطرب کننده باشد وهزل گوی وباشد که زنندهٔ ساز
موسیقی بود وقیادة دوست دارد وباعطر ساز بود
وراغب بشکل وشمایل زنان ومخنثان وخادمان
ومسخرگی کند وخدمت مطربان وترازو داری وریاحین
فروشی ومادر آزار بود ونامهربان بر خویش واقربا
وبدگمان باشد بر مردم واهل بیت وغذاهاء بدخورد
واگر عطارد یا زهره بدو ناظر بود مولود صناعت ور نیکو
باشد وزیرک وتیز خاطر وشاعر سخن ساز بود وبدیهه
گوی وحاضر جواب ونیکو اخلاق وخوش صحبت ونیکو
مجالس ومتمیز وندیم پیشه وشیرین سخن وحیلت
ساز بوجه احسن وعالم وحکیم ونیکوظن وخوش الفت
وجویندهٔ دوستی وبذات نیکو باشد وعاقل ومعلم
ومتعلم وصحبت با شعرا واهل فضل دارد ونسبت
با نیکان کند وبا امردان وغلامان درآمیزد وغیور بود
واگر عطارد بدحال بود مولود پلید باطن باشد ومکار
وفاحش سخن وکم حیا ودوزبان ودوروی وفریبنده
بدروغ وبدرای باشد ودور اندیش درخبث وبدسیرت

بود و خداوند تشنیع و هجا گفتن و غیبت کردن و ساکن
باشد ولی عاقبت و دربند خوردن و آشامیدن حال را
نه عاقبت را. واگر عطارد مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل و ممیز
و دبیر و نقاش و داننده فلسفه و کلام و احکام نجوم
و طب و مناظره بود و شعر دان و سخن ساز و مصنف
در علوم و صناعات و مستوفی باشد یا وزیر و صاحب
تجربه بود در کارها و کافی و معاملت دان بود و فایده
دهنده و خردمند و نیکوظن و خرده دان و با ادب
و پوشنده اسرار و واعظ باشد و سخن فروش و معلم
و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا.
و شفقت برنده بر خلایق. واگر عطارد بدحال بود
مولود زرق کننده بود و مزوّر و کاهن و دروغ فروش
و هجا کننده و منافق و هذیان گوی و جاهل و احمق
و رایهاء او خطا افتد و گمانهاء بد برد و بخود غره شود
و بعقل خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان
تمیز ندارد و خیره و طرار بود و دزد و راه دار و در معاملات
ناراست و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود
و بیشتر آن خلاف کند و دشمن دار برادران و خواهران
و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه دوست و کم ثبات
و هیچ کس را نیک نخواهد خاصه که در خانه زهره بود و بد
حال یا راجع. اما اگر شمس مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری

طلبد

۱۱۷

طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت دارد و شرف
نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود
و توانگری نماید و عالی همت بود و کم التفات و عادل
و مایل بکارهاء آن جهانی و منصف بود و تقویت کننده
ضعفا و زیردستان و دستگیر و بخشاینده بود
و تربیت کننده فروماندگان و عاجزان باشد و مشفق بود
در حق آبا و اجداد و خویشان بزرگتر و استادان و مربیان
و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده
نیکیهای مردم و طلبنده انصاف. و اگر بدحال باشد
مولود خویشتن بین بود و خودرای و سخن بزرگان
گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و خیره کار
باشد و مال دوست ولی رحم و نامراد و نا مشفق بر آبا
و اجداد و استادان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل
در کار دین و امور آخرت. واگر زحل با شمس بود یا ناظر بدو
مولود سخت جبار بود و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت
کوش باشد و ستاننده انصاف بجبر و از وی کارهای
درشت بر دست آورد و عمارتهای عالی و حصنها سازد
و اگر زحل بدحال بود ظالم بود و رنج کش و رنجه نماء
مردم و دور رحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه باشد
و خرابیها کند در املاک و معجب بود و بخود مغرور. واگر
مشتری با شمس بود یا ناظر بدو مولود عادل باشد بجای
خود و در وقت کند آنچه کند و سایس بود در وقت
و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین

وراست کار و نیکوخواه و جوانمرد بود بطبع و حلیم
در وقت و مغضب در وقت و بخشاینده باشد
و مردم دار و توانگر و نهنده ذخایر و باشد که وزیر پادشاه
بود و اگر مشتری بدحال بود مولود ظلم کند در صورت عدل
و بخل در صورت جود و خود را راست کار و مشفق نماید
و نفاق کننده و دهنده وعده و کارهای او همه بررو
و ریا بود و نه بجای خود کند **و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود**
مولود قاهر بود و سخت حمایت و با سیاست
و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها باشد و خداوند
طبل و علم و ولایت گیر باشد و امر و نهی او در موقع بود
و کرم و بخل او بجای خود و اگر مریخ بدحال بود مولود
خانها ابسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف کنند
و ترسنده و منهزم باشد و دزدی و خیانت کند و خدای
ناترس باشد و بدکار و جاهل بود **و اگر زهره با شمس بود**
مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل و داد و دهنده
و ملبس و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و رغبت
بزنان و راندن شهوت و خوش زندگانی بود و خوش
خورنده و نیکو پوشنده باشد و دوست دار مردم و معاشر
و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد
و سازنده صورتها از چیزها و نماینده عجایبها و شناسنده
در صنعت پیرایه و حلیها و آرایش و جامهای بزر و نقوش
بدیع کردن و اگر زهره بدحال بود دشمن دار زنان باشد
و کم شهوت بود و تنهائی جوید و معیشت او بنش

دار بود

دار بود و در خوردن و پوشیدن و آشامیدن چندان
عالی نباشد و باشد که صورت او چندان خوب نبود
و اگر زهره محترق بود جود کننده باشد و ظالم بر زنان
و باشد که زن او بیمارناک بود و یا بدست او هلاک
گردد خاصه که راجع بود و در موضع بد **و اگر عطارد**
با او بود مولود زیرک و عاقل بود و رسنده بمعانی
و معقولات و علوم الهی و سانستی و دبیری و انشا
و استیفا و صاحب رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت
و در بیشتر علوم و صناعات بداند خاصه در نقاشی و صورت
گری و تذهیب و جوهرشناسی و داننده رسوم و نهنده
قواعد ممالک و آشنا زاین و با بصارت باشد و نازک
طبع بود و تیز خاطر و موزن در حرکات و سکنات
و فعل او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شیرین
و اسباب معیشت او پیوسته مهیا باشد و اگر عطارد
بدحال بود مولود غدار و مکار بود و ظالم و بسخن
مردم زود احمق شود و اگر عطارد محترق بود مولود
بیمارناک بود و مستوفی ظالم و اگر در ضمیر بود قوتش
باشد مگر راجع بود که در وی خیر نباشد و مولود
رای گردان بود و باشد که در کارها بی تدبیر و عاجز بود
و اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود بد و مولود متحرک باشد
و کاهل در کارها ناشکیب انگیزد و آنچه او را بخود باید
کردن بدیگر حواله کند و سفر دوست دارد و حاکم گردد
اما اگر کم ثبات بود و زود سیر و باشد که ولایت دار

شود با هم صحبت پادشاه وبزرگان ودر کارهای دینی
ودنیاوی نیکو تدبیر باشند وعقل معاش وتجربه های او
پسندیده افتد واگر قمر بدحال بود مولود خسیس
همت باشد وصحبت عوام جوید ومجالست بزرگان
نخواهد وسفرهای بی رضا وناستوده کند در خدمت
اکابر **اما اگر قمر مستولی بود** برطالع واو قوی
حال باشد مولود بحکومت برسد وولایت داری
وخلافت مولود وحاجب ونایب ورسول باشند
ودانندهٔ مساحت وعلم طب وسواری وصنعتهای
لطیف ودانندهٔ خواص اشیا وصاحب تجربه
وزیرک باشد در معاملات ومتحرک وشتاب کار
وتیز رفتار وکافی ودانا ومقبول عوام باشند ومشفق
بر برادران وخواهران ومادران واقربا وسبک روح
باشد ومحبوب وخوش مجالست واگر ضعیف
حال بود مولود کم خرد باشد وکاهل وبی کار وبی ثبات
ومجهول وبی فرهنگ وبدصنعت وکذاب وفال کوی
وصیاد وپیک وجاسوس وقواده وآب کار وچاه
کن وبی زحمت در حق اقربا ومادران وخواهران
ودون همت وبیمارناک وکم معیشت **واگر
زحل با او بود** یا بدو ناظر مولود مزارع بود ودشت
بان وحمامدار وسقا وحکیم وطبیب ودارو فروش
وبنا واگر زحل بدحال بود مولود کریه المنظر باشد
وتاریک دل وکارهای خسیسانه کند وکم خرد باشد

وطبیب

وطبیب وحکیم راه نشین بود **واگر مشتری با قمر بود**
یا ناظر بدو نایب قاضی بود یا وزیر وحاکم وکارکن
علما باشد ورسول بزرگان وکارساز خلایق با امانت
ودیانت ومعلم شود وطبیب ومعالج وزیرک باشد
ومشفق براقربا ودوستی کننده باشد با بزرگان
واهل خیر وتوانگران واگر مشتری بدحال بود خادم
مسجد شود وخانقاه وکارکن علما وصلحا وتزویر
کننده باشد وسالوس **واگر مریخ** با او بود یا ناظر
بدو مولود لشکری یا پیشرو سپاه شود یا جاسوس
ورسول لشکر وسلاح ساز وسازندهٔ نیزه وتیر بود
وانواع جوشنها وسلاحها سازد وسوار جلد بود
وبدرقهٔ کاروان یا راه بانان وزیرک بود وحیلت
ساز وعلم فریب واگر مریخ بدحال بود مولود چهار
پایان دارد ویا دزدان درآمیزد وخیانت کند
وشت گرد مسافران وتجار بود وگرمابه بان باشد
یا طباخ یا آهنگر یا قصاب باشد ومانند این
واگر زهره با او بود یا ناظر بدو مولود امیر مطربان شود
یا سازندهٔ سازهای طرب ودانندهٔ علم موسیقی
ورقاص بود یا وسامات وعطاری کند یا مشاطگی
ومقبول بود ودرکار باغ وبستان بشناسد واگر
زهره بدحال بود دستکرد مطربان شود ورسول وکارکن
ایشان یا جولاه یا حلاج یا حصیرباف باشد یا ریاحین
فروشد والات زینت زنان سازد **واگر عطارد با او بود**

یا ناظر بود مولود دبیر شود یا عدل وقبالها وخطها نویسند
یا نایب دیوان یا مهتر صناعت وران بود بزرگتر
عوام از اهل ازار وکاغذگری کند یا نقاشی جامه
وکتاب ودیوار شود ودر علم خط ونقطه ودایره
ومساحت بداند وباشد که دلال ضیاع شود واگر
عطارد بد حال بود مولود رسن تاب بود وجولاه
وکارز یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر بافد
یا از نی چیزها سازد یا خراط یا نجار باشد اما
از مستولیان هر کدام در عقدهٔ رأس بود قوة
وسعادة اورا زیاده کند ودر مدلول بیفزاید واگر
در عقدهٔ ذنب بود سعادة وقوة اورا کم کند ومدلولی
اورا ناقص کرداند اما این احکام مستولیان در اوتاد
ومایل تفاوت بسیار کند ومواضع هر یک ونظر
قبول ورد ومودت وعداوت چون نمودیم احکام
هر یک در قوة وضعف در وقت امتزاج نیک
احتیاط کند وغافل نباشد از انچه بارها یاد کرده ایم
وشرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود
نمرهٔ سیم در احکام کلیات طالع باید دانستن
اگر درجهٔ طالع ومستولی بر وی وصاحب طالع
وارباب مثلثات وی ونیرین واوتاد وسهم السعادة
وصاحب وی قوی حال بوند ونحوس از ایشان
ساقط مولود در بیشتر اوقات تن درست بود
وسلامت وقوی حال ومتنعم واسوده ومحترم

وتوانگر

وتوانگر ومقبول خلایق اما اگر دلایل ضدان باشد
حکم برضد افتد واگر بعضی ازین دلایل قوی وبعضی
ضعیف باشند حکم بر حسب ان کنند واگر صاحب
طالع با قمر یا یکی ازین دو از سعدی باز گردد وبسعدی
پیوندد مولود از اول عمر تا آخر خوش گذارند از آن
جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است
واتصال بدیگری دلیل اواخر عمر وهر مزاج که میان
انصراف واتصال افتد دلیل اواسط عمر است
واگر صاحب طالع یا قمر از نحسی منصرف شود وبنحسی
دیگر متصل گردد اواخر عمرش نیک نباشد واگر از نحس منصرف
شود وبسعد متصل شود اواخر عمرش خوشتر باشد
واین حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع نگاه باید
داشتن واعتبار کردن نظرها را در مودت وعداوت
وقبول ورد **نمرهٔ چهارم** بطلیموس می گوید که سعادت
بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابت در عظم اول
یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد یا درجهٔ عاشر
یا درجهٔ حادی عشر یا درجهٔ نیرین یا درجهٔ سهم السعادة
لکن عاقبت آن بد بود خاصه که کوکب نحس بود اما
از بودن کواکب ثابته برین درجات درجهٔ طلوع
آدمی خواهیم اگر عرض دارد واز بودن او بر درجهٔ عاشر
درجهٔ قمر وی تا جرم وی بود که اگر چنین فهم کنند که
درجهٔ تقویم باید که باشد آن خطا بود **نمرهٔ پنجم** اگر
طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او یا موافق

جز قران با مثلثات او و مولود بسعادتهای بزرگ
برسد از مزاج ان قران وان دولت وان ملت
و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود
از قبیلهٔ ان قوم بود ثمرهٔ ششم اگر درجهٔ طالع
مولودی درجهٔ شمس افتد بروز از طالع ملتی
یا دولتی یا موافق درجهٔ قمر افتد بشب از ان
دولت و ملت یا موافق درجهٔ سهم السعادة
او و مولود سعادتهای قوی یابد مناسب ان دولت
و ملت ثمرهٔ هفتم اگر طالع مولودی اتفاق افتد
در سال قران و دلایل اورا اندک قوة بود مولود
سعادتهای بزرگ یابد و عطایاء قوی از مزاج
ان قران و معاونت وی اما اگر قوتهاء دلایل
بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد
دران قران وان دولت پس از دوازده خانه
مولود ان برج و دلایل او که قوة داشته باشند
سعادت و دولت مولود از ان خانه ظاهر شود
بر طبیعت ان کوکب دلیل وان عطیت متناسب
حال ان قران باشد و حکم مولود زمان همین
باشد اما سعادة مناسب حال زمان باشد
اما اگر این اتفاق در سال قران نحسین افتد حکم
برضد افتد خاصه که قمر در سرطان بود و هر چند دلایل
طالع مولود قوی بوند عطیت نیکو نیابد که مزاج
قران نحس مانع شود و نکند قوتهاء دلایل

اورا

اورا پس یکی از اسباب نحست که مولودی را طالع
ضعیف افتاده بود واو نیکو حال و با دولت باشد
و بعضی از منجمان ندانند که از کجا و بچه دلیلست اما اگر
طالع قوی افتاده بود و مولود را بد حال بیند چون در
مثال قران نحسین رانده بود هم ندانند که از کجاست
و بچه دلیلست ثمرهٔ هشتم اگر درجهٔ طالع مولودی
موافق درجهٔ سعدی افتد از طالع قران یا برج قران
یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجهٔ عاشر او
موافق ان سعد افتد مولود ان طبیعت از سعد
عطیتهاء نیکو یابد از دولت ان صاحب دولت
و اگر بجای سعد نحس باشد حکم برعکس افتد ثمرهٔ نهم
اگر در طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتهاء
عظیم برسد و قوتهاء خارجی و داخلی او بکمال باشد
و هر چند کوکب بیشتر بوند حال قوی تر باشد و صفات
حمیدهٔ او بر طبیعت کوکب سعد بوده با کوکب مقبول
در طالع و صفات ذمیمهٔ او بر مزاج کواکب نحس بود
با کواکب نامقبول اما در هر خانهٔ که کواکب در روی
جمع آیند از دوازده خانهٔ طالع مردم بمولود رغبت
جهت طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب قوی تر بود
و مقبول رغبت کنند کان از منسوبات او باشند
مثلا اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول
باشد و مسعود مردمان دبیر و حکما و فصحا و انچه بعطارد
منسوب اند بیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب غفل

وهنر وکیاست وفراست وعلوم او وامثال این اما اکر
دربیت المال اجتماع افتد وعطارد قوی حال باشند مردمان
با بزرکان وصناعان ونایبان ووکیلان بزرکان وبیاعان
بیش او بسیار بیایند وبروند جهت داد وستد ومعاملات
وبیع وشری ومانند این قیاس همین است بروج دیکررا
وبروج اتشی وبادی وخاکی وآبی رانیکو اعتبار کنند
اما اکر طالع قران مشتری وزحل اتفاق افتد که افتاب
ومریخ وعطارد وزهره باشند ومقبول بود مولود
دعوبهاء بزرک کند وچه عجب که دعوی نبوت دارد خاصه
که صاحب نهم عطارد بود یا یکی ازان کواکب که درطالع
آید باطالع یکی ازخانها، علویین باشند انکاه دعوی او
بجای خود بود یادعوی ولایت کند پس اکر مریخ مقبول
بود حربها قایم کردد وسخت حمایت واکر مشتری وزهره
ومریخ نیکوحال باشند حصول دولت او باسان ترین
وجوه باشد وبیشتر ازاقلیم عالم منقاد او شوند واکر
مریخ نامقبول بود دزدیها کند وخیانت وجایهای
بسیار خراب کردد وحرب ومقاتله افتد **ثمرهٔ دهم**
اکر افتاب بروز درطالع بود مولود حاکم وملک
ولایت شود خاصه که مقبول بود وصاعد درفلک
خود وصورة مولود باهیبت بود اما اکر قمر بشب در
طالع بود واکر صاعد بود ودرعرض شمالی وزاید النور
صورة مولود یاسر او منحرف بود وباشد که حاکم یا ملک
دار یا نایب شود وحکم دران شهر کند ونیابت راند که
بموضع

۱۲۲ بموضع افتاب با قمر منسوب باشد اما اکر افتاب بروز
درعاشر سهم السعادة افتد وبطالع یا صاحب او ناظر
بود ومقبول باشد مولود حاکم کردد بحسب موضع ونظر
واکر طالع شبی بود وقمر درعاشر سهم السعادة باشد
حکم همین بود واکر چنین اتفاق با سهم الغیب افتد مولود
حاکم کردد اما بسبب کرامت وسخنان غیبی وفراست
وکیاست **ثمرهٔ یازدهم** اکر درطالع مولودی مریخ بر
درجهٔ طالع افتد یا نزدیک بدو برسر وروی مولود زخم
دن نهابود یا بردندان او ومولود مشهور بود خصومت
کننده وغلبه جوید وصورة او بترکان ماند ومردانه باشد
وحمیت دارد ودرعلم سلاح نیکو داند واکر نامقبول بود
ترسنده باشد وکم وفا وفتنه انکیز ودرهرخانه که باشد
ازصورة طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده باشد
وفسق وفجور کننده اما اکر زحل درطالع بود بر روی
مولود خالها بود وعلامتها وپیوسته ترش روی بود
واندوهکین وزشت صورة خاصه که نامقبول بود اما
اکر عرض کوکبی درطالع بود شمالی بود مولود فربه اندام
بود واکر جنوبی باشد لاغر اندام بود **ثمرهٔ دوازدهم**
اکر درطالع مولود سعدان بدحال وساقط باشند و
نحسان نامقبول مولود احمق باشد واکر کوکب دربروج
بهیمی بود قوی تر باشد ومولود خسیس بود وجاهل
ثمرهٔ سیزدهم چون درطالع دلایل نبوت قایم کردند
اکر سفلیان قوی حال بوند وقمر نیک بقوة بود مولود دعوی

نبوت درکودکی وجوانی کنند و اگر آفتاب قوی حال بود
و علویان مقوی او دعوی درس موقوف کنند و
کهولیت یا در پیری و قبولیت او از قبولیت دلایل
باشند و پاکی و لبس و خوی او از زهره و طاعت
و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرة او از مریخ
و صفت و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و
صلابت و سیاست او از آفتاب و نکبت و شدة
و ظلم او از زحل و قواعد و تدبیر او از عطارد و مدة
دولت او از علویین و حکم رأس و ذنب بما نسبت
که گفته شده است اما قران بوقتی اتفاق افتد که نقل دوری
بود بدوری یا فصلی بفصلی از اداوار دولت آن مولود
بکمال رسد و بیشتر از آبا و اجداد عالم صیت او گیرند و حکم
او روان باشد نسبت بدلایل قران و مدبران دور
یا فصل ثمرهٔ چهاردهم اگر مولود را مشتری در طالع
بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت
گذار و خوش صورة و اگر صاحب طالع بدو ناظر
باشد حال قوی تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر
مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری
راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد
ساقط بود و مردم دار نبود و هو اعلم ثمرهٔ پانزدهم
اگر زهره در طالع بود مولود ملبس باشد و پاکیزه خورنده
و خوب صورت و نرم اندام خاصه که بر درجهٔ طالع بود
و راغب باشد بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان

بدور رغـ

١٢٦

بدو رغبت نمایند و در دین اسلام با اعتقاد بود و داننده
موسیقی بود خاصه که در خانهای خود باشند یا خانهای
مشتری و اگر در خانهای زحل بود دانندهٔ موسیقی بود و
زنندهٔ ساز و در دلو قوی تر باشد خاصه دلو خانهٔ پنجم
یا نهم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد
و در خانهای مریخ غالب تر بود بهزل و مزاح و بازی و
طرب و خوش صورة بود و در خانهای عطارد طلب
کودکان دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق مشرح
گفته ایم و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود کار قوی تر
شود و مشهور گردد در روش خود ثمرهٔ شانزدهم اگر
عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که
مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان بود و بی ثبات
و وعده دهنده خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهای
زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود
یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بدحال بود مولود فال
گوی بود و زراق بود و راه نشین و اگر عطارد در خانهای
مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت
نمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ
بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود
شاعر شود و کاهن یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او
بود یا ناظر بدو امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود
مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی
تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول

باشد وظریف وخوش سخن بود واگر عطارد راجع بود
رای گردان باشد وستیزه کار واگر در خانهٔ خود بود خاصه
سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر و عالم
و عاقل و مصنّف در هر علمی که افتد و صاحب رای بود
در سنده بغور هر چیز باشد و دانندهٔ علوم دقیق و معقولات
و با تدبیر و ساکن نباشد واگر در جوزا بود خط و بلاغت
و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیق نیکو داند
و در فلسفه و هندسه مصنّف شود واگر در سرطان
بود دلیل قوة عقل معاش او باشد و صاحب رای بود
در امور دنیاوی واگر قمر با او بود یا ناظر بود و متحرک باشد
و حاضر جواب و عاقل و عالم واگر در اسد بود تند بود
و تیز و با غیرت و ممسک واگر آفتاب با او بود حاکم
ولایت گردد و ملک و صاحب رای بود و سیاست
کننده واگر راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار
و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس
باشد مولود لنگ گردد خاصه در خانهای مریخ یا مشتری
یا زحل بود یا عیبی در اعضاء او پدید آید پس اگر
بزحل منحوس بود یا در خانهٔ او سبب لنگی و عیب
او از دواب بود یا افتادن از جایها و بیماریها واگر
مشتری بود سبب لنگی و عیب او آماسها بود و حرارت
و رطوبت واگر مریخ بود سبب لنگی و عیب او
ریشها بود یا آهن یا آتش واگر عطارد از طالع
ساقط بود یا در برج بهیمی و برج لنگ بود مولود

بخی

سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش خلل باشد واگر
در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش
بیرون جهد اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید بعطارد
پیوندد و عطارد بزحل منحوس بود مولود سخن نیکو نگوید
واگر در برجها لنگ باشد بدتر بود واگر طالع بود و
طالع عقرب یا حوت یا دلو و زحل منحوس و عطارد
ساقط یا منحوس بزحل مولود در ماند بسخن گفتن اما
اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب بد در ناظر
نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی
دیگر بود حکم همین است ولیکن ضعیف تر باشد
و هر کوکب که در طالع بود اگر راجع باشد مولود رای
گردان بود و تدبیر او صواب نبود واگر مستولی بر طالع
که ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع
شود حکم همین شود خاصه که نحس بود اما بودن
راس در طالع دلیل اجابت دعاء او بود و طلب زهد
و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن ذات
و صفات باری تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان
غیبی خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامتی
مولود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد
و مولود بیمارناک بود و زرد چهره و با عیب و بدزبان
و بدبان گوی و دروغ زن و بر اعضاء او یا بر چشم او
خلل باشد **شعبهٔ هفتم** در احکام خانهٔ دوم از
طالع بشش اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات او**

دلایل او همین خانه است و مستولی بروی و سهم
المال و سهم السعادة و صاحب هر دو و مشتری
و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر
این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور
و بهمدیگر ناظر و بطالع و بصاحب طالع ناظر مولود
توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت و راحت
خاصه که دلایل در اوتاد بوند یا در مایل الاوتاد و از مال
و معاش برخورداری یابد و یاری گران مطیع او
باشند و در معاونت او روز بروز بیفزاید و اگر
احوال دلایل برخلاف این باشد حکم برعکس بود اما
سعادة این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال
و صاحب وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعاده
دلیل بسیاری و برخورداری بود و مشتری دلیل توانگری
بود بآسانی و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات
توانگری و درویشی و اگر کوکبی در اینجا بود حکم بر حال
او باشد و بودن در اوتاد دلیل بسیاری مال بود
و باقی ماندن او و در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل دلیل
فقر بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض باشد
ثمرهٔ دوم در حکم خوبات اگر صاحب دوم در طالع بود
مولود را مال و معاش بی رنج و مشقت حاصل آید
و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نا مقبول بود
زود از دست او بیرون رود خاصه که راجع باشد
و اگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت بدست آرد

وازخوارمندی

۱۲۵ و از خوارمندی و کارها بد و از دروغ و اگر برج
ثابت بود ممسک باشد و اگر ذو جسدین بود معامله
کننده باشد و کرم او کدخدایانه باشد و خرج باندازهٔ
حاجت کند و اگر برج منقلب بود در خرج اسراف کند
و تلف کننده باشد و اگر صاحب طالع در دوم بود
مولود پیوسته در طلب مال بود و کاتب باشد و مال
و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب
طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود مال و معاش
او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود برنج و سختی
و خیانت و اگر کوکبی که در طالع یا صاحب طالع نور
بهر کوکب که دهد کرم مولود با آن قوم بود که بدان
کوکب منسوب بود و از وجه عام و از وجه خاص و اگر
بکوکبی نگرد که در غاشر بود مولود جوانمرد باشد و معروف
در توانگری و در رابع ضد این بود ثمرهٔ سیم بودن
زحل درین خانه مولود ممسک باشد و بدخواه و کسب
او از کارهای سخت باشد و دون و آزو طماع بود و از آنچه
طمع دارد تا نومید نگردد حاصل نیاید بوقتی که حاصل
آمده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این
بیت و دیگر کواکب بزحل در کسب مال و آسانی آن
در افزاید و در یاری گران همچنین و حکم آن مناسب
کواکب باشد و اگر بنظر عداوت نگرند حکم بر فقر و سختی
بود و رسیدن روزمره ثمرهٔ چهارم بودن مشتری
درین خانه مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد

و مال حلال حاصل آرد و کرم و بجای خود بود و در وقت
باشد و اگر مشتری با سهم السعادة بود حال قوی تر باشد
و اگر نیّری بدو ناظر بود مؤکدتر باشد خاصه که نظر مودة
بود و قبول باشد پس مال او از پادشاه و بزرگان
حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد و اگر میان مشتری
و صاحب طالع و با صاحب این خانه نظر مودت بود
مولود توانگر بود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال
او تلف شود و اگر بیشتر کواکب بمشتری ناظر باشند
مال او از هر نوع بدست آید و اگر عطارد بمشتری ناظر بود
کسب او از بازرگانی باشد و دبیری با نیابت یا وکالت
و اگر مریخ بدو ناظر بود از امارت و غارت بود و احتساب
و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بدحال بوند
و نامقبول مال او از دزدی بود و خیانت در صورة
امانت **نمره پنجم** بودن مریخ درین خانه مولود کرم
بود بروی مردم و یا دانسته کند و نادانسته کند و اگر
میان او و صاحب طالع با صاحب این خانه نظر مودة
بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود
کسب او بزحمت بود و اگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست
آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال بود مال او از امارت بود
یا از امرا و بزرگان و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو
ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال از دیوان بدست آرد
و با سلاح فروشی یا ساختن سلاح و حرب و با محافظت

همه چیزها

همه چیزها و اگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان تر بدست آید
و کم تهمت باشد و اگر آفتاب ناظر بود از کدر پادشاه
حاصل آید و باشد که دزد از و ببرد خاصه که نظر نحس بود
و اگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان بدست آرد و اگر
سفلیان نگرند از فرودستان بدست آورد **نمره
ششم** اگر آفتاب درین خانه بود بصاحب طالع
مولود توانگر شود نقره جمع آرد و کریم بود و عالی همت
و سخت کوشش در کسب مال و فراخ روزی باشد
و مال از حکومت بود یا کارهای که بجواهر تعلق دارد
یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد و پادشاه
یا بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این
خانه نظر مودت باشد مال بی زحمت طلب حاصل آید
و اگر نظر عداوت بود توانگر شود اما بسختی و اگر زحل
بدو ناظر بود مال او از ضمان داری بود و از سروری قومی
و اگر بدحال بوند مال او از ریاست ده بود و دهقانی
و اگر مشتری بدو ناظر بود مال از امانت حاصل کند
و خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از مدرسی حاصل
کند و معلمی و دبیری و ساعی و نیابت و تجارت و اگر
زهره با او بود مال او از پیرایه سازی بدست آید یا نسج
بافی یا عطر فروشی و خاتونان یا خادمان یا طرب و اگر
قمر بدو ناظر بود مال او از نیابت بود و رسالت و رسول
داری و از فرستادن کسان بتجارت و از کاروان سالاری
و مهتری عوام اما بودن رأس درین خانه دلیل توانگری

وحلال خوردن بود و حکم ذنب خلاف این باشد اما
قوه رب مثلثهٔ اول این خانه دلیل توانگری مولود
بود در اوایل عمر و قوه رب مثلثهٔ دوم دلیل توانگری
بود در اوسط و قوه رب مثلثهٔ سیم دلیل توانگری
در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد بمودت
و باقوة بود از اول تا آخر عمر توانگر باشند و اگر بر خلاف
این بود حکم بر ضد باشد **شعبهٔ هشتم**
در احکام خانهٔ سیم از طالع چهار اثمار
ثمرهٔ اول در احکام کلیات دلیلهای او همین خانه است
وصاحب او و مستولی بروی و سهم الاقربا و صاحب او
و زحل و قمر و زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب
مثلثات او پس اگر این دلایل مسعود بوند با مشتری
این دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران
و اقربا و اگر بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل
سازکاری بود میان ایشان و افزونی محبت و طلب یکدیگر
و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل در اوتاد
بوند دلیل سعادت و کثرة خواهران و برادران باشد
اما اگر دلایل منحوس بوند و میان ایشان نظرهای
عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود و بودن خصومتها
در میان و اگر میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت
بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود بر ایشان
مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد و ناسازکاری
و اگر در خانهای ساقط بوند با هم دیگر نیامیزند و دور افتند اما

بودن صاحب طالع درین خانه مولود مطیع ایشان بود و اگر
درین خانه مقبول نبود مطیع ایشان بضرورت بود و با رنج
و اگر صاحب این بیت در طالع بود خویشان منقاد او
باشند و اگر نامقبول باشد بجبر و اکراه باشند و اگر میان
صاحب طالع بود و زحل بود بنظر مودت مولود با خویشان
بزرگ نزد دوست بود و از هم دیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت
بود حکم بر ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا بزهره
بود بمودت محبت باشد با برادران و خواهران خورد تر و در
میان خیرات بود و نظر عداوت ضد این باشد و اگر این
دلایل در اوتاد افتاده باشند و آن برجها مذکر بوند
و دلایل همچنین مولود را برادران دیگر شوند و اگر مؤنث
بوند خواهران شوند **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات**
بودن یکی از دو نحس بر مرکز این خانه یا نزدیک بمرکز
دلیل موت و مشقت خویشان باشد خاصه که بدحال بوند
و اگر این خانه وبال یا هبوط او بوند زحمت و مشقت
زیاده برسد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین باشد
ثمرهٔ سیم بودن مشتری درین خانه دلیل سعادة خویشان
بود و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و تن درستی
و صلاح و عفت هر یک و نیکی انتقالات مولود باطراف
و متعبد بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود حال
قوی تر بود و اگر قمر و زهره بمشتری نگرند احوال خویشان
خورد نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار کند
و در مساحت با موسیقی بداند و اگر آفتاب بمشتری ناظر

باشد یا زحل احوال خویشان بزرگتر نیکوتر باشد
نمرهٔ چهارم بودن عطارد درین خانه دلیل رای و تدبیر
خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت
کند و معلم شود بر خویشان اما بودن رأس درین خانه
دلیل کثرت برادران و خواهران بود و صلاح حال ایشان
و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب مثلثات
چنانست که گفته شده است هر کدام قوی‌تر بود احوال
خویشان دران وقت نیکوتر باشد **شعبهٔ نهم**
در احکام خانهٔ چهارم پنج انماط **نمرهٔ اول در احکام
کلیات او** دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی او
و سهم آبا و صاحب وی و امهات و صاحب وی و آفتاب
و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات
او پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان
و بهمدیگر ناظر بوند و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال
پدر مولود باشد و مادر او و سلامتی هر یک و توانگری
و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازکاری
هر دو با همدیگر و شفقت بردن و اگر دلایل در اوتاد بوند
زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند
و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی
و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل
بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود تربیت تمام
یابد از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع
و عقار خیرات یابد و اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین

خانه نظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین باشد
از قبل مولود و مولود نیکوخواه ایشان باشد و اگر نظر
عداوت بود باکراه خدمت ایشان کند یا التفات
ننماید و بی رحمی کند و از ایشان تربیت نیابد و اگر
دلایل از همدیگر ساقط باشند جدایی افتد میان
مولود و والدین اما اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد
و بدحال بود دلیل موت پدران باشد اگر برج مذکر
بود و اگر برج مؤنث باشد دلیل موت مادران
و حکم ذنب همین باشد و اگر زحل بود دلیل مشقت
ایشان بود و رنج و بیماریها و اگر مستولی بود دلیل
کشت و زرع و عمارات نیکو **نمرهٔ دوم در احکام
جزویات** بودن مشتری درین خانه دلیل عمارتهای
خوش بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری
مادران و پدران باشد و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان
و سعادت حال مولود از روی ایشان و یافتن تربیت
و خیرات از املاک و نیکی عواقب امور اگر صاحب
طالع بدو ناظر باشد آبادانی بدل خوشی کند و موافقت
بود میان مولود و پدران و اگر نظر عداوت بود نیکی
کمتر باشد و اگر مشتری مقبول باشد و آفتاب بدو
ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد و طول
عمر پدران و توانگری هر یک **نمرهٔ سیم** بودن آفتاب
درین خانه دلیل جاه و رفعت پدران بود و نیکی حال
مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک و سعادت

عواقب اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر
بنظر قبول مولود در مقام پادشاه و اکابر نشیند
و چون این خانهٔ سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود
کار او قوی تر گردد ثمرهٔ چهارم بودن زهره درین
خانه دلیل فرح و مناکحت پدر باشد خاصه که با آفتاب
بود یا با زحل و آن نیز بود که موافقت میان والدین
زیاده شود خاصه که قمر درین میان بود و دلیل سعادة
یافتن مولود از پدر و مادر و از ارتفاعات و اگر زهره
و زحل درین خانه محترق شوند موت پدر و مادر باشد
خاصه که قمر بشمس یا زحل بدحال بود و اگر زهره بد
حال بود مادر مولود هلاک گردد و اگر مریخ درین
خانه محترق شود پدر مولود را قتل رسد و املاک را
از آتش خوف بود و اگر صاحب طالع درین خانهٔ
منحوس بود مولود بجائی درماند ناکام و اگر خانهٔ
وبال یا هبوط او بود بسیار منحوس شود ثمرهٔ پنجم
بودن عطارد درین خانه مقبول و زهره با او یا ناظر
بدو مولود جایهاء منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
بیرون آرد خاصه که برج آبی بود و دلیل رای و تدبیر
پدران و مادران باشد و بیشتر اندیشهاء مولود در عاقبت
کارها باشد و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه
و کتبخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه و در
بزرگی عمارت بیش کند و جایهاء حصین سازد و اگر
مشتری بدو ناظر بود و بدحال باشد در مدرسه و مسجد

ساکن

ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه
و میان ترکان یا حمام ساکن شود یا جایی که آهن و آتش
باشد و اگر آفتاب با او بود در هواء زر یا جایهاء بزرگان
ساکن شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایهائی که آب
روان بود پس ازین کواکب هرکدام که قوی باشد
او را بجایهاء نیکو برد و هرکدام ضعیف باشد او را بجایهاء
ناستوده رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظرهاء
مودت و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود
بمودت آنچه مدرسه گفتیم سراء وزرا بود و جایهاء عالی
سازد و خوش و باقی را قیاس همچنین است چون
منسوبات هر یک در حال قوة و ضعف نموده ایم اما اگر
این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت باشد
و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد و اگر بادی
بود قصرها و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دکانهاء
طباخی سازد و اگر صاحب رابع در ربع زایل بود
مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن شود
که بدان ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در
خانهٔ سیم بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر
باشد و در آن شهر ساکن شود که بدان کوکب تعلق
دارد و موضع یعنی در چهارم او و اگر صاحب طالع درین
خانه بود مولود در وطن خود ساکن بود و اگر حرکت کند
مناسب قابل تدبیر او کند و اگر مقبول بود درین خانه
بدخوئی باشد اما بودن قمر با عطارد درین خانه مولود را

از مسکن بیرون بود و بدانجا رساند که منسوب صاحب
چهارم بود از جهات عالم و با انجا بود که صاحب طالع
بود یا بدانجا بود که صاحب نهم باید که قابل تدبیر قمر
باعطارد بود یعنی بمواضعی که منسوب بود بدین کوکب
از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و ازین دلایل
هرکدام با قوة تر بود خاصه در وقت تربیت ان کوکب
و اگر هر یکی بجهتی نسبت دارند مولود سفرهای بسیار
کند از دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شده است
که از درجهٔ طالع تا درجهٔ عاشر دلیل ایام طفولیت است
و از درجهٔ عاشر تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجهٔ
سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجهٔ رابع
تا طالع دلیل ایام پیری پس هرکدام ازین ارباع چهار
که نیرتر در وی بود با شعود و احوال مولود دران سن
قوی تر بود از طبیعت ان کوکب و موضع او اما اگر نیر اعظم
سفر قایم باشند مولود دران سن سفر بیش کند بدان
اقلیم و ناحیت و شهر که بدان کوکب منسوب بود و این
اصل را معتبر دانند که در وی تجربه بسیار رفته است
اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح
حال پدر و مادر و ذنب خلاف این نهند اما نظر صاحب
طالع برین مثلثه اول بمودت دلیل تربیت یافتن
مولود بود از پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه
تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس بود و اگر نظر
رب مثلثه ثانی بود این احوال در اوایل عمر بود و اگر رب

ثالث

ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر و قبولیت
شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم از طالع هشت اثمار
ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او هم این خانه است
و صاحب او و مشتری بروی و سهم الاولاد و صاحب
وی و افتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات وی
و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل یا بیشتر ازیشان
قوی حال بوند و یکدیگر ناظر بنظر مودت دلیل بودن
فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود
و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال دلایل ضد این باشد
حکم برعکس بود و اگر این دلایل در ربع مذکر و بروج
مذکر بوند فرزندان پسر باشند و مرد صفت خاصه
دلیل قوی تر مذکر بود و اگر برضد این بود دختران باشند
اما اگر سهم الاولاد در خطوط افتاب با افتاب یا سهم ناظر
بود فرزندان پسر باشند و مقبل خاصه در اوتاد بود
و اگر این حال با قمر باشد دختران باشند و با دولت
قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مؤنث و سعد
و نحس اما اگر خانهٔ پنجم برج بسیار فرزند بود و آن
مثلثهٔ آبی است فرزند بسیار شود و اگر برج عقیم بود
و آن اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما موانع فرزند
شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن
این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این
دلایل بصاحب پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتد
فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت و مریخ فرزند بود

واکر بدحال بود مریخ دلیل اسقاط وقتل باشند واکر
افتاب بدحال بود حکم او میانه باشد وعطارد واکر
نحس بود یکی از دو نحس کفعل او بر طبع ان نحس باشد
وذنب دلیل بر زیان رفتن فرزند باشد واکر
نحسان بنظر عداوت بسهم الولد نکرند حکم همین باشد
اما اکر صاحب طالع درین خانه بود بدر مطیع فرزندان
بود واکر نا مقبول باشد باکراه بود و عجز واکر صاحب
پنجم در طالع بود حکم همین بود واز طرف فرزندان
واکر میان دلایل پدر وفرزندان نظر مودة بود با همدیکر
سازکار باشند ومطیع واکر نظر عداوة بود خلاف
این باشد واکر از همدیکر ساقط بوند در میان فراق
افتد واز ان طرف افتد فراق که دلیل او در خانهاء
ساقط بود یا دلایل نحس باشند اما پیوستن صاحب
پنجم بصاحب هفتم یا بکوکبی که در وی بود دلیل بودن
از جفت واکر بصاحب ششم نکرد دلیل بودن فرزند بود
از کنیزک یا خدمتکار **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات**
اکر یکی از زهره یا مریخ بصاحب پنجم نکرد یا درین خانه
باشد یا با صاحب طالع ممازجت کند فرزند از معشوق
شود خاصه که ازین دلایل یکی صاحب یازدهم بود یا صاحب
یازدهم بدین دلایل ناظر باشند یا درین خانه واکر دلایل
فرزند میان طالع وعاشر بوند مولود را فرزند در خوردی
شود واکر میان عاشر وسابع بوند فرزند در سن وقوف
شود واکر میان سابع ورابع بود فرزند در کهولیت شود

واکرمیان

واکر میان رابع وطالع بوند در پیری شود ورواست که پسر
ودختر را نیز ازین ارباع استدلال کیرند واز بروج دلایل
وکواکب **ثمرهٔ سیم در طرب وعشق بازی**
اکر زهره درین خانه باشد ناظر بود یا بصاحب او مولود
بسیار طرب باشد وبا فرح وبازی وهزل وبا زینت
ومزاح کننده وعاشق شونده خاصه که عطارد و یا زهره
با نظر بود میان ایشان واکر مریخ بود فسق وفجور بسیار
کند وعشق بازی فاش کند ودلیرانه **ثمرهٔ چهارم**
اکر علویان درین خانه بوند یا ناظر بود یا بصاحب
این خانه طرب با بزرکان کند در سن پیری واکر سفلیان
بوند طرب با فرومایکان کند در سن جوانی واکر بعضی
علوی وبعضی سفلی بوند از جوانی تا پیری در طرب بود
خاصه که زهره درین میانه بود یا ناظر بدین دلایل **ثمرهٔ
پنجم** اکر مشتری درین خانه بود یا ناظر بود یا بصاحب
او مولود با اهل ادیان وعلما دوستی دارد واکر این
خانه از خانهاء زحل باشد با مشایخ ودرویشان
عشرتها کند وسماع ورقص دوست دارد ونظر باز باشد
وسوکند خورنده بود **ثمرهٔ ششم** نظر صاحب پنجم
ویازدهم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه
که نظر قبول باشد وتمتع نیکو باشد واکر زهره درین میان
بود قوی تر وخوش تر باشد واکر صاحب این خانه نور
بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند
وتمتع رسانند بمولود واو از هدایا روزی مند باشد

واگر صاحب طالع نور بد بود بد مولود عاشق شونده
و تمتع رساند بدان کسان نمرهٔ هفتم بودن قمر درین
خانه دلیل رسالت کند واگر قمر بمشتری نگرد بتوسط
کارها کند میان مردم براستی واگر عطارد درین میانه
باشد دلالی کند و خط نویسی و معاملتها واگر قمر و زهره
درین خانه بدحال باشند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل
نور ان صاحب طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور
کند مولود قوادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر
خاصه که نحس بود نمرهٔ هشتم حکم ارباب مثلثات
آنست که در خانهاء دیگر گفته ایم و از وفات تربیت نموده
واگر ارباب مثلثات این خانه ازین کواکب افتاده
باشند در مدلول زیاده کنند و اثر او در وقت تربیت
او ظاهرتر باشد اما بودن راس درین خانه دلیل کثرت
اولاد باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب خلاف این بود
و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت خیانت رود
والله اعلم شعبهٔ یازدهم در احکام خانهٔ ششم و پنج
اثمار نمرهٔ اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه را
و صاحب و مستولی وی و سهم المرض و صاحب وی و قمر
و ان کوکب که درین خانه بود و ارباب مثلثات او پس
اگر این دلایل یا بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال
و سهم ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود
باشد و پاک از عیبها واگر نحس و بدحال بوند حکم برضد باشد
اما اگر این دلایل بزحل نحس باشند بیماری از طبعت

زحل

١٢٧

زحل بود از انچه بدو منسوبست واگر بمریخ نحس باشند
بیماری از منسوبات مریخ بود واگر دلایل بموضع
بدحال بوند بیماری یا عیب دران عضوها ظاهر شود
که بدان برج نسبت دارد مثلا اگر دلایل در حمل بوند
یا در طالع آن اثر در سر و روی بود و اطراف ان و قیاس
بروج دیگر همین است واگر دلایل بیماری در برج
آتشی بوند سبب علت گرمی و خشکی شود و انچه
از مادهٔ صفرا تولد کند واگر در برج خاکی بوند از سردی
و خشکی بوند و مادهٔ سودا و در بروج بادی از گرمی و تری
بود و مادهٔ خون و در برج آبی از سردی و تری بود و مادهٔ
بلغم و اعتبار کنند مزاج دلایل را با مزاج بروج وقت
امتزاج در موافقت و مخالفت اما اگر صاحب طالع
درین خانه باشد مولود خود سبب بیماری و رنج
خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود واگر صاحب
ازین خانه در طالع باشد مولود بیشتر وقت تن درست
باشد و در پرهیز و نگاه داشتن خود بود واگر
میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی
مولود باشد واگر نظر عداوت بود مولود بیمار ناک
بود یا از سبب پرهیز بسیار خود بیمار کند و در زحمت
و رنج باشد واگر قمر در موضع نحسی بود یا ناظر بنحسی
مولود بیمار ناک باشد خاصه که در طالع یا درین خانه
بود واگر در نظر آفتاب یا نظر سعدی بود مولود پیوسته
بسلامت باشد نمرهٔ دوم در حکم جزو بابودن نحسان

درین خانه مولود یا بیمارناک بود یا عیب دار باشد
از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست
باشد پیوسته ولی عیب و اگر سعد در نظر مودة نحسی
افتد مولود با بیماری بود اما متنفر نباشد و کم رنج بود
و اگر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار
باشد نمرهٔ سیم اگر افتاب درین خانه بود با
کواکب سحابی و در درجهٔ طلوع او مولود نابینا شود
و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین بود
اما اینجا سبب درد چشم بود و داروها پس اگر
زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره
گشتن و فرود آمدن آب سیاه و کوب یافتن از چیزی
قوی و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم از آهن یا
آتش بود و رسیدن زخم ناگاه و داروهاء تیز اما اگر
افتاب درین خانه منکسف شود هم نابینا شدن باشد
خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف
نباشد رگها و آبله در چشم پدید آید و اگر شمس با راس
باشد رگها بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان
بود اما اگر کمتر از افتاب اما اگر قمر بقران زحل بود
مولود را چشم آب فرود آرد و اگر دران وقت
قمر ناقص النور بود نقصان بصر پدید آید یا سپیدی
در چشم یا پردهٔ و اگر بقران مریخ بود رگهاء سرخ
پدید آید چون سبل و ناخنه و جرب و عفونی و مانند
این و محتاج شود بدست کاری و آهن بچشم بردن

۱۹

۱۲۲

و اگر در عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر بود و زخم رسد
بر چشم او و باطل گردد و نظر افتاب با نحوس بود تاب
در چشم پدید آید یعنی احول شود خاصه که در بروج معوج
الطلوع و خاصه که طالع برج معوج الطلوع بود و آن از
اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر افتاب با نحوس
بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود چنانک تا چشم تنگ
نکند چیزی را نیکو نه بیند و اگر این دلایل بدحال بوند فساد
زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست و اگر این احوال
قمر را بود نقصان در چشم چپ بیشتر باشد نمرهٔ چهارم
اگر صاحب چهارم در خانهٔ ششم بود مولود خود را
در خدمت اندازد یا بندگی یا اسیر شود و اگر مقبول بود
بسعادتها برسد و الا رنج کشد پس اگر بمریخ نحس شود
اسیر گردد اگر بزحل نحس شود در بندگی و رنجها افتد اما اگر
این خانه تهی بود مولود کله بانی کند و اگر این از خانهاء
عطارد بود یا عطارد درین میانها افتاده باشد و نحس
بود بمریخ مولود بیطاری کند و اگر برج انسی بود و صاحب
طالع مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین خانه و این
یکی از خانهاء عطارد با مریخ بود مولود طبیب شود خاصه که
یکی ازین دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین
دلایل ناظر بود و باشد که دستکار یا جراح یا حجام شود اما
اگر درین وقت نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانهاء
زهره با عطارد یا زهره و عطارد با هم بوند و قمر ناظر خاصه
که زهره صاحب خانهٔ پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد

با قمر چنین بود مولود لحال کردد و سر بها سازد و باشد که
عطرها آمیزد با مشاطه بود **نمرهٔ پنجم در احوال بندگان**
قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب ششم بدو بمودت
و قوة سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد
و اگر این قوة از خانها نحسان بود بندگان او کارکن
و رنج کش باشند و اگر از سعدان بود بندگان با او
با عتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید
اما دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ
و بندگان سپید زهره و عطارد اما دلیل بندگان عطارد
و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورة
و سپید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانهٔ ششم
از خانها عطارد بود یا زهره کار قوی تر باشند و از بیع
و شری ایشان خیر و نفع حاصل بود خاصه که یکی ازین
دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر دارد بمودت
و حکم ستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود
و مریخ و زحل بندگان او کلان سال بوند خاصه که مغربی
باشند و اگر دلایل بندگان با مشتری در اوتاد بوند یا
ما یلی الاوتاد بندگانش بسیار بوند و معروف گردند و در
زایل و ساقط ضد این بود و اگر دلایل بندگان در برج
مذکر بوند و ربع مذکر غلامانش باشند خاصه که ششم
برج مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث بوند
کنیزکان دارد و اگر بعضی در برج و ربع مذکر و بعضی در
مونث بوند از هر دو نوع بندگان دارد خاصه که برج

ششم

ششم ذوجسدین باشد یا دلایل در برج ذوجسدین
باشد اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و با هم نظر
بعداوت کنند یا بدلایل بندگان راست کارکن او با وفا
باشند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند
بندگان او خرد سال بوند و خوش طبع و دلیل کثرت
او باد است و نظرها دلایل با هم خاصه بمودت پس
اگر این دلایل در خانها مریخ بوند و ناظر بزحل خاصه
بمقابله دلیل بردن خادمان بود و اگر دلایل در خانهاء
زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلایل
بمریخ نگرند و مریخ بدحال بود حکم همین باشد و اگر
دلایل در خانهاء عطارد یا زهره یا قمر بوند و بمریخ یا زحل
ناظر بمودت حکم همین باشد دلیل غلامان دست آموز
بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم
خدمتکار همین است اما اگر افتاب و اسد دلیل بندگان
بوند بندگان گردن کشی افتند و با کرو باشد که اصل
ایشان بزرگ بود یا باشد که بر مالک خود حاکم شوند
و حکم ارباب مثلثات آنست که گفته ایم بارها
و راس درین خانه دلیل تن درستی است و افزونی بندگان
و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشها و لاغری
و زردی و عیبها و ریختن موی و چیزی از انواع صرع
و گریختن و بد افتادن بنده و خدمتکار و الله تعالی اعلم
شعبهٔ دوازدهم در احکام خانهٔ هفتم شانزده
انمار **نمرهٔ اول در احکام کلیات او** و دلایل او همین خانه است

وصاحب وستولی او وسهم تزویج وصاحب وی
وزهره وقمر وارباب مثلثات او وکوکبی که درین
خانه باشند اما در طالع زنان آفتاب وزحل دلیل
باشند بجای زهره وقمر وسهم تزویج اما هر دو
صاحب وصاحب سهم پس اگر این دلایل قوی حال
باشند وبهم دیگر ناظر ومیان این دلایل ودلایل
طالع نظر باشد بمودت دلیل یافتن سعادت بود
از مناکحت وبرخورداری وبودن موافقت وخوشی
عیش واگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشند ومدة
صحبت مدیدتر ودلیل کثرت نکاح بود خاصه باکسان
معروف واز قبیلهٔ اکابر خاصه که دلایل در حظوظ
خود باشند وحکم شرکت همین بود واگر احوال دلایل
برخلاف این باشد حکم بر طرف ضد افتد اما اگر صاحب
هفتم یا مستولی بروی بدلایل طالع ناظر باشند یا رونده
بنظر زنان بمولود رغبت کنند واگر دلایل طالع رونده
بوند بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشند مولود
بزنان مایل بود وبنظرهاء مودت موافقت باشد در میان
وبنظرهاء عداوت مخالفت بود واگر دلایل زن در
طالع مرد افتند زنان مطیع وزیردست او بوند واگر
دلایل مرد در هفتم افتند مرد منقاد ومطیع زنان باشد
ودر خصومتها حکم همین بود ثمرهٔ دوم در حکم جزویات
اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر
برج افتاده بود ومغربی بود وزن نیز زشت صورة بود

واگر مشتری

واگر مشتری بود مولود زن میانه سال خواهد خاصه که
در میانه برج بود عفیفه باشد وشیرین صورة واگر
مریخ بود زن بی شرم بود وکم ستر وباترک باشد
ومحبوب صورت بود واگر در آخر برج بود یا مغربی
باشد زن پیر بود واگر زهره بود درین خانه زن جوان
خواهد خاصه که در اول برج بود وخوب صورت و
لطیف طبع وخوش حرکات واگر عطارد بود زن
بافرهنگ خواهد وکدبانو وزیرک وسخن گوی ودانا
واگر آفتاب بود زن سرکش افتد وحاکم ومتکبر ومسلط
یا متعلق بزرگان یا از اصل معروف ومهیب صورة
باشد واگر قمر بود زن از عوام الناس کند واگر دلایل
زن در برجهاء خوب صورة باشند زنان خوب صورة
خواهد خاصه که دلیل زهره بود اما هر کوکبی که دلیل
زن باشد چون مشتری بدو ناظر بود صالحه وعفیفه
بود واگر مریخ ناظر بود بی شرم وبی ستر باشد قیاس
کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلیل زن
در حظوظ خود بود زن از اصل بزرگان باشد در اوتاد
از معروفان ودر مایلی الاوتاد از مردم متوسط الحال
ودر زایل از مردم کم نام ومجهول وساقط ثمرهٔ سیم
اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که برج هفتم
منقلب باشد ودر مایلی الاوتاد کمتر خواهد خاصه که برج
هفتم ذو جسدین بود ودر زایل زن اندک خواهد یا نخواهد
که برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اوایل برج بوند زن

اندک خواهد و اگر در آواخر برج بوند زن بسیار کند اما
اگر درین خانه کواکب جمع آمده باشند زن بسیار خواهد
و اگر صاحب با مستولی این خانه یا کوکبی که درین خانه
افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشند زن بسیار کند
و حکم شرکت همین باشد **نمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم
محترق بود زن مولود بمیرد یا بیمارناک بود و اگر راجع
بود جدائی کند و بی وفا شود و اگر در مقام اول بود
شوی را نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کنند اگرچه
ناخواهان باشند خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر
نظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر منصرف باشد
جدائی کند حکم دلیل مرد همین باشد **نمرهٔ پنجم** اگر سعدی
درین خانه بود با واپل برج و مشرقی باشد و از نحسان
پاک زن او خردسال افتد ولی عیب خاصه که ان زهره
بود و خوش صورت باشد و اگر بجاء سعد نحس باشد
حکم برضد افتد خاصه که ان مریخ بود اما اگر صاحب
هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف شده
باشد و بصاحب طالع متصل شونده زن را شوهر
دیگر بوده باشد پس اگر کوکب سعد بوده باشد و اینک
بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن از هر دو شوهر
نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشد حکم برعکس افتد و اگر یکی
نحس و دیگری سعد بود حکم برحسب آن کنند **نمرهٔ
ششم** اگر میان زهره و صاحب طالع نظر باشد
و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ در میان افتاده باشد

خاصه که

خاصه که در طالع باشد مولود نیز شهوت بود و مولع
بزنان و عشق بازی و باشد که زن مطرب خواهد و اگر این
احوال زنا بود حکم همان باشد و اگر در برج هفتم بهیمی
بود و صاحب طالع در وی مولود با دواب جمع آید و اگر
بجای زهره عطارد بود مولود زرع در زمین لی برکند
و بود که زن از ان طرف بربان رفته بود و اگر زهره درین
خانه با زحل بود یا بزحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر مریخ
بود بدتر باشد و ظاهرتر و زن در حرام دلبر باشد **نمرهٔ
هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت
او عیب دارد یا بنده یا بنده زاده یا غریب باشد یا کسی
سفله خاصه که از خانهاء زحل بود یا مریخ یا عطارد و بد
حال باشد **نمرهٔ هشتم** اگر صاحب هفتم در نهم بود
یا صاحب طالع در نهم باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که
در هفتم بود بدو پیوندد جفت مولود غریب باشد
و اگر صاحب نهم در نهم و بصاحب هفتم ناظر بود یا
بکوکبی که در هفتم ~~ناظر~~ بود مولود در غربت زن خواهد و اگر
هفتم برج منقلب بود زن او متحرک بود و کم ثبات
نمرهٔ نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب
سیم ناظر بود صاحب سیم بطالع یا بصاحب طالع
ناظر بود مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را
زن دهند **نمرهٔ دهم** اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم
پیوندد یا بکوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم بصاحب
طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارهای

نکاح او سازند **ثمرهٔ یازدهم** این حکمها بر مردان و زنان
یکی باشد اما اگر احکام بر طالع زنان نهند سهم بیرون
آرند از زهره تا شمس و از طالع بیفکنند و دلیلهای
جهت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد
ثمرهٔ دوازدهم اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع
و استقبال افتاده بود مولود در جوانی زن خواهد و اگر
میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن کند
اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی
شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند
ثمرهٔ سیزدهم اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که
در وی باشد و صاحب طالع از وی منصرف شود ~~و بسعدی~~
و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری
خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شود زن
دوم افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب
طالع که از وی منصرف شود بسعد پیوندد از بد ~~خلاص~~
خلاص یابد و به نیک پیوندد و این اتصالات و انصرافات
نیز مودت و عداوت اثر کند اما دلایل حالات پیری
و جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع النور در هفتم دلیل
بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین
باشد خاصه که دلیل در بروج بسیار نکاح افتاده بود
ثمرهٔ چهاردهم اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد
و دلیلهای مردان فوق الارض باشند از طالع مولود
در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل تحت الارض باشند

مولود

مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل قوی تر مرد
زحل افتاده بود و او در اول برج و دلیل زن زهره باشد
و او نیز در اول برج و با همدیگر ناظر بوند قیاس طالع
زن همین باشد **ثمرهٔ پانزدهم در حکم ارباب مثلثات**
اگر رب مثلثهٔ این خانه نیکو افتاده باشد احوال مولود
از زنان در اوایل عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو
افتاده بود در میانهٔ عمر نیکوتر باشد و اگر رب
ثالث نیکو بود در آخر عمر نیکوتر بود و حکم نحوست را
قیاس همین است **ثمرهٔ شانزدهم در مخاصمات**
اگر صاحب و مستولی خانهٔ هفتم با صاحب و مستولی
طالع ناظر باشند بمودة مولود را خصومت کم افتد خاصه
که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار
افتد خاصه دلایل نحسان باشند پس هر کدام ازین
دلایل در حظوظ خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل
هفتم در طالع بوند یا در دوم طالع خصمان با مال و یاران
خصمان بدست مولود افتند و عاجز آیند اما اگر دلایل
طالع در هشتم یا هفتم افتند مولود بدست خصمان
افتد و مال و یاران او اما هر طرف که نحسان باشند
یا ناظر بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد
و هر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی
بود و حکم زن با شوهر همین باشد اما بودن رأس در این
خانه دلیل کثرت زنان و عفت ایشان و صبر خصمان و
ذنب دلیل قلت زنان بود و نامستوری و عیب ایشان

و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان و حکم حرب و لشکرها
همین باشد اما ظفر مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را
بود خاصه در حرب **شعبهٔ سیزدهم** در احکام خانهٔ
هشتم سیزده اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات او**
دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی
و سهم موت و صاحب وی و قابل تدبیر هر یک و مرکز
عاقبت و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این
دلایل یا بیشتر ایشان نیکو حال بوند و بهمدیگر ناظر
باشند و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد
یعنی بتمام عطیت کدخداء خود برسد و مولود همیشه
در امن و راحت و فراغت بود و بی نکبت زندگانی
کند و اگر این دلایل بنحسی منحوس باشند موت از
طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر آن نحس
زحل بود موت از بیماریهاء درازکش بود از آنچه
بزحل منسوبست و از شدت نیکی و اگر مریخ بود
مجاری های خونی بود و قتل و آنچه بمریخ منسوبست
و اگر آفتاب منحوس شوند موت از آن بیماریها باشد
که بآفتاب منسوبست و از پادشاه اما علتها در آن عضو
باشد که ببروج و کواکب منسوب باشد چنانکه شرح
داده ایم اما اگر سبب مرگ کواکب نحس باشند خاصه
که در مواضع نحس باشند مرگ مولود در صورت ناستوده
باشد و اگر سعدان بوند در صورت ستوده بود
ثمرهٔ دوم در احکام جزویات احتراق صاحب هشتم

بمرکز هشتم یا مرکز غارب یا بر درجهٔ طالع دلیل موت
باشد از مادهٔ حرارت یا از آتش یا گرما یا سموم و مانند
این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود
ثمرهٔ سیم صاحب طالع بقران مریخ یا صاحب
ثامن و سعدان ساقط از ایشان و ازین خانه دلیل
موت باشد یا آهن یا با آتش خاصه که برج آتشی باشد
ثمرهٔ چهارم اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم
نحس شود و سعدان ساقط باشند مولود بدست
خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب نحس و آن برج
ثمرهٔ پنجم مریخ چون با رأس الغول بود و تسییر درجهٔ
طالع با هیلاج یا کدخدا بقاطعهٔ رسیده بود خاصه
برأس الغول و این خانه طالع یا دوم طالع بود
و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت
زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب منحوس خاصه باحتراق
موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابلهٔ
آفتاب و بیت رابع خاکی بود موت از زیر ماندن
دیوار و خانه بود و اگر برج آبی بود و از آب در افتادن
موت رسد و اگر برج بادی بود از خنه کردن و گرفتن
دم او باشد و اگر زحل در وبال بود و با مریخ بنظر
عداوت باشد از ضرب و قتل موت رسد و اگر برج
آتشی بود موت از آتش رسد اما اگر این اسباب
حاضر نشوند و سعدی در طالع بود یا ناظر یا تسییر
او باشد یا تسییر دلایل عمر در حدود سعدان رسیده بوند

وطالع تحویل سال و برج انتها سعید بوند بسلامت بیرون
آید ازین همه فساد نمرهٔ ششم اگر صاحب و قمر
منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن بدحال بود
مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج ثامن اسد
یا جدی باشد نمرهٔ هفتم اگر قمر در دهم باشد و زحل
در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب
طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود و فتنه
و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد
یا در خانه عقرب نمرهٔ هشتم اگر طالع حمل باشد
و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود
خود را بدست هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب
بود با ذنب و زحل در سرطان و آفتاب در میزان مولود
در حرب و مبارزت کشته شود و اگر مریخ در میزان بود
بدست خصمان گرفتار شود و اگر مریخ تحت الشعاع بود
یا در عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد
نمرهٔ نهم اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز عاشر محترق
شود و زحل در ششم باشد و مریخ بر درجهٔ طالع مولود
خود را هلاک کند بسبب زنان و شهوت و خصمان
و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را مریخ در ثور
باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان را مریخ
در طالع و طالع حمل را زحل در طالع مولود بسبب
دردی هلاک شود نمرهٔ دهم اگر نحسی در دوم بود و بد
حال باشد و نحسی دیگر منحوس گردد و عطارد هم از نحسی

منحوس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی باشد و خانهٔ هشتم
و صاحب او بدحال موت مولود از دارو باشد خاصه که
طالع حمل بود یا میزان و اگر سعدی بدوم یا هشتم
ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که ان مشتری بود یا آفتاب
خاصه بنظر مودت نمرهٔ یازدهم اگر خانهٔ چهارم هبوط
صاحب هشتم بود و او دران خانه بزحل منحوس و صاحب
طالع محترق یا نحس شوند موت مولود در زندان بود و حبس
و اگر ان خانهٔ چهارم وبال صاحب هشتم بود و او بمریخ منحوس
و صاحب طالع بزحل منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت
یا بصاحب ثامن موت مولود از شکنجه باشد و ضرب
مؤلم اما دلایل موت از وجه کلیات رسیدن تسییرات
هیلاج است و کدخدا و اوتاد اربعه بمواضع مخوف در صورت
طالع از اصلی و فرعی و بکواکب ثابته که قاطع اند و آن
در عمل تسییرات نموده شود نمرهٔ دوازدهم در مکروهات
در مقدمه رفته است که اگر سعدی بر مواضع خوف مستولی
شود مکروه از کسانی رسد که توقع آن نباشد و اگر
نحسی مستولی شود از کسانی مکروه رسد که توقع
باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس
هر کوکب که درین خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه
رساند از کدر منسوبات خود مثلاً اگر صاحب هفتم
درین خانه افتد نکبت و مکروه از جفت و ضدان رسد
و اگر صاحب یازدهم درین خانه بود مکروه از دوستان
رسد و آنچه رسد مناسب طبع آن کوکب و موضع او را

نیز اثر باشند بحسب نظر و سعادت و نحوست و قبول و رد
اعتبار کنند. **ثمره سیزدهم در حکم میراث و مال بی رنج
و زحمت.** این خانه بیت المال از ازواج است و ضد آن
و شرکا و بیت المال آن موضع است که مسافر روی
بد انجا دارد. پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم
طالع بود یا بیوندد بصاحب دوم. مولود از مال زنان
و شریکان و خصمان یا روزی بود. و اگر صاحب
ثامن در رابع بود و بصاحب ثانی بیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران. و اگر از پنجم نور بصاحب
ثانی دهد از فرزند میراث گیرد. و اگر از هفتم بصاحب
رابع نکرد میراث از جفت گیرد یا شریک یا خصم. قیاس
بروج دیگر همین باشد. پس اگر نظرها سعد بود
باسانی رسد. و اگر نحس بود بدشواری. اما اجناس
میراث را از جوهر بروج طلبند. اگر دلایل در بروج
آتشی باشند میراث از انواع معادن بود. و اگر در
بروج خاکی بوند نباتی و ضیاع و عقار بود. و اگر در بروج
بادی بود از نوع برده و حیوان بود. و اگر در بروج آبی
بوند از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آب گیرها بود.
و اما اگر در بروج بهیمی بود از نوع بهایم بود. و آنچه در
منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را
با بروج امتزاج دهند و حکم اجناس از آن میان بیرون
آرند. اما راس دلیل بقا بود و کثرت میراث و ایمنی
و مال و میراث حلال. و ذنب خلاف او بود. **شعبه چهاردهم**

در احکام

در احکام خانه نهم پانزده ثمار. **ثمره اول در احکام
کلیات او.** دلایل او همین خانه است و صاحب و سهم
العلم و مستولی او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و
ارباب مثلثات و سهم السفر و صاحب او و کوکبی
که درین خانه بود. پس اگر این دلایل قوی حال باشند
و بهمدیگر ناظر دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع و بسیار خیر
و راغب بود مولود باموختن علوم و پاکی مذهب
و اعتقاد در دین و دیدن خوابهاء نیکو و راستی تعبیر
و بودن علم و عمل ستوده. و اگر احوال دلایل برخلاف
این بود حکم او برعکس باشد. و اگر صاحب این خانه
درین خانه بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد
دل. و اگر سعدی مسعود بود و مقبول ممتنع بسیار گردد
از سفر. و اگر در طالع بود حکم همین باشد. و آموختن علم
بروی آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد
که علوم او اغلب در سفر حاصل آید. و او بعلم و مذهب
شهرت تمام یابد. اما اگر صاحب طالع درین خانه
باشد مولود سفرها کند بی رضا و رنج و زحمت بیند
و در تحصیل علوم کاهل بود و رنجمند. و اگر نامقبول
بود بدتر باشد. و اگر مقبول بود و سفر دوست دارد
و باحاصل. و اگر سعدی بوی ناظر بود جهت کسان دیگر
سفرها کند و نفع بیند و باشد که او را تحصیل فرمایند.
اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم برخلاف افتد از نفع
مشقت و جاهل و بی حاصل ماند. اما اگر میان صاحب

طالع و صاحب این خانه اتصال بود سفرهای بسیار کند
و دور برود و نیکی یابد خاصه که نظر مودت بود و اگر این
هر دو دلیل در جهات شرقی باشند سفر او بجانب
مشرق بود خاصه که بروج مشرقی بوند و حکم سه جهت
دیگر همین است و اگر هر یکی در جهتی باشند از برج و
ربع سفر او در میان آن دو جهت شود و ازین هر دو
دلیل هرکدام مقبول بود سفر او بدان طرف شود و اگر
هر دو بقوت برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم
ارباع طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دو
دلیل موجب سفر بسیار باشد و سفرهاء دور
نمرهٔ دوم در احکام جزویات اگر صاحب این خانه
زحل بود یا او درین خانه باشد سفر مولود جهت جهارپا
داری بود خاصه که برج بهیمی باشد و اگر برج انسی بود
طلب علوم دارد از علوم دقیق و برده خرد و فروشد
و در دین مطعون صلب باشد و کم عبادت بود و خوابهاء
درشت بیند و در دین یهود بیامیزد نمرهٔ سیم
اگر مشتری درین خانه بود یا صاحب این خانه باشد
سفر مولود جهت بازرگانی بود و بارها بنفس خود
خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود بیع
و شرئ او در شیرینیها باشد و طعامها و اگر برج بهیمی بود
جهت دواب سفر کند چون گوسفند و آنچه غذا را شاید
و اگر برج انسی بود بیع و شرئ برده کند و لباسها
و در تحصیل علم جهد نماید و باورع بود و فقه و تفسیر بداند

و عابد و پاک باشد و سفر کعبهٔ شریف و مزارهاء متبرک برود
و خوابهاء راست بیند و بمذهب ستوده باشد
و با وفا بود و عالم و پاکیزه نمرهٔ جهارم اگر مریخ صاحب
این خانه بود یا درین خانه باشد مولود هنر کننده بود
براهها مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان
و ترکان سفر کند و اگر مقبول باشد امیر لشکر بود و سرور
قومی سلاح دار و اگر در برج بهیمی بود جهارپایان دارد
و اگر در برج آتشی بود و نامقبول دزد بود و راه دار و در علم
سلاح و سواری بداند و اگر برج آتشی بود نفاط و آتش کار
و بیشتر سفر او بسبب گریختن بود و در دین و مذهب
سست باشد و خوابهاء آشفته بیند نمرهٔ پنجم اگر
آفتاب درین خانه باشد مولود سفرها کند جهت ملوک
یا در صحبت ملوک و اکابر و بازرگانیها یا خیر کند
و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فرح
و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات
و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود
یا برج انسی و اگر نامقبول بود سفر در خدمتکاری با مردم
فرومایه و رنجمند باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب
ضعیف بود و خوابهاء نیک بیند و با دین نصاری در آمیزد
نمرهٔ ششم اگر زهره درین خانه بود یا صاحب این
خانه بود مولود سفرهاء خوش کند و در عشرت باشد
و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و بازرگانی او بیشتر
بانواع لباسها باشد یا عطر یا کنیزکان و بیاموزد علم

اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد باشند و اگر نامقبول بود
این صفتها در وی کمتر باشند و اگر برج انسی باشد بیاموزد
علم موسیقی یا دیبابافی یا عطاری و خوابها نیک بینند
ثمرهٔ هفتم اگر عطارد درین خانه بود یا صاحب این
خانه باشد مولود سفرهای بسیار کند با خیر و نفع و در
بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان
بود و اگر برج انسی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهاء
زحل بود قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد
و رسنده بود بغور معانی و مصنف شود در علمی که داند
و اعتقاد او روش حکما بود و اگر در خانهاء مشتری بود
دبیر گردد و منشی و عدل و نویسندهٔ خطها و کتاب فقه
و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانهاء مریخ بود سفرها
او با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان و راهداران
گردد و طرار و خیانت کننده و قمارباز باشد و اگر بد
حال بود تسخیر کند دیو و پری را و طلب سیمیا دارد
و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطار گردد و اگر در خانهاء
زهره بود سفرهای او بدلخوشی بود و طربها کند و بیاموزد
علم دین اسلام و خواندن شعر و با مقری شود و اگر در میزان
بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفرهاء نیکو کند
و با وزرا و اکابر و حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که
خوض کند بکمال رساند و امامت قوی کند و در معرفت
اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار باشند
و قوتهاء باطنی او بکمال باشد و اگر در جوزا بود از همه علوم

آگاه

آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم بود
و حاضرجواب و سفرها نیکو کند و اگر در خانهٔ قمر بود
سفر بسیار کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد
علم غواصی و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن
شرابها و زیرک بود در عقل معاش و اگر زحل منحوس
بود بنا شود یا مهرهاء گلین سازد یا اسیابان بود
یا کاریز بود و یا کوزه گری کند و اگر مریخ منحوس بود آبگینه
سازد و یا زنجیرها بافد و حمایل و دست بندها کند و اگر
در خانهٔ آفتاب بود جوهرشناس شود یا صراف یا درم
زن و یا سکه ساز و مانند این و همه احکام بحسب نظرهاء
سعد و نحس باشد ثمرهٔ هشتم اگر قمر درین خانه بود
یا صاحب این خانه باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه
رسالت و ایلچی و علم مساحت بیاموزد و جاسوسی
و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در ثبوت
کواکب مانند بود بعطارد اما بباید دانستن که صاحب
طالع بهر کوکب که متصل گردد درین خانه مولود رغبت
کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مودت
کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب
این خانه متصل بود بکوکبی که درین خانه باشد بنظر مودت
مولود آن علم که بدان کوکب منسوب بود بکمال رساند
و اگر نظر عداوت بود بیاموزد برنج و ناخوشی و معلوم
نکند و یا در کار نیارد ثمرهٔ نهم اگر صاحب این خانه در وی
بود و برت مثلثهٔ اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سفرها

کنند و در تحصیل باشند و اگر برب ثانی نظر کند در اواسط
عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث نظر کند
این احوال در آخر عمر ظاهر شود و بیماری و اندکی علم را
از قبول و رد دلیل دانند و برج انثی و نفع و ضرر از
نظر مودت و عداوت **نمرهٔ دهم** اگر صاحب این خانه
بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال و معاش
باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان
بود و طلب علم و اگر بصاحب چهارم نظر دارد جهت
املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد
جهت فرزند بود و عشق و رسالت و اگر بصاحب
ششم نظر دارد جهت بنده و بیماری بود و اگر بصاحب
هفتم نظر دارد جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب
دزدیده بود و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت
خوفی بود و میراث با مال زن و انباز و اگر بصاحب
دهم نظر دارد جهت عمل بود با کار سلطان و یا جهت
صناعتی یا بپیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم
نظر دارد جهت دوستان با طمع با مال سلطان و طلب
سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر دارد
جهت دشمنان بود و یا دواب یا قرض **نمرهٔ یازدهم**
اگر صاحب این خانه از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب
سابع متصل گردد اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب
رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر
صاحب رابع سعد بود و صاحب سابع نحس بود سکونت

بهتر بود از حرکت و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد بود
و اگر هر دو سعد باشند در سفر و حضر نیکی بینند اما اگر کوکبی
در هفتم و با او چنین حالات افتد حکم همین باشد
و اگر کوکب سعد بود مقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت
بهتر باشد اما صاحب این خانه بصاحب هر خانه که نظر
دارد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و اگر برج
چنانکه گفته شد **نمرهٔ دوازدهم** اگر صاحب این خانه
در رابع بود مولود سفر کند حکم صاحب طالع همین بود
و اگر صاحب نهم با قمر بتربیع مریخ بود و مریخ تحت
الشعاع یا تحت الارض بود مولود گریخته رود از کارهای
سلطانی با خیانت و اگر بتربیع زحل بود از بنده گریزد
و رنج روزگار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا
در خانهٔ هشتم یا صاحب هشتم را نحس کرده بود مولود
در غربت سختی کشد و در غربت میرد **نمرهٔ سیزدهم**
اما اگر کواکب درین خانه جمع آمده باشند مولود را
اسباب سفر بسیار بود و بجایهای دور برود بهر جهتی
و از هر علمی چیزی بیاموزد و زیرک باشد پس هر کدام
کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مایل
بود و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بوند و او درین خانه
باشد حکم همین بود و مولود از هر مذهبی چیزی
بداند اما در مذهب خود ثابت باشد **نمرهٔ چهاردهم**
اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب او بود یا کوکبی
که در وی بود مولود هیچ شهری قرار نگیرد خاصه که در برج

منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم
بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر او جهت زنان بود یا انبازان
یا با ایشان سفر کند و بصاحب هر خانه که ناظر بود از ان
قوم کسان با او بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن
شود و اگر نظرها مودت بود سفرها برضا بود و باخیر
و نظر عداوت خلاف این باشد **ثمرهٔ پانزدهم** سفر
مولود دران جهت بود بیشتر که بطالع و مثلثات
او منسوب باشد و یا دران جهت که صاحب نهم بود
یا قابل تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما ازین دلایل انکه قوی تر
بود مولود را دران جهت سفر باشد و ارباب طالع را نیز
حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل سفر در دو ربع زایل
باشند سفرها بسیار شود و اگر در ربع مایل بوند سفر
نشود و اگر شود اندک شود و یا نزدیک شود و ربع
زایل از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و در ربع
دیگر مایل اند اما حکم راس درین خانه مثل مشتری باشد
و مولود با طاعت بود و دعا بیاموزد و خوابها راست
بیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعاء او زود باجابت
رسد و ذنب خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی بود
درین خانه در مدلول او زیادة کند و ذنب کم کند
والله تعالی اعلم **شعبهٔ پانزدهم** در احکام خانهٔ دهم
هشت اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات او** دلیل
او همین خانه است و صاحب و زحل و مستولی بر وی
و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو و بروز

شمس

شمس و بیست قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل
و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر
این دلایل قوی حال بوند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت
بود و حرمت و جاه و رفعت و ثروت و ملک و حاکم
گردد بر سر قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود
و انچه بدین ماند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه
و صاحب وی و زهره و قمر و صاحب او دلیل مادر اند
پس اگر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر
مولود را حال نیکو بود و دولت او روز بروز زیادة
گردد مناسب حال او و اگر این دلایل با دلایل پدر
ناظر باشند بمودت میان ایشان موافقت زیاده
تر شود و سازکاری کنند با همدیگر و مولود تربیت
نیکو یابد و اگر نظر عداوت بود در خصومت و تشویش
باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان
طلاق و فراق افتد و ذکر این حال در خانهٔ چهارم
رفته است اما اگر دلایل این خانه بر خلاف ان
باشد که در پس رفت حکم این خانه بر ضد افتد اما اگر
صاحب طالع بدین دلایل نظر بود مودت این اسباب
حاصل اید باسان ترین وجهی و یا برخورداری باشد
و اگر نظر عداوت بود خلاف ان باشد یا خیری حاصل
اید برنج و مشقت ولی برخورداری بود اما اگر بعضی
دلایل نیکو حال بوند و امتزاج دهند پس هر کدام دلیل
که قوی تر بود سعادة از انجا رسد و از منسوبات

ان کوکب وهرکدام بدحال بوذ ازوی زحمت رسند **ثمرهٔ دوم**
در صناعات مولود اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بوند
مولود صناعتی کند که بسر وروی واطراف او تعلق دارذ
واگر در ثور افتاده بوند صناعتی کند که بگردن او وحوالی او
تعلق دارذ قیاس بروج دیگر همین است وپس صناعت
از طبیعت کوکب دلیل بوذ وموضع او پس اگر دلیل دران
برج که بود مقبول باشذ ومسعود بنظرهاء سعد مولود
صناعتهاء شریف کنذ وازدست او نیکو بیرون آیذ وقبول
یابذ واگر نامقبول بود ومنحوس بنظرهاء نحس صناعتهاءُ
خسیس کنذ وان ازدست او بی قیمت بیرون آیذ ومردود
بود پیش خلایق **مثلا** اگر آفتاب دلیل صناعت افتذ واو
در حمل بوذ مولود تاج سازد وکلاههای قیمتی واگر دلیل
زهره افتذ ودر حمل بود کلاه دوزی یا کحالی کنذ یا مزین
شود وآیینه دار بوذ مولود عمامها سازد وطاقیها دوزد
واگر قمر بود شانه سازذ یا سرخاب وسپیداب کنذ
وخضاب سازذ واگر زحل بود کلاه دوزد از نمد وپوست
بز وحیوانات واگر مشتری بود عمامهاء عالی سازد
وزیر دستارهاء فوطه وقیمتی واگر مریخ بود خود سازد
از آهن وچرم وروی بند وامثال این اما اگر زهره بمریخ
ناظر بوذ مولود آیینه داری کند ومشاطه شوذ واگر بزحل
نگرد مولود مقنعه سازد وانچه ازوی سروری پاک کنند
واگر زهره بمشتری نگرذ دستارها سازد از ابریشم وباجامه
وقصبها وقرینه اما اگر عطارد بزحل نگرذ مولود دستارهاءِ

صوف سازد وپشمینه واگر بمشتری نگرد صوفهاءِ قیمتی سازد
ودستارهاء فوطه وملون ونقابها واگر قمر بمشتری
نگرد چیزها سازد بد سازد ولایق عوام ومردم دون بود
اما اگر آفتاب بامشتری یا زهره بوذ مولود تاج وپیرایه
وحلقه وسربند سازذ وعنبرینه ومرصعات کنذ واگر
آفتاب با زحل ومریخ بوذ مولود آنچه سازد از برنج
سازذ وزیبق کرده وقلب کار بوذ وعنبرینها در روغن
سازذ اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صناعت در بروج
انسی باشند مولود صناعتها کند که با دمیان تعلق
دارذ چون ساختن انواع جامها ودوختن وپختن
الوان آباها وترکیب سلاحها وامثال این واگر دلایل
در بروج بهیمی بوند مولود آنچه سازد وبدواب وچهارپایان
تعلق دارذ چون زین ولگام وقلادها وپلاسها وپالان
وجُل ونعل ستور وآنچه بدین ماند وباشد که شتربان
وخربنده بود اما اگر بعضی دلایل در بروج انسی بوذ
وبعضی در بروج بهیمی امتزاج دهند ومولود صناعتی
کند که بمردم تعلق دارذ وآلات آن از حیوان بود چون
ساختن جامه دان ومفرش وزیلو وموزه ونمد ونرد
وشطرنج ومانند این اما هرکدام کوکب که بدلیلهاءُ صنعت
نگرد چیزی از طبیعت خود در مدلول زیادت کنذ اگر سعد بود
بشکل وهیأت از مصنوع را خوب تر گرداند ومقبول تر
وباقیمت تر واگر نحس بود بخلاف این باشند مثال
آنست که چون زحل دلیلست بر ساختن الات از پشم

و پوست و استخوان و اگر مشتری بدو ناظر بود دران چیزها
زر و نقره بکار برد و طرایف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه
زیلو و قالی می بافد و نمد بافد و آنچه جامه دان می دوخت
پای پوش دوزد و آنچه شطرنج می ساخت از عاج شاخ
گاو بکار برد و قیاس دیگرها همین است اما اگر دلایل
صنعت مریخ و زحل باشند و در خانهاء عطارد بوند
مولود درودگر بود و گل کن و بنا و کوزه گر و مانند این
و اگر عطارد در خانهاء یکی ازین دو کوکب بوند حکم او مانند
این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهاء زهره بوند مولود
سازندهٔ سازهاء موسیقی بود یا خراط یا ترازوگر بود
و امثال این و اگر زهره در یکی از خانهاء ایشان بود حکم
او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزهاء مناسب
ازانچه گفته شد بکار آوردن و استنباط کردن و اگر
مریخ و زحل در خانهاء مشتری بوند مولود کتابها را جلد کند
دکمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی
از خانهاء ایشان بود قیاس همین باشد اما اگر این
هر دو نحس در اسد باشند مولود آبگینه سازد و هوس
کیمیا دارد یا ریخته گر یا مسگر شود و در دو بروج آتشی
دیگر نسبت همین باشد مگر در قوس که دلیل ضرابی
و صرافی باشند و اگر مریخ و زحل در خانهٔ قمر بوند مولود
آب کش بود بمشک و راویه و با آب دان ذیه و امثال
این اما اگر عطارد صاحب نهم یا سیم افتد و بصاحب
طالع ناظر بود شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ

گردد

گردد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه که طالع
برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود
با آن شرایط حکم هم آن بود یا نایب واعظ شود و چندان
شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی آواز باشد و اگر عطارد
در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد
و او واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود
اما اگر مشتری بعطارد نگرد و او در خانهاء مشتری باشد
سخن او از تفسیر بود و حدیث و اگر بجاء مشتری زحل باشد
سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر
بر مرکز عاشر بود و در نقطه اوج کوکبی بزهره و عطارد نگرد
مولود بر دار بازی کند یا بر رسن بازی خاصه که برج بادی
باشد **نمرهٔ سیم در حکم جزویات** اگر زحل درین
خانه بود و صاحب طالع نگرنده بدو مولود حرفت دهقانی
کند خاصه که این برج خاکی و یا آبی بود و پیش بزرگان کاری
کند که بزحل منسوب باشد و اگر مشتری درین خانه بود
و صاحب طالع بدو نگرنده مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب
بزرگان خاصه که برج آتشی بود و امام شود یا مدرس
و کاری کند بمشتری منسوب بود و اگر مریخ اینچنین باشد
مولود امیر لشکر شود و سازندهٔ انواع سلاحها خاصه که
برج آتشی بود و در علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر
آفتاب بود مولود والی و حاکم و ملک شود یا از نزدیکان
پادشاه بود یا سرور قومی شود یا ضرابی یا جوهر شناسی
کند و اگر زهره بود مولود بزازی یا عطاری کند یا درزی شود

بازنندهٔ سازهای موسیقی باشد یا خدمت خاتونان یا خادمان
کند خاصه که برج خاکی یا بادی بود. و اگر عطارد بود مولود
مستوفی شود یا محرّر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل
خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجابت کند یا دبیری
یا دلالی. و اگر قمر باشد ولی عهد شود یا خلیفه و حاکم گردد
بر عوام الناس یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه
که برج آبی یا خاکی بود. اما درین اتصالات حکم مناسب
نظر و قبول و رد بود از مودت و عداوت و سعادت
و نحوست کوکب دلیل. اما اگر کواکب بیش از یکی یا دو بود
امتزاج دهند و حکم صنعت بیرون آرند و اگر بجای صاحب
طالع صاحب این بیت ناظر بود بکوکبی که درین خانه
باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و رفعت مولود
قوی تر بود و اگر نظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود
متنفّر بود از آن اعمال و صناعت و آن صنعت خسیس
باشد یا مولود آنرا ننگ داند. مثال آنست که اگر زحل
درین خانه مقبول بود و صاحب طالع با صاحب این
خانه بدو ناظر بود بمودت مولود نایب خاندانهای قدیم
گردد و مشایخ و سرور قومی شود و در کار زراعت و عمارت
نیکو داند و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو منحوس
بود مولود مزدور و گل کاران شود یا حمال و اگر در هبوط
بود چاه کن شود یا کاریزساز یا گورکن شود و هر یکی
ازین عمل بطبیعت برجی تعلق دارد چنانکه اگر برج
آتشی بود کارهای آتش کند و مهرها سازد از گل و اگر

در برج

در برج آتشی منحوس شود مولود راه نشین گردد و حال
گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب هشتم بدو
منحوس مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب ششم بدو
منحوس بود مولود خادم گرمابه شود و اگر برج بهیمی باشد
چرم سازد و انبان یا دوزندهٔ موزه بود و مانند این اما
اگر بجای زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم
ازوی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود
و اگر برج انسی بود جلاد شود یا جرّاح و در برج آتشی
بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیرد یا کشتی بانی کند
و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیگر همین نسبت
و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال
بود و در نظر سعدان حکم بر نیکی مدلول او کنند و شریف
بودن آن چیز و اگر ضعیف بود و در نظر نحوس حکم بر
بدی مدلول کنند و خست آن چیز مثلا اگر مشتری
قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف
باشد مولود خادم عالمان بود یا وزیران یا خدمت
مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و پیدا کرده ایم قوتها
و ضعفهای هر یک. نمرهٔ چهارم اگر میان طالع و صاحب
این خانه نظر بود بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند
خاصه که نظر قبول بود و اگر نظر عداوت بود عزیزش
ندارند و اگر از همدیگر ساقط باشند مولود پیش بزرگان
راه نیابد و کم نام بود مگر دلایل دیگر قوی تر افتاده بود
نمرهٔ پنجم چنانکه احکام صاحب طالع با کوکب گفته شد

درثمرهٔ سیم ازین شعبه حکم قمر در صورة طالع با کواکب
وبروج چون ناظر بود همان طریق بود اما وجود هر علمی
وصنعی را شخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه کسی دیگر
فرماید اورا تا جهت دیگر کسی دران افتد ثمرهٔ ششم
اگر مستولی بر سهم السلطان افتاب بود مولود از پادشاه
دولتها یابد واز نزدیکان او شود وحکم قمر همین باشد
اگر طالع شبی بود وقمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد
مولود فراش یا دربان پادشاه شود وامثال این واگر مستولی
مشتری باشد مولود امین ومعتمد پادشاه شود ومانند این
واگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی
واگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار وانچه مناسب زهره
باشد واگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم
یا مداح پادشاه وبزرگان شود پس احوال هر کوکبی بقدر
قوة وضعف او باشد واگر دو یا سه کوکب مستولی باشند
امتزاج دهند وقوی تر را مقدم دارند واگر سهم در وتد
بود قوة او تمام باشد واگر در مایل الوتد بود در وسط بود
حکم مستولیان او همین بود ثمرهٔ هفتم در احکام مبتز
اگر کوکب مبتز درین خانه بود همه احوال مولود که بدین
خانه نسبت دارد بر طبیعت ان کوکب بود وعمل و
صنعت مولود از مزاج کوکب مبتز خیزد مثلا اگر مبتز
افتاب بود مولود معروف گردد یا مالک یا حاکم یا سرور
قومی شود ودر علم هیأت وولایت داری نیکو داند
واین صفات در مولود بشهری ظاهرتر که بدین برج

منسوب

١٤٨

منسوب باشد وقیاس باقی کواکب همین است واین اصل را
در شعبهٔ اخلاق نیکو یاد کرده ایم در همه حکمها ازان غافل
نباشد اما اگر در طالع کوکب مبتز باشد ومستولی نبود
وبیشتر کواکب از طالع ساقط بوند وضعیف مولود مجهول
ماند وبی کار وکاهل وروزگار گذارد وبهیچ جای نرسد
وبر طبع درجهٔ طالع بود ثمرهٔ هشتم اگر صاحب طالع
ناظر بود برب مثلثهٔ اول این خانه بنظر مودت وهر دو
مسعود باشند ومقبول جاه ورفعت مولود در اوایل عمر
پدید آید خاصه که این کواکب سفلی باشند ومولود در
حرفت وصنعت وعمل دیگر افتد مناسب کوکب قوی تر
وموضع او پس اگر این حال با رب مثلثهٔ ثانی بود
این صفات در میانهٔ عمر پدید آید واگر با رب ثالث
بود در آخر عمر پدید آید خاصه که کواکب علوی باشند
واگر هر سه ارباب قوی افتاده بوند احوال مولود
در همه نیکو بوند از اول عمر تا آخر عمر وبر یک نسق گردد
واز طبیعت هر کوکبی متاثر باشد اما اگر هر سه ضعیف
افتاده بوند حکم بر خلاف این باشد اما اگر رأس درین
خانه بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود ومولود
شناسندهٔ ذات وصفات او بود ومتعبد باشد ومستجاب
الدعوة بود وازین سبب کار او بالا گیرد ودولت وجاه
او بر ترقی باشد وشریف نفس وحاکم بود بر ملوک وسلاطین
واگر بتسویه در نهم افتاده بود حضرت باری تعالی را بخواب
بیند وراست قول باشد اما اگر ذنب درین خانه بود

مولود خوار و بی قدر شود و صنعتی و علمی براند که نیکو
باشند و هرچه کند از عیبی خالی نبود و معروف شود بتعب
و حنت و هو اعلم **شعبهٔ شانزدهم** در احکام خانهٔ
یازدهم پنج انماز **نمرهٔ اول در احکام کلیات**
دلیل او همین خانه است و صاحب او مستولی بروی
و سهم الاصدقا و صاحب وی مشتری و زهره و ارباب
مثلثات وی و کوکبی که درین خانه باشند پس
اگر این دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر بودت
یا درین خانه باشند دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان
صادق و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن به امیدی که
دارد و اگر احوال دلایل برخلاف این بود حکم برعکس افتد
پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این
همه اسباب حاصل شود باسان تر وجوه و اگر نظر عداوت
بود چیزی حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلایل
از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و برخور
داری یافتن از آن و سعادتها روی نماید و مراد حاصل
شود و اگر نحسان ناظر بوند حکم برخلاف افتد اما اگر صاحب
طالع درین خانه بود مولود پیوسته در طلب امیدهای خود
باشد و طماع بود و مطیع دوستان باشند و در دوست
ورزیدن بود و اگر صاحب این خانه در طالع باشند
دوستان فرمان بردار مولود بوند و امیدهای او بی رنج
برآید و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه
و اکابر باروزی بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب

این خانه نظر بود بمودت مولود و از دوستان و دوستان
از مولود شکر گویند و بهمدیگر نفع رسانند و اگر نظر عداوت
بود حکم برعکس باشد و اگر از بهمدیگر ساقط افتاده بوند
مولود را دوستان کم باشند اما اگر صاحب طالع ازین
خانه و صاحب او ساقط بود بی وفایی از مولود خیزد
و اگر صاحب این خانه در دوازدهم بود دوستان با مولود
دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر در ششم
بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند
نمرهٔ دوم در احکام جزویات اگر سعدان درین خانه
باشند مولود را دوستان باوفا بوند و معتقد او و از
ایشان نیکیها بیند پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت
او از وجه امانت رسد و راستی و انجه خیرات باشد
و شادیها بیند و دوستان او از منسوب مشتری باشند
و اگر زهره بود سعادت او از روی معاشرت رسد و لهو
و طرب و زینت و عشق از کسانی که بزهره منسوب بوند
اما اگر زحل درین خانه بود مکروه از امساک دوستان
رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان او از
منسوبات زحل باشند و اگر مریخ بود اندوه از بی اعتقادی
دوستان رسد و قصد بد و خیانت و دروغ و حیلت
و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مولود
در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بدحال یا
نامقبول بود و اگر عطارد درین خانه بود و مسعود باشند
مولود دلخوشیها بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت

نیک و مکتوبات افتد در میان و اگر مولود بمریخ با زحل
نسبت دارد با مریخ بعطارد ناظر بود با این خانه خط
مریخ باشد مولود بنمود بنوشتن دوستان انگیزد و ساختن
حیلت و اگر عطارد منحوس بود مولود در حیلت غلو کند
و مکروه و نفاق بیند از دوستان و تهمت کنند از
منسوبات عطارد و در مال بزرگان خیانت اندیشند
و اگر قمر درین خانه بود مولود غم از بی ثباتی دوستان
بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر آفتاب درین خانه بود
مولود را دوستان بزرگان باشند و معروفان
و توانگران و او از سبب دوستان شهرت یابد و پیش
پادشاه معروف شود و درین صورت قبول کواکب را
درین خانه عظیم اختیار باید کردن و نظرها هر یک را
از سعد و نحس اما اگر رأس درین خانه بود فعل مشتری
کند و در دوستان بیفزاید و با امیدها برساند و ذنب
فعل زحل کند و در دوستان نقصان کند و دشوار رساند
بدانچه امید دارد و چندانکه با دوستان وفا کند از ایشان
بی وفایی بیند **نمرهٔ ششم** جنس دوستان مولود و
صفات ایشان از منسوبات کوکبی بود که درین خانه
باشد و از صاحب این خانه و قابل تدبیر وی اما جوانی
و پیری ایشان از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن
ایشان در اول و آخر برج اما خوبی و زشتی و لطافت
و خوش طبعی و معاشرت و محاورت و زینت و پاکی
و مجالست و امثال این را از زهره و عطارد و مریخ

نکمرند

نکمرند و اگر قابل تدبیر حکم از صاحب خانه کنند پس اگر صاحب
خانه در اوتاد بود دوستانش بسیار باشند و در مایل الوتد
در توسط و در زایل چیزی نباشند اما وجهی دیگر آن نسبت
که صاحب هر خانه که بدین خانه نظر کند یا بصاحب او ناظر
باشد مودت دوستان مولود از منسوبات ان کوکب
باشند **مثلا** اگر دلایل خانهٔ سیم ناظر باشند بدین
خانه یا بصاحب وی خویشان او را دوست باشند
قیاس خانها دیگر همین باشد بنظر مودت و عداوت
اما قومی که بمثلثات این خانه منسوب باشند مولود را
دوست دارند و آن خانهٔ هفتم است و سیم و حکم
مثلثات طالع همین است و آن نهم است و پنجم
نمرهٔ چهارم اگر مستولی و سهم الاصدقا سعدان باشند
از دوستان سعادت بیند و اگر نحسان باشد شقاوت بیند
و سعادت و نحوست و نفع و ضر و خیر و شر از طبیعت
ان سعد بود یا ان نحس و بودن سهم در اوتاد دلیل بسیاری
دوستان باشد و قوة سهم و صاحب او دلیل سعادت
ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات کوکب مستولی
بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان از قوت
و ضعف سهم و صاحب او بود **نمرهٔ پنجم** اگر صاحب طالع
برب مثلثه اول این خانه ناظر بود مودت مولود را
در اوایل عمر دوستان بسیار شوند و اگر برب ثانی
نظر دارد در میانهٔ عمر بسیار باشند و اگر برب ثالث
نظر دارد در آخر عمرش دوستان بسیار باشند اما اگر

دلایل دوستان در برجهاء منقلب باشند دوستان
بسیار شوند اما زود منقطع گردند و اگر در برجهاء ثابت
باشند در دوستی وفادار باشند و در برجهاء ذوجسدین
کار بر توسط بود و کم اعتقاد باشند و بزود دل بوند اما اگر
قمر یکی از دلیل دوستان افتد بسیار شوند از عوام خلق
و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود و اگر زحل
یکی از دلیل دوستان افتد دوستانش رنج کش باشند
و در دوستی پایدار بوند خاصه که در برج ثابت باشد
قیاس کواکب دیگر همین است شعبهٔ هفدهم
در احکام خانهٔ دوازدهم یازده ثمره ثمرهٔ اول در
احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب
و مستولی بروی و سهم الاعداء و صاحب وی و زحل
و ارباب مثلثات این خانه و کوکبی که در وی بود پس
اگر این دلایل مسعود باشند و قوی حال دلیل سعادت
حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و آیمنی
و سلامتی و اگر حال برخلاف این باشد حکم بر عکس بود
و اگر در اوتاد بوند یا مایلی الاوتاد دلیل کثرت دشمنان
باشد و احترام ایشان و شهرت و اگر در زایل و ساقط
بوند حکم بر ضد افتد اما اگر این دلایل بصاحب طالع
یا بطالع بعداوت نگرند مولود را دشمنان بسیار باشند
و اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود مولود دشمن
انگیز باشد و اگر صاحب طالع درین خانه بود حکم همین است
و مولود بدست دشمنان گرفتار شود و بدتران بود که این

خانه وبال

خانه و بال یا هبوط بد بود و اگر صاحب طالع بصاحب این خانه
منحوس شود از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسند و اگر
صاحب این خانه بصاحب طالع نحس شود مولود
بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین خانه باشند
مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود را
از بدی خود در رنج و مشقت افکنند و از ایشان ایمن
ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند که
از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق
احسن دشمنی کنند و باشد که از ایشان ضرری نرسد
و توقع نفع باشد لی اختیار ایشان ثمرهٔ دوم در
احکام جزویات نبودن صاحب یازدهم درین خانه
دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این
خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود با مولود
پس اگر کوکب مسعود و مقبول بود برغبت بود
و اگر نامقبول و نحس بود بضرورت باشد ثمرهٔ سیم
نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم
دلیل محبت میان دوستان و دشمنان مولود پس
اگر صاحب یازدهم بدو پیوندد محبت از طرف دوستان
مولود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم
پیوندد دوستی از جانب دشمنان باشد و اگر نظر
عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب
هر خانه همین واجب کنند چنانکه اگر این اتفاقات
با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود

کند بحسب نظر سعد و نحس نمرهٔ چهارم هر کوکب که درین خانه
باشند بنگرند تا او صاحب کدام خانه است از طالع آن
قوم دشمن مولود شوند وان دشمنان از منسوبات
ان کوکب و خانهٔ او باشند مثلا اگر صاحب خانهٔ ششم
درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر آن کوکب
زحل بود پیران باشند و انان که بزحل منسوب بوند
قیاس بروج و کواکب دیگر همین است نمرهٔ پنجم
اگر بر موضع سهم الاعدا مستولی نحسان بوند از دشمنان
مضرت رسند و اگر سعدان بوند مضرت نرسد و اگر این
دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد دشمنان بسیار
بوند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف باشند
و از مولود دور افتند نمرهٔ ششم صاحب این خانه در هر
خانه که بود دشمنان از مزاج ان خانه انگیزد چنانکه اگر
در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب
عملها دولت یا صناعت قیاس بروج دیگر همین باشد
نمرهٔ هفتم اگر صاحب و مستولی این خانه تحت الشعاع
بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر نحسی منحوس
بوند شقی و رنجمند باشند در رنج و مشقت ایشان از طبیعت
ان کوکب نحس بود و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت
باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ خود بوند قوی
حال و با دولت باشند نمرهٔ هشتم بدلایل جلب
دوستی و دشمنی را نیز از طالع دو شخص نگرند و ان چنان
باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود آن هر دو با همدیگر

دلی

دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگر افتد دشمن ان باشند
و اگر دو طالع مولود را صاحب یکی افتد با همدیگر دوست
باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود با همدیگر بنظر
عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام
در اوایل شجرهٔ چهارم رفته است روشن نمرهٔ نهم
در حبس و مرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب
طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست
دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس
شود در برج دوازدهم سبب حبس از مال بود و قرض
و اگر بصاحب دهم منحوس شود سبب کار پادشاه بود
و صنعت و عملهاء الاکابر قیاس بروج دیگر همین است
اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و معاش
مولود بسبب قرض دادن و دشمنان مستهلک شود
و اگر مسعود باشد مال زیادت گردد از قرض دادن و
معاش مولود از انجا حاصل آید پس اگر مریخ بدو ناظر
بود یا دلیل در خانهٔ مریخ بود مال او بوجه حرام زیادت
گردد و اگر این حال با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت
زیادت گردد و اگر این کوکب نحس شده باشد و یا نحس
بود و سعدی بدو ناظر باشد مال حرام را در صورت
حلال گیرد و اگر ان نحس زحل باشد و او را در خانهٔ
دوم حظ بود یا بصاحب خانهٔ دوم نگرد مولود مال از
پشت دواب بدست آرد برنج و سختی خاصه که نظر عدو
بود و مشقت بیش باشد و راحت کمتر و اگر زحل مقبول

بود درین خانه فایده بیش دهد ورنج کمتر باشد واکر سعدی
بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین خانه فرح
دارد **ثمرهٔ دهم در حکم چهارپایان** بودن زحل درین
خانه دلیل بودن دواب بارکش باشد وازوحوش
انچه در قید ارند ومشتری دلیل بودن حیوانات
شریف بود چون کوسفند وانچه در منسوبات او ذکر
رفته است وبودن مریخ دلیل بز باشد وافتاب
دلیل اسبان وزهره دلیل کاو ومرغ خانکی وعطارد
دلیل استر وطیور چنانکه کفته ایم وقوی انکاه باشد که
این برج بهیمی بود پس ازین کواکب هرکدام که درین
خانه بود یا صاحب او باشد ویا صاحب ثانی متصل بود
وجه مال ومعاش مولود ازان حیوانات حاصل اید
که بدو نسبت دارد واکر نظر مودت بود خیر ونفع بیشتر
باشد وحصول او آسان تر بود وبی رنج وبار خوردار
واکر نظر عداوت بود حکم برخلاف این باشد واکر صاحب
ثانی در وتدی باشد خیر بسیار تر بود خاصه که مسعود
باشد ومقبول واکر این دلایل بصاحب طالع ناظر
باشد کار بهتر بود اما باقی ماندن مال انکه بنکرند بدلیلها
اکر در بروج ثابت بوند مال خود را نکاه دارد واکر
در بروج منقلب بوند خرج کند وتلف دهد واکر در
بروج ذو جسدین باشند کار بر توسط بود ومولود
کدخدا باشد وخرج دانسته کند وجه دیکر انست که اوتاد
دلیل باقی ماندن مال بود ومایلی الاوتاد دلیل توسط

حال

حال وزایل دلیل نابودن مال وساقط دلیل فقر وبدبختی اما ماندن
ونا ماندن مال بکوکب سعد ونحس تعلق دارد وراجع ومستقیم
ثمرهٔ یازدهم حکم ارباب مثلثات در هر خانه رفته است
پس هرکدام ازین سه ارباب که قوی حال تر بود از او بایام تربیت
او ظاهر تر باشد در سعادت اما اکر در رب اول ودوم
مستولی بوند برین خانه ومسعود باشند احوال مولود از
طبیعت این خانه بر یک نسق کردد از اول تا آخر در سعادت
خاصه که هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند بمودت واکر
واکر منحوس بود بر یک نسق بود در شقاوت والله اعلم

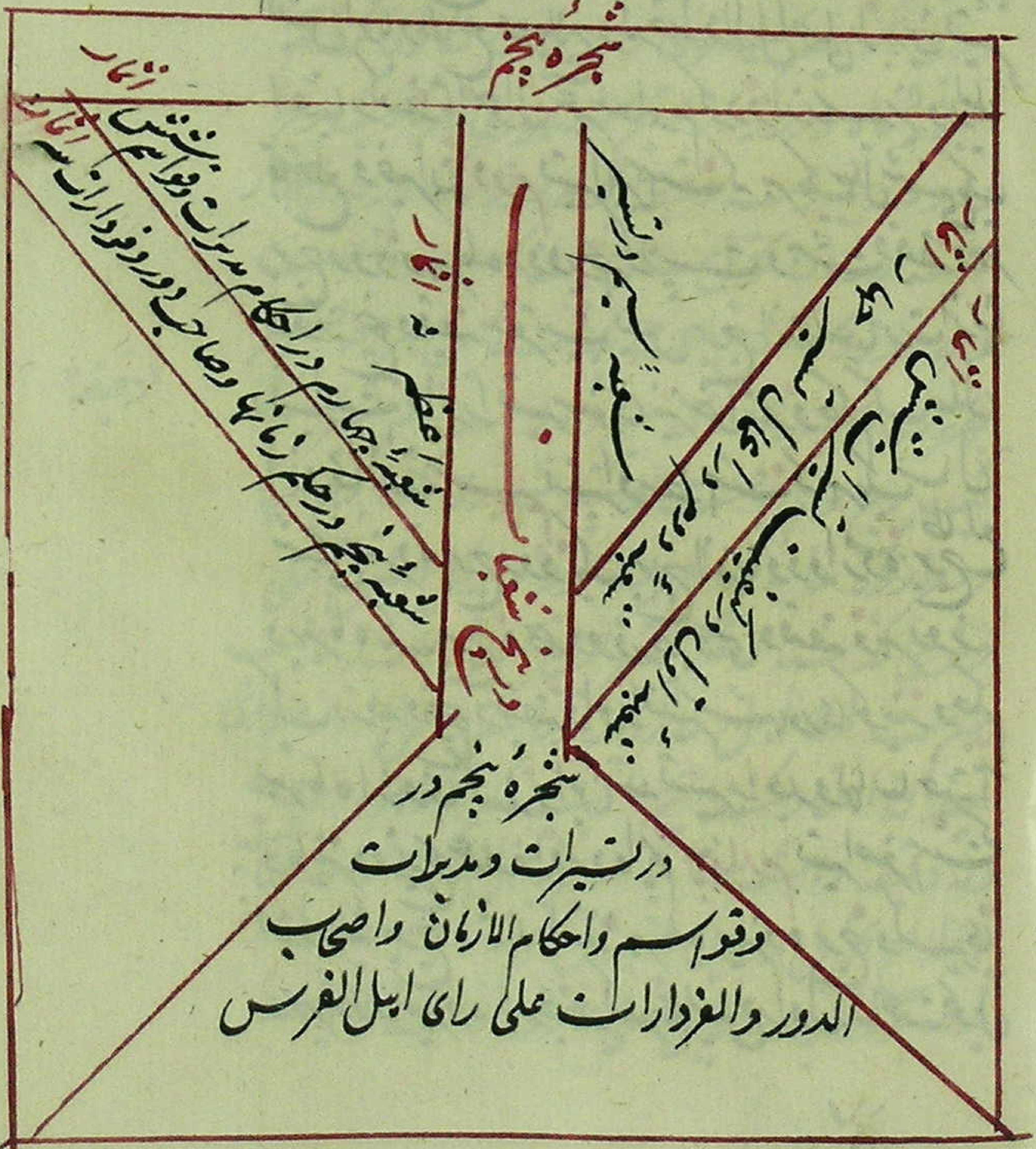

شعبهٔ اول در کیفیت تسییرات شمس اثمار
ثمرهٔ اول در اقسام تسییرات اعمال تسییرات دشوارترین
عملها است در علم نجوم و حرکت او تصوری است نه
حقیقی و محسوس بلکه موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند
گوییم رسیدن اثر دلیل اول است ثانی بقوة تا قوت از
امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع مثل موجودی
که از مزاج دو عنصر وجود یابد و اما تسییرات بر پنج نوع است
اول تسییر اعظم است که هر یک سال شمسی یک درجهٔ مطلع
رود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب
پس او تا د طالع و هیلاج و کدخدا دلایل اصلی را بدین تسییر
اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم گردد از رسیدن او بدلیلهای
قاطع و غیران دوم تسییر اکبر است که هر یک سال شمسی یک
برج رود و هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه و هر
روز پنج دقیقه بتقریب پس برج انتها عبارت ازین
تسییرات و او را تسییر سنوی نیز خوانند و حکم یک سال
از وی کنند سیم تسییر اوسط است که هر یک سال
شمسی سیزده برج رود یک برج انتها و دوازده برج طالع
و هر ماه یک برج و دو درجه و سی دقیقه و هر روز
یک درجه و پنج دقیقه و او را تسییر شهوری گویند و حکم
هر ماه از وی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند
و ما نیز در زیج عمده آورده ایم چهارم تسییر اصغر است که
از درجهٔ برج انتها رانند هر ماه سیزده برج و کسری
و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعت تحویل

سال درجهٔ برج انتها را مثل درجهٔ طالع کنند و حصهٔ ماه
و روز از تسییر سنوی بر افزایند بران درجه و همچنین
حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری بر دوازده ماه را تا تمام
سال را این هر دو تسییر هم بدان درجه و دقیقهٔ طالع
رسیده باشند در برجی که بعد ازین برج انتها بود بر
توالی مثال طالع میزانست سیزده درجه و بیست
دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس
برین درجه دقیقه طالع حصهٔ یک ماه دو درجه و
بیست و هشت دقیقه زیاده کردیم و هر روز پنج
دقیقه از تسییر سنوی و هم بروی زیاده کردیم
حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری هر ماه یک برج
و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار
دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد و شصت
و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر
بعقرب رسیدند بهمان سیزده و بیست ۷ پس تسییر سنوی ۷ دقیقه
یک برج رفته است و تسییر شهوری یک برج انتها
و دوازده خانهٔ طالع بریده بود و بر کل دلایل اصلی
و فرعی گذشته و حکم تسییر نومی همین باشد اما بسبب
سرعت وی اهل روزگار او را کمتر در عمل دارند و بروی
چندان اعتماد نکنند پنجم آنست که او را هر روز پنجاه
و نه دقیقه و هشت ثانیه دانند مثل حرکت وسط آفتاب
و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور
کرده بود و بر همه دلایل اصلی و فرعی گذشت و بوقت

تحویل سال دیگر همان جزو باز رسیده وطریق عمل همانست
که گفتیم دران دو تسییر وحصه ماه وروز او از جدول
حرکت شهور وایام افتاب برگیرند **ثمرهٔ دوم در معرفة**
نحس قاطع وکواکب قاطع اجزاء قطع کنندهٔ عمر
وکواکب بر دو قسم اند اصلی وفرعی اصلی انست که
در وقت ولادة اتفاق افتاده باشد چون موضع
نحسین در صورة طالع وشعاع تربیعات ومقابلات
وهر دو موضع افتاب وشعاع در تربیع ومقابله اند
وماه وعقدهٔ ذنب وموضع عطارد اگر نحس بود وشعاع
دو تربیع ومقابلهٔ او ومرکز وتدی که در حد نحسی
افتاده بود واول حدود نحسان وموضع سهم الموت
ودرجهٔ هشتم وششم وموضع صاحب هشتم
اگر نحس باشد ومرکز سابع ومواضع ذوات الاذناب
ودرجات طلوع ودرجات غروب ودرجات ممر کواکب
ثابته انچه قاطع اند وسحابیان اما فرعی انست که
بعد از ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین
وجزوهاء اجتماعات واستقبالات وطالعهاء
هر یک وجزو مقارنات کواکب با نحسان وجزو مجاسدهٔ
کواکب با ذنب وجزو احتراقات کواکب وجزو
کسوف وخسوف ودرجهٔ طالع هر دو موضع مدبر
کسوفات وجزو مجاسدهٔ نیرین با ذنب ودو تربیع
افتاب وماه ومقابلهٔ هر دو در وقت تحویل سال
مولود وهمچنین مواضع شعاعات هر دو نحس اما

یک سهم است

یک سهم است قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج
او انست که بروز بگیرند بعد از مریخ بزحل واز طالع بیفکنند
وشب برخلاف این **ثمرهٔ سیم در معرفة اولاء موت**
وان سیزده است اول رسیدن تسییر هیلاج است
بدان دلیلهاء قاطع **دوم** رسیدن تسییر کدخدا است بدان
دلایل **سیم** رسیدن تسییر درجهٔ طالع **چهارم** رسیدن تسییر
وتد سابع **پنجم** رسیدن زایده وتد عاشر **ششم**
رسیدن وتد رابع **هفتم** رسیدن تسییر برج انتها **هشتم**
تسییر صاحب برج انتها **نهم** تسییر درجهٔ طالع تحویل **دهم**
تسییر صاحب او **یازدهم** تسییر درجهٔ هشتم **دوازدهم**
تسییر صاحب او **سیزدهم** تسییر مستولی است بر طالع
اصل پس اگر تسییر یکی ازین دلایل خاصه هیلاج یا کدخدا
بمواضع قاطع رسد ازانچه نمودیم خوف قطع عمر مولود
باشد خاصه که هیلاج یا کدخداء ضعیف افتاده بود یا طبب
کدخدا بتثلیث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان
اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر عمر بدین
مواضع یا برج انتها بجایگاه سعدی رسیده باشد
از دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا موضع
یکی از دو نیر رسیده باشد در اصل وسالخذا وقوی حال
باشد یا طالع تحویل مسعود افتاده بود وصاحب او یا سعدی
در یکی ازین سه طالع باشد یا ناظر بود نمودت خاصه از
اوتاد ونحوس ساقط بوند از هر سه طالع یا طالع اصل
ودور از مواضع مخوف یا سعدی مستولی شده باشد

بر هیلاج یا کدخدا یا بر موضع هر دو بنوعی از انواع
یا تسییر دلایل اصل یا بیشتر بتسییرات در حدود مسعود
باشند یا صاحب فردار و شریک او سعد بوند پس
دفع آن فساد کنند و مانع آن گردند اثر آن بسلامت
بگذرد خاصه که در اصل دلایل امر قوی افتاده باشند
اما چون دلیل دافع و مانع قایم باشند دران وقت
عارضهٔ افتد گذرنده مناسب دلیل مفسد و تسییر او
از اعظم و اکبر و اوسط و دفع آن مضرت مناسب
دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل اصل
بموضعی سعود رسند و برج انتها و سالخدا سعد بوند
و طالع تحویل و صاحب او همچنین پاک باشند از نحوس
دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و برترقی
بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال او از خارجی
و داخلی و هو اعلم **ثمرهٔ چهارم در معرفت قاسم و تدبیر**
قول بطلمیوس آنست که تسییر بحد هر کوکب که برسند آن
درجه را درجهٔ قسمت خوانند و صاحب حد را قاسم
از حدود مصریان و حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم
بود تا تسییر در حد او باشد و گفته شده است که اثر تسییر
اعظم قوی بود در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر
اکبر کمتر ازوی در احوال عمرها و جزویات طالع اکبر سال
حکم ازوی بود در احوال و اثر تسییر اوسط کمتر از تسییر اکبر
بود در جزویات طالع و حکم هر ماه ازوی کنند و حکم تسییر
اصغر روز بروز باشد و اما شرط آنست که بدرجهٔ قسمت

بنگرند

بنگرند و قاسم اگر قاسم سعد باشد حکم بر سعادت
کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت او بنگرند و بدانند
حالات او را از قوتهای ذاتی و عرضی در اصل و در وقت
و بنگرند برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج
انتها و طالع تحویل و مناسب این همه احکام کنند و اگر
قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی و آن نسبتها نیک
نباشد پس حکم بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی
نحس افتاده باشند احکام بطریق مزج کنند اما در تسییر
سنوی حکم بر سالخدای برج تسییر باشد و چون تسییر بشعاع
با جرم کوکبی رسند در آن برج آن کوکب مدبر باشد بر احوال
آن برج و حکم ازوی کنند تا بوقتی که تسییر از شعاع با جرم او
بگذرد باز حکم بر سالخدا افتد پس چنانکه نصف جرم مبین را
در اتصالات نگاه دارند بنصف شعاع با جرم کوکب
و همان نسبتها که گفته شد بکار برند **ثمرهٔ پنجم در استخراج**
اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات کواکب اجزاء
ساعات کوکب بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب
بر درجهٔ عاشر بود یا بر درجهٔ رابع اجزاء ساعات او پانزده
باشد راست و اگر بر درجهٔ طالع بود یا بهفتم اجزاء ساعات
بحسب موضع او بود اما اگر کوکب میان عاشر و رابع افتاده
باشد فضل بگیرند میان پانزده درجه و اجزاء ساعات درجهٔ
آن کوکب و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد
دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس
اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعات کوکب و کوکب میان عاشر

و طالع بود یا ربع مقابل او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل
اجزاء ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند انچه
حاصل آید اجزاء ساعات کوکب را بود بحسب موضع او

ثمرهٔ ششم در معرفة مطرح شعاعات کواکب مطرح ساعات
بر دو قسم است یکی بر درجهٔ سواء و آن در تسدیس و تربیع
و تثلیث و مقابله معلوم است اما قسم دوم بدرجات
مطلعی باشند و انرا حدود بدید نشود بسبب عرض کواکب و جه
عمل آنست که ضرب کنند اجزاء ساعات درجهٔ ان کوکب که خواهند
در چهار انچه بر آید آنرا از مطالع درجهٔ ان کوکب بخط استوا
از اول حمل کم کنند انچه ماند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا
انچه حاصل اید موضع تسدیس الایسر کوکب باشند و نظر او
موضع تثلیث ایمن بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را
در شش و مضروب را کم کنند از مطالع کوکب و قوس باقی
بگیرند بمطالع خط استوا موضع تربیع الایسر حاصل و نظر او
تربیع ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از سی انچه ماند
نظر اجزاء ساعات کوکب بود پس ضرب کنند او را در چهار
و مضروب را بر مطالع خط استوا زیاده کنند و قوس
او بگیرند بمطالع خط استوا تسدیس ایمن حاصل آید
نظر او تثلیث ایسر باشند و درجهٔ مقابله نظیر درجهٔ
کواکب بود و افتاب را این عمل حاجت نبود چون عرض
ندارد **شعبهٔ دوم** در اعمال تسیرات چهار انمار **ثمرهٔ
اول در مقدمهٔ این اعمال و احوال او** هر کوکب دلیل که
او را تسیر خواهند کرد اگر بر درجهٔ طالع بود و او را عرض

باشد عمل بر درجهٔ طلوع او باید کرد و اگر درجهٔ ممر او مثلا درجهٔ
عاشر یا رابع بود بر درجهٔ ممر او عمل باید کرد و اگر عرض ندارد
مثل سهمی از سهامات عمل بر درجهٔ او باید کرد اما اگر دلیل
میان اوتاد باشند بر درجهٔ عمل باید کرد که میان درجهٔ ممر
یا درجهٔ طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجهٔ تقویم را
چنانکه جهال کنند اما معتبر در تسیر موضع مقدم را بود نه
موضع تالی را و مقدم انرا می خواهیم که از افق اول طالع
شود و تالی انرا که بعد از وی طالع گردد چنانکه درین صورت
طالع افتاب را تسیر می کنیم بر درجهٔ غارب چنانکه قول
بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسیر کرده می شود
بموضع افتاب جهت انکه درجهٔ غارب مقدم است
در طلوع بر درجهٔ افتاب که حمل پیش از ثور طالع می شود

صورة طالع مصنف این کتاب دور سحر
سیم ربیع الاول سنه ٦٢٣ هجریه در شهر بخارا

اما چون دلیلی را که تسیر کنند اگر بر کدر ان دلیل مرکز و تدی بود دلیل را
اول تا بدان مرکز برانند بر قاعدهٔ او بعد از ان چنانکه رفتار این مرکز

بود بران دیدیم در اعمال بعضی از معروفان این عمل که بسر این
دقیقه نرسیده اند ثمرهٔ دوم در تسییر دلیلی که مابین وتد
سابع و عاشر باشد چون خواهند تا دلیلی را که میان سابع
و عاشر باشد بدرجهٔ سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه
عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیاده کنند و مطالع را
بگیرند ببلد و در حقیقت آن مطالع طالع باشد و اورا مقدم
کنند باز شش برج دیگر بر موضع دیگر دلیل افزایند و مطالع
او بگیرند ببلد و آن را تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس
مقدم را از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجهٔ سالی بود و بر
دقیقه شش روز بتقریب و سبب شش برج افزودن
آنست که مطالع هر درجهٔ از برجی با مغارب او برابرست
چنانکه طالع میزانست بسیزده درجهٔ مطالع او با مطالع
سیزده درجهٔ حمل برابرست جهت آنکه هر درجه که از فلک
البروج برآید نظیر او فرو رود و از معدل النهار همچنین مثال
طالع میزان یح ک غارب حمل یح ک آفتاب در ثور ی ح
شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این د یح ک مطالعش
ببلد قصر لط و این مطالع طالع بود که او را مقدم خوانند باز
شش برج بر موضع آفتاب زیاده کردیم شد این د ی ح
مطالعش ببلد دل لح و این را تالی خوانند پس مقدم از تالی
کم کردیم ماند لح ند پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم
و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت
کردیم شد خارج این ی کد و این ده ماه بود و بیست و چهار
روز بتقریب یعنی این مدة را تسییر مرکز غارب بموضع آفتاب

خواهد رسید

خواهد رسید اگرچه قول بطلمیوس چنانست اما خواست او
در حقیقت چنین است جهت آنکه عمل بر عکس اعمال دیگر است
ثمرهٔ سیم در زیادت و نقصان عطیت کواکب
اگر نحسی بکدخدا بعداوت ناظر باشند چیزی از عطیت او نقصان
کنند و آن بقدر اجزاء ساعات آن نحس باشد فوق الارض یا تحت
الارض و بقدر بعد او از طالع یا غارب وجه عمل آنست که
مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب نحس ببلد کم کنند اگر تحت
الارض باشد و مابین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع
قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع
نصف راس از تمام نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه ماند حصه
نقصان آن نحس باشد از عطیت عمر آنرا وضع کنند تا باقی
عطیت معدل ماند مثال درین صورت طالع موضع زحل
این ی ه لط اجزاء ساعات او ب لط اگر زحل بر درجهٔ
طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردیم چون دور
افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی
کم شود از حصهٔ نقصان او چنان که گذشتیم مطالع طالع
این قصو لط مطالع موضع زحل شر کد ک الاصل قکو ما
بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع که هست ید ک قسمت کردیم
شد خارج این ح نه و این ساعات بعد زحل است
از طالع بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان
اصلی زحل که هست این ب لط کم کردیم طریق عمل آنست
که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده
قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج شود حصه

نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد
انرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل باند چنان که مارا
ساعات بعد هست چندین ح نت در نقصان اصلی
زحل که هست ب نط ضرب کردیم شد ۲۹۲۱۴۸
بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت کردیم شد
خارج این طح از نقصان اصلی که زحل که هست ب نط
کم کردیم باقی ماند این ح نو و این حصهٔ نقصان زحل است
بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم
باقی عطیت معدل ماند این لکح و این مدت سی سال
باشد و هفت ماه و هجده روز بتقریب و در زیادت
کردن سعدان طریق عمل هم این است اگرچه دیگری رفته است
ازین عمل در شعبهٔ هیلاج وکدخدا اینجا صلاح دیدیم یاد کردن
بدین وجه که مناسب است و اگر دلیل فوق الارض باشد بعد
از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند
ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط چون خواهند تا بزمانی معلوم
بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند و بعدد
سالها ماهی برج بر طالع افزایند اگر از دوازده زیاده شود
دو را ازوی طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدأ
سال ناقصه و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک
از جدول برگیرند و با آن موضع تسییر جمع کنند آنچه شود
موضع تسییر بود مثال طالع این و مح ک بر طالع چهارده
سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و در ماه و ده
روز پس چهارده سال تام را چهارده برج بر طالع زیادة

کردیم و دور رسید اختیم ماند این ح لحد و این موضع
تسییر بود در مبدأ سال ناقصه حصهٔ دو ماه این ک بر
حصه ده روز این مط مجموع این ه مه این را
بر موضع تسییر زیادة کردیم شد این ح نطه و این
موضع تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول
باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل عکس اول بود
و چون خواهند تا بدانند که بچند مدة این تسییر بدان
موضع رسد طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه را
و اگر نتوانند دور بیارند آنچه ماند هر برجی سالی بود
و هر دو درجه و بیست و هشت دقیقه ماهی و هر پنج
دقیقه یک روز چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدة
زمان بود در رسیدن تسییر از درجهٔ طالع بموضع معلوم
مثال طالع این و مح ک موضع مسیر الیه این ا ح
وضع کردیم طالع ازوی وفنی که دور بیاوردیم ماند این
د و ح ازوی حصهٔ ماه و سال بدادیم حاصل آمد شش
بدل از شش برج و از بیست و هفت درجه و هشت
دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت را تسییر درجهٔ
طالع بموضع آفتاب خواهد رسید شعبهٔ سیم
در تسییر اعظم نه اثمار ثمرهٔ اول در تسییر مرکز عاشر و رابع
چون خواهند که تسییر وتدی کنند ازین دو وتدی بموضع سهمی
یا کوکبی که او را عرض نباشد و در همین ربع بود بگیرند مطالع
درجهٔ عاشر بخط استوا و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع
آن دلیل هم بخط استوا و این تالی بود پس مقدم از

از تالی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه
شش روز و این رسیدن تسیر دهم بود بتالی اما اگر تسیر
یکی ازین دوم کز کنند بکوکبی که اورا عرض باشد اول عرض
او بدانند و درجهٔ ممر او استخراج کنند و مطالع درجهٔ ممر
بکیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر
با رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسیر بود
هر درجهٔ سالی و دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز
عاشر این حـ له مد مطالع او بخط استوا این قز د کـ
مقدم است موضع بسهم السعادة این د و کـ مطالع او
بخط استوا قم ها که تالی است بس مقدم از تالی
کم کردیم باقی ماند این لب ند و این مدت رسیدن تسیر وتد
عاشر است بسهم السعادة و طریق عمل مرکز رابع بهمین است
نمرهٔ دوم در تسیر درجهٔ طالع و غارب چون خواهند که
تسیر وتدی کنند ازین دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی کر عرض
ندارد مطالع طالع بکیرند ببلد و ان مقدم باشد و مطالع
ان دلیل ببلد و ان تالی باشد و اگر بکوکبی رانند که اورا
عرض باشد او بدانند و درجهٔ طلوع او استخراج کنند
و مطالع درجهٔ طلوع او بکیرند ان تالی باشد پس مقدم
از تالی کم کنند انچه ماند هر درجهٔ سالی بود چنانکه گفته ایم
اما اگر تسیر درجهٔ غارب کنند بکیرند مطالع نظیر او ببلد
یعنی مطالع طالع ان مقدم بود و مطالع دلیل دیگر که
تسیر بدو می رانند ببلد ان تالی بود و اگر مسیر الیه را عرض بود
درجهٔ غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر ان ببلد بکیرند

درجهٔ غروب تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی
درجات تسیر ماند نمرهٔ سیم در استخراج ساعات بود دلیل
از اوتاد بیش از انکه تقریر مطلوب کنیم مقدمهٔ گفته می شود
و ان چنانست که معلوم است بتحقیق که هر ربعی از ارباع
معدل النهار شش ساعت معوج طالع شود و طلوعات
ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد بعلت عرض بلدان
پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم تسیر خواهند کرد
اگر مثل اجزاء وتدی بود یعنی که برجاق ان وتد باشد تسیر
او چنان کنند که تسیر اوتاد اما اگر مقدم از وتد دور افتاده
بود اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از ان وتد جهت
انکه گفته ایم که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاء ساعات
او یا نزده درجه باشد راست و چون فرض کردیم که در گذشته است
لازم اید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات
معوج از وتد تا دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد
از وی هم معلوم نبود پس ضروری باشد معرفت ساعات
بعد دلیل از وتد و نسبت او پس معرفت نسبت اجزاء
ساعات او بحسب موضع تا بدین دو نسبت مطالع دلیل که
اورا مقدم خوانده ایم معدل شود و در هر ربع که باشند
و مطالع تالی که مسیر الیه است هم معدل گردد بدان ساعات
بعد مقدم از وتد اما شبهتی می اید برین عمل و ان چنانست
که اگر مطالع مقدم را بساعات بعد او از وتد معدل
کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او
چرا واجب کند مطالع را بدان ساعات بعد معدل مقدم

کردن چون بعد تالی از ان وتد زیادت از بعد مقدم
باشد و بنسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار
باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء مقدم اما از روی
قیاس چنان بایستی که بنسبت ساعات بعد تالی هم
معلوم گشتی و بنسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را
بدان نسبتها معدل گردندی اما دانستن اجزاء ساعات
چنان باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت
کنند اجزاء ساعات او حاصل آید چون انرا از سی کم کنند باقی
اجزاء ساعات نظیر او ماند چون این مقدمات معلوم شد
و خواهند که ساعات بعد دلیلی بدانند که میان دو وتد
افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزاء ساعات
او استخراج کنند و ان بعد را برین اجزاء ساعات قسمت
کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه
اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته بود مطالع او بگیرند
بخط استوا از اول حمل و مطالع عاشر هم بخط استوا
از وی کم کنند انچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون
ان عدد را از نود کم کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وتد طالع
پس ان بعد از وتد عاشر را بر اجزاء ساعات موضع
دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود
معوج از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات بعد را از
شش کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر
دلیل مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وتد رابع
بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند

تا وتد رابع آنرا اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد رابع اما اگر دلیل
مابین طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع ببلد از مطالع
دلیل ببلد کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وتد طالع انرا
بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت
ساعات بعد بود از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل
مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع
ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر کم کنند باقی
بعد دلیل بود از وتد سابع انرا بر اجزاء ساعات دلیل
قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد
سابع ثمره چهارم در تسییر دلیلی که مابین عاشر و طالع
افتاده بود بدلیلی که درین ربع بود گفته شده است
که با دلیلی را که تسییر میکنیم مقدم می خوانیم و مسیر الیه را
تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود
و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط
استوا و بلد و تفاضل بدانند میان هر دو مطالع و انرا
در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند انچه حاصل اید تعدیل باشد پس اگر فضل
مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع
خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع
خط استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند
بخط استوا و بلد و تفاضل بدانند و هم در ساعات بعد

مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه
خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع خط استوا را
بود تعدیل ازوی کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا درین هر دو عمل
مطالع خط استوا معدل گردد پس مطالع معدل مقدم
بخط استوا از مطالع معدل تالی بخط استوا کم کنند
آنچه باقی ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه
را شش روز یعنی این مدت را تسییر مقدم تا بتالی رسد
و این عمل تسییر جزو معلوم است بجزو معلوم نمره پنجم
در تسییر دلایل که مابین رابع و سابع افتاده بود بدلیلی
که هم درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده
بود و تالی نیز درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط
استوا و بلد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات
بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند
تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر خط استوا
بود تعدیل ازوی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را
بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند تا مطالع
خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا
و بلد بگیرند و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات
بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون
آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند
اگر فضل او را بود و یا بر وی زیادت کنند اگر فضل مطالع
بلد را بود و مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع کنند باقی

درجات تسییر ماند نمره ششم در تسییر دلیل که مابین
وتد طالع و رابع بود و دلیل هم درین ربع بود
اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی هم درین
ربع بود بگیرند مطالع طالع دلیل ببلد و بخط استوا
و تفاضل میان هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد
طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل
آید پس اگر فضل مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا
تعدیل ازوی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا بود
تعدیل بود طالع بلد افزایند تا مطالع بلد معدل گردد
با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم
ببلد از مطالع معدل تالی ببلد کم کنند باقی درجات
تسییر ماند نمره هفتم در تسییر دلیل که مابین سابع
و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع بود
اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر
او بگیرند ببلد و بخط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات
بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل ازوی کم
کنند و الا بر وی افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود
و با مطالع نظیر تالی ببلد عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم
ببلد از مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند باقی درجات
تسییر ماند نمره هشتم در تسییر اوتاد اربعه
عملی که پیش ازین کردیم تسییر جزو معلوم بود بجزو معلوم
و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول وجه عمل آنست

که اگر تسییر وتد طالع کنند یا دلیلی را که بر حقیقت وتد باشد
بعد هر یک سال یک درجه بر مطالع طالع زیادت کنند
یا بر مطالع دلیلی که بر درجهٔ طالع واورا مطالع معتدل
خوانند و قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر درجهٔ
طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب
حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم
کنند و چنانکه ذکر رفته است و نظیر این تسییر نظیر درجهٔ
غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر بر مولود
سالها گذشته باشد و خواهند که در وقتی معین بدانند
که تسییر درجه بکجا رسیده است **مثلا** خواهند تا موضع
تسییر درجهٔ طالع بدانند سالهاء تامهٔ گذشته را بر مطالع
طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک
بر انجا افزایند تا مطالع معتدل باشد قوس او بگیرند مطالع
موضع مولود شود نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد
اما همین مطالع معتدل را قوس کنند در جدول مطالع
خط استوا از اول جدی موضع تسییر وتد عاشر
حاصل آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام
هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر او تاد افتاده
باشد همین است **ثمرهٔ نهم در تسییر دلیلی که مابین الوتد**
بر افتاده بود کژ و مجهول برین عمل شبهتی افتاده است
و ان چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است
بجز و معلوم تسییر می کنیم واجب است مطالع او را معتدل
کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه در پیش رفت

اینجا

اینجا این عمل حاجت نیست یا نیست چون تسییر او بجز و معلوم
رانده نمی شود اما از روی قیاس آنست که معدل کردن
مطالع دلیل جهت بعد او ست از وتد نه جهت مسیر الیه
که تعدیل مسیر الیه تبع او ست و ذکر رفته است که تعدیل
مطالع مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد
و مناسب اجزاء ساعات او بحسب موضع و این هر دو
علت اینجا موجود است پس واجب کند مطالع او را
معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسیر الیه
مجهول است گو باش چون مطالع او را معدل کنند تسییر
او بحسب ربع او رانند چنانکه هر یک را نموده ایم روشن
شعبهٔ چهارم در احکام مدبرات و قوسهم بشش
اثمار **ثمرهٔ اول در احکام مدبران** در پیش گفته ایم
که مدبران کوکب باشند که تسییر بشعاع یا بجرم او رسد
و حکم ان برج از مدبر کنند تا تسییر در شعاع او بود یا با جرم
او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود بوده و او را
در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند
بر سعادت حال قوتها روحانی مولود و صحت بدن و دور
بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر
مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی
معاش و معاونت هر کس و یاری منیئی او در کارها
و اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود
از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل نیک و پیش
رفتن صناعات و رواج کارها و قوة و جاه در رفعت باشد

وشهرت در شهر باشند وناجیب وسعادت حال ما در بود
وآنچه بدین خانه تعلق دارد واگر در بیت السابع حظی
دارد دلیل مناکحت وسعادت از روی زنان وضدان
وخصمان وشرکا وموضعی که مولود قصد آنجا دارد واگر در
رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشند وارتفاعات
وآبادانی جایها وخوشی عیش در مسکن وقرارگاه خود
وسعادت حال پدران ومادران وعاقبت کارها قیاس
هر دوازده برج همین است اما اگر مدبر نحس باشند یا
درین وقت نحس بود حکم برعکس افتد هر خانه را وفسادی
که افتد از طبیعت نحس باشد وبرسند از مضرت او اگر
نحس یا منحوس بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس
بکسوف وخسوف ومانند این اما اگر مدبر نحس یا منحوس
شده صاحب دوازدهم باشد یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی
باشند ودرماندن وحبس وقید وفساد دواب واندوه
از قرض واگر مدبر نحس یا منحوس صاحب ششم بود یا در
ششم بود دلیل بیماری باشند وگرانی اندام ودشواری
حرکت ونقصانی اشتهی خاصه در ایام کهولیت یا پیری
ومکروه رسد از بنده وخدمتکار ومردم فرومایه مثال اینست
که اگر مدبر زهره بود منحوس شده در اصل یا در وقت پس
مضرت از بسیار خوردن طعام وشراب بود وراندن شهوت
وعشق وطرب ومانند این واگر زهره بمریخ منحوس بود
مضرت او از فسق وفجور باشد ولواطه وطلب حرام
وشهوت راندن بلید وخیانت با زنان وخواهران ومادران

از

وضرب وقید وبیماریها از ماده صفرا وبلغم وخصومتها از
ترکان ولشکریان ومردم مفسد ودروغگوی ومانند این
واگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت زنان
بیرون بود ورستان وتنگی معاش وسختی وتهمت
وفضیحت شدن بکارهای ناستوده وبند وزندان
ودست تنگی وفقر وبدخوری از ماده برودت ومکروه
از مشایخ وبندگان وخدمتکاران وزنان پیر ومانند این
اما مدبر مشتری بود ومنحوس بمریخ در اصل یا در وقت
پس مضرت از غذاهای چرب وشیرین بود وگوشت
خاصه که گوشت شکار وطلب مال حرام برخصت
شرع وسالوسی ومراعات دروغ ونفاق وزرق وسوگند
خوردن ومکروه رسد از حاکمان وقاضیان وبدخوری
بود از سبب حرارت ودمیدن چیزها بر اعضا واگر
زحل منحوس بود مضرت از دعویهای کهن باشند شرعی
بر کارها قدیم پارسیان واهل صحرا وبندگان وخدمتکاران
ومکروه رسد از مشایخ ودرویشان وزاهدان یا ریا وبی علم
ومردم منافق واندرون دار وبیماریها بود از سبب فکر
واندیشه ومعاملات اما اثر خیر وشر مدبر یا وقتی بود که
بسیر در شعاع او باشند یا با جرم او بود چنانکه یاد کرده ایم
اما اگر مدبر عطارد بود با هر کوکب که باشد فعل او کند از
سعد ونحس یا در خانه هر کدام کوکب که بود اما اگر بذات
مسعود بود دلیل قوه رای وتدبیر باشند وساختن معاملات
وبسیاری بیع وشری وکتابت کردن وآموختن علمی

وصحبت داشتن با ارباب قلم واهل فضل وخواندن
اخبار واشعار وبدست آوردن کتاب ونامه واگر
منحوس باشد دلیل کندی طبع بود وضعف رای وتدبیر
وکید ومکر ساختن ودروغ گفتن بسیار وهذیان و
لجاج ومکروه رسد از جور وجفاء مردم فرومایه وساقط
وعاجز شدن بسبب تهمت وافترا ونفاق کردن
ایشان وبی حاجت گفتن اما وجه دیگر آنست که
مدبر در هر خانه که باشد چون نحس شود در وقت تدبیر
فساد ومضرت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس
ومنسوبات او بصاحب طالع واز نسبت نحس بطالع
مثال طالع ثور باشد وزهره در یازدهم بحوت ومدبر بود
در وی وزحل در پنجم بسنبله وزهره در مقابله او مولود را
از دوستانی که دل بسته بود بجال ایشان خاصه که زنان
شریف باشند واهل نسب مکروه رسد یا چنین کسان را
مضرت رسد از بزرگان مولود یا از سفر مولود یا از دین مولود
وآن قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان قدیم ومشایخ
وزهاد قوی باشند یا از فرزند مولود بسبب فساد شود یا عشق
یا طرب یا اخبار بد ومولود را رنجوری برآید از ماده بلغم
یا از طرب یا از سوداء فاسد اما اگر مدبر بسعدی مسعود
شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت آن سعد وموضع
وخانه او وآن سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع
چنانکه اگر آن سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع
چنانکه اگر آن سعد مشتری بود واو صاحب بیت المال باشد

سعادت

سعادت مالی دهد واگر در خانه پنجم باشد مال زوجه بدو
دهد یا از کد فرزند یا از طرب واین طریق تمزیج دقیق است
ودر عبارت چندان مفهوم نه افتد تامل نکو واجب
باید داشت وموضع مدبر ونظرها وقبول ورد ومودت
وعداوت را اعتبار کنند **ثمره دوم در احکام تسییر اعظم**
اول مقدمه گفته می شود که در ثمره اول یاد کرده ایم که تسییر
اعظم جهت راندن هیلاج وکدخدا است واو با دارنده
وانچه دلایل اصلی است بمواضع سعود ونحوس ودلایل قاطع
تا از آنجا استدلال کنند معنی مو الید وسعادت وشقاوت
او را پس چون تسییر دلایل عمر بمواضع مخوف رسد از آنچه
نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع وموضع
او ونسبت مسیر ومسیر الیه با طالع اصل وتحویل وبرج
انتها وحکم کلیات اعمار برین اصول باشد وحکم کلیات
سعادت ونحوست قوتهاء ظاهری وباطنی اما اگر تسییر
اوتاد با تسییر نیرین یا تسییر نتایج هر دو یا تسییر دلیل دیگر که
بر درجه وتدی افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد بموضع
نحسی رسد دلیل فساد مزاج بود ونقصان حواس ظاهر
وحواس باطن وقوتهای نفسانی بحسب دلیل وموضع
تسییر وموضع مسیر الیه اما اگر تسییر دلایلی که نموده ایم بموضع
سعدی رسد استدلال کنند بسعادت حال قوتها که
گفتیم وصحت نفس وسلامتی وقوه سعادتها داخلی وخارجی
اما اگر تسییر بعضی از آن دلایل بسعود وبعضی بنحوس رسد حکم
بر غلبه وقوت دلیل کنند وقبول ورد هر یک در اصل ودر و...

واعتبار نظرها کنند چنانکه گفته ایم وتمیز کنند میان مانع
ومعطی بفکرت تمام وذهن صافی پس با چیزی
از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم متفرد تا از انجا
قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسیرات از دلایل کلیات
سعد باشد خاصه در اصل مسعود بوده دلیل طول عمر
بود وخوشی عیش وسعادتها تمام مولود از خارجی
وداخلی واگر قاسم نحس باشد خاصه منحوس بود حکم
او برضد افتد اما اگر بر موضع تسیر درجه طالع قاسم
مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود وراستی وامانت
گذاری ومشغول بودن بطاعات وخیرات ورغبت
کردن بامور آخرت وطلب مال وتوانگری وتحصیل علوم
دینی واستیلا یافتن بر قومی وحکومت ونفاق
ورزق بوجه احسن ومجالست با وزرا وائمه وقضاة
ومردم ستوده ومعروف وشهرت یافتن بنام نیک
ونمودن کرم وپوشیدن لباسهاء کبود وعالمانه واعتدال
مزاج مایل بحرارت وسلامتی قوتها وصحت بدن وهمه
احوال مناسب سال عمر باشد واین اصل را نیکو اعتبار
کنند وضایع نگذارند در جمیع احکام واگر قاسم زهره بود
دلیل کند بر طلب لذات ومناکحت وغذاهاء چرب و
شیرین وراندن شهوت وصحبت خوبان واصحاب طرب
وهزل ولعب ومردم معاشر وزنان وکودکان وجستن
موانست باصوات والحان ومزامیر وبویهاء خوش و
پوشیدن لباسهاء سفید وزنانه ولطیف ونازک

وساختن

وساختن زینت واعتدال مزاج مایل برطوبت وصحت
وتن درستی واگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر گرانی
اندام وکسلانی وتعویق در کارها ودشواری حرکات
نسبت بسال عمر ودلیل کند بر سختی وفقر وتنگ دستی
وغم وصبر وحلم وکم همتی وطمع داشتن ونومید زیستن
وکشیدن ظلم وجور از کمردم فرومایه ودون وپریشانی
خاطر وافتادن بترس وبیم وشکسته دل شدن وپوشیدن
لباسهاء کهن وبی قیمت وخوردن غذاهاء بد وگنده
وناگوارنده وشور وموانست جستن با مردم جاهل وعمر
ضایع کردن ومایل شدن مزاج ببرودت وپدید آمدن
امراض مزمنه وبند وسجن واگر قاسم مریخ باشد دلیل
کند بر تندی وتیزی وشتاب زدگی وعیاری وسرکشی
ودلبری وشجاعی وگزاف کاری وظفر جستن وراندن
امر ونهی وکوشیدن در آزار خلق ونابخشودن بر زیردستان
وضعیفان وتلف کردن مال ومنال واختلاط جستن
با ارباب سلاح وترکان ورندان وعیارپیشگان و
باکان وحرب وخصومت کردن وکار بستن انواع
سلاحها ومفسد شدن در امور آخرتی وپیش رفتن
فسق وفجور وریختن خون حیوانات وپوشیدن لباسهاء
سرخ وجامهٔ خوب ومیل مزاج بصفرا وپیوست و
بیماریهاء دموی مناسب بسال عمر واگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر قوة رای وتدبیر وتیزی خاطر
وفصاحت وبلاغت وعقل وتمیز وخواندن اخبار

وطلب صحبت ارباب قلم واصحاب هنر ومردم عالم وحكيم
وميل بعلوم دقيق وتجارت وبيع وشراى غلامان و
مصنوعات ودليل دلخوشيها بود از مستوفيان ونايبان
ووكيلان ومتصرفان ودليل خوش زبانى باشد ولطيفه
گفتن ورغبت نمايد بشعر ودبيرى ومعلمى وساختن
نفايس ونقاشى ولعب ولباسهاء ملون پوشيدن وعمامه
ومزاج او مايل شود بمزاج برج عطارد ودرجه قسمت

نمره سيم در احكام تسيير وتد رابع اگر وتد رابع را قاسم
مشترى باشد دليل كند بر زيادتى اسباب واملاك وبناى
وآبادان كردن جايها وعمارت مساجد وصوامع وزيارت
جايها ومدارس وخانقاه ونيكى عواقب امور وساكن
شدن در مقامهاى عالى وجايهاى پاك وخوش ويافتن
مال خاصه مدفون ونيكى ارتفاعات واطعمه وفراخ دستى
وتوانگرى ونيكى احوال پدران ومادران وقوة حرص مولود
واختلاط او با علما وقضاة ويافتن سعادات از بزرگان
ومعارف ومشاهير واگر قاسم زهره باشد دليل كند
بر كرم واحسان وبيرون آوردن نام نيك وميل كند بصحبت
اهل طرب وخاتونان وخادمان ولذات ورغبت نمايد
بطعامها وشرابهاء خوش ولطيف وشهرت يابد در شهر
وناحيت بحسن سيرت واخلاق پسنديده وعمارت باغ
وبستان وسردابه وحوض خانه وآبهاء روان وجايهاء
با نزهت ودليل سعادت احوال پدران باشد ونيكى دخل
وارتفاعات وانواع ميوها وگلستانها وسبزيها وآنچه

بنقل

بنقل شايد واگر قاسم زحل باشد دليل كند بر سفر وانتقال
از مسكن مألوف ورفتن از شهر بشهر واز وطن بوطن
ومتشكى شدن از پدران ومادران ودليل انقلاب
احوال اين جماعت باشد وبيمارى وموت ايشان وميل
كند بزراعت ومرمت خانها وعمارت گورخانها وزاويه
ورباط وكاروانسراى ونيكى يابد از ارتفاعات واز
حيوانات وشنيده بيند از كارد بهفتن وخلاف بندگان
ودوستان وياران وطلب عزلت دارد وعاجز ودل
تنگ باشد وفرودستى وترش روئى كند وبيچارگى
ودر مقامها ساكن شود كه راضى نبود در آن جايها وعاقبت
انديش باشد تا حدى كه كار خود از آن بزبان برد واگر
قاسم مريخ بود دليل كند بر خرابى خان ومان وپريشانى
اوطان واملاك وضياع وعقار وساختن مسكن در ميان
لشكريان وتركان وگريختن وخوف از بند وزندان
وضرب وقتل ومايل شدن بشر وفتنه وقتل وعوانى
وراه زدن ودزدى وخيانت وخلاف ومكر وحيلت
ودروغ گفتن وآزار پدران ومادران ومستولى
شدن بيماريهاء خونى بر اين جماعت وقصد انسانى
كند ودليل سوختن جايها باشد وبيدادى كردن
وبى عاقبت شدن در كارها خاصه در كارهاى جهانى
واگر قاسم عطارد بود دليل كند بر نقاشى تا بجانها وباد جايها
وخانهاء با آب وگو ودرهم پيوسته وكوشكها ومستغلات
وخان ورباط وكاروانسراها ودكانها وبيع وشرى املاك

ومعماری کردن وبزرگ شدن بر سر اصحاب حرف وصناعت
وران واهل بازار وانتقال از وطن بتجارت وبساعی
ووکیلی ونیابت وامیختن با اهل دیوان ومنصرفان
وعمال واهل فضل ودبیران ورغبت او بعلم مساحت
وبنائی ودلیل قوة تدبیرهای پدران ومادران **ثمرهٔ
چهارم در احکام تسییر وتد سابع** اگر بر وتد غارب
قاسم مشتری باشد دلیل کند بر امن وفراغت از قبل خصمان
وضدان ومصالحت جستن این قوم ودلیل تن درستی
مولود بود وصحت نفس وخوشی عیش ونیکی رای وتدبیر
ومصیب بودن در وعده وسخنان وصلاح حال اهل خانه
ویافتن منفعت از شرکا واهل عیال وفخر کردن این
طایفه بدو وبالادستی جستن وسلیطگی کردن
ایشان وافتادن کارهای شرعی ودعویها ورسیدن
بمالی وتوانگری خاصه بمال بی رنج بردن خود وبسیاری
ساختن معاملات وداد وستد وبیع وشری نیک وبودن
فرزندان خاصه پسران ومبارکی عقد نکاح وشرکت
وسفر وحضور غایب باشد وگم شده ودزدیده **واگر**
قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت وعز وشرف از
قبل زنان وشریکان وخادمان وضدان وخصمان ویافتن
شهرت ونام نیک ومعرفت از کدر این قوم وافزونی
محبت با اهل خانه ودوستی کردن با اصحاب طرب وزنان
وعشق وراندن شهوت ویافتن نشاط ولذات
ورغبت بنکاح وتزویج وشرکت وحصول جفت خوب

صورة

١٦٨

صورة ولطف طبع وبسیاری فرح از روی زنان ومراد
ایشان رفتن وتسلط ایشان وفریب وشادمانی
کردن وافتادن سفر با خیر ونفع ویافتن مال خاصه
از اهل وعیال ونیکی شرکت ومناکحت وزیاده شدن
دوستان وفرزندان خاصه دختران ورایها صایب
ودرست رفتن سخنان وصحت وسلامتی مولود واهل
خانه ویافتن لذات از زندگانی **واگر** قاسم زحل باشد
دلیل کند بر شدة وکدورت میان مولود وضدان وخصمان
وشریکان وطمع کردن دزد بخانه ومال وقصد خصمان
ورسیدن ضرر وزیان وخوف از دعویها وکهن و
ناسازکاری وبدخوئی اهل خانه وانباز ونمودن خیانت
ایشان وافتادن بغربت ورنج ومشقت وتنگ
دستی ایشان وبیماری یا موت اهل عیال وضدان و
افتادن طلاق وفراق ودلیل توانگری بود از مال زنان و
باشد که مأمور زنان وخصمان شود از خوف ومولود از بیم
بود از بیماری مزمن وسوداهای بد وضعف قوه شهوانی
ونشاط باشد وبدی مناکحت وشرکت وخوف موت آرد
واهل خانه با خصمان قصد کنند وحیلت وکید اندیشند
وبدی بینند از فعل خود وبد باشد سفر ومعاملت
واگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت زن وانباز بود وافتادن
خصومت وخصمی از نو پدید آید نباید درین وقت امانت
نهادن وراز گفتن وسفر کردن وزن خواستن وانبازی
کردن ودوستی با لشکریان وترکان داشتن ودلیل

ساختن اهل خانه باشد با غیری وافتادن خصومت
وبخشم رفتن او وچیزی دزدیدن با مردم دادن وقصد
کردن وخیانت اندیشیدن وباشد نیز که بود دست
مولود خطا بی رود باخونی رود واندیشهای خطا رو
وتدبیرهای ناصواب وبدو فتان وخصومت کننده
شود وزبان بروی غضب رانند واو بدی وفحش
وراندن شهوت بلید ولواطه مشهور شود وخود را در
فتنها اندازد از بدرانی وبی اعتقادی خاصه در دین و
مذهب **واکر** قاسم عطارد باشد دلیل کند بر بسیاری
بیع وشری ومعاملت کردن وافتادن برغبت تجارت
وآموختن علم از طب ونجوم واحکام ودلیل قوة
رای وتدبیر بود در معیشت ومودب کردد و
مصنع وحیلت سازد ودلیل قوة فراست باشد
ودشناختن مزاج مردم ومایل شود بغلامان وامردان
واکر نکاح کند زنی زیرک وفاضل بدست افتد وعاقل
وکوشا وکدبانو وزبان آور ومولود بسیار متهم شود
ودر حق او بدکویند مردم دوزبانی کنند با او خاصه ازن
وانبار وبروی نفاق غلبه کنند واورا بسبب زنان خصومتها
افتد ومال او بطراری ببرند وبزرق وفسوق واورا
بنوشتن تعوید ومکر وحیل در قید ارند **ثمره پنجم در احکام**
تسیر وتد عاشر اکر بر موضع وتد عاشر تسیر قاسم مشتری
باشد دلیل کند بر شغل وعمل خیر وپیش آمدن کارهای نیک
ونافع ودلیل تواضع بود ورغبت کاری وقبولیت بزرکان

وخداوندان

وخداوندان دولت ومعارف ملک ومیل بامور آخرة
وکارهای دینی وطلب صحبت ملوک ووزرا وحجاب ونواب
وائمه وقضاة ودلیل راندن حکم بود وافزونی جاه ورفعت
ومنزلت وپیش رفتن بازرکانیهای باسود ونمودن کرم
وشفقت وتوانکر شدن وشهرت نام نیک ودوستی
کردن با اهل طاعت وزهد وعلما ورغبت کردن بعلوم
دینی وتوبت وندامت وپوشیده داشتن اسرار وناموس
کردن ونفاق ودلیل سعادت احوال مادر بود وپارسائی
وصحت وسلامتی او وحرص مولود بمال ومنال وجاه
ومنزلت **واکر** قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی
وجامه فروشی وعطاری وامیر مطربان وزینت سازی
وبیع وشری برده وانواع پیرایه وحلیها وملازمت
خاتونان وخادمان وجوانان ومعاملت با این طبقه مردم
وافزونی جاه وزینت وخرمی از کذرا صحاب طرب
وپیش رفتن امور وزدن مزامیر واوتار ومشهور شدن
بعاشقی ویافتن منفعت از طبقات زهره واز بزرکان
ومردم خوب صورت ونیکو سیرت ولطیف طبع وتازه روئی
ودلیل دیدن سعادتها بود ولذتها ونشاط وخوشی زندکانی
وتلطف با مادران وخواهران ودوستان وتوانکر شدن
وعشرت کردن وبمراد رسیدن بهرچه لذات این جهانی
باشد **واکر** قاسم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن
کارها وخوف از سلطان ونزدیکان سلطان بسبب
کارهای کهن وکذشته ودعوهای دیرینه وتعویق وافتادن

از چشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و حرمت و در بیم
و هراسی ماندن و در اندیشهای محال و معزول شدن
از شغلهای دبیرینه و پیش آمدن کارهای درشت و سخت
و خوفناک و رسانیدن شده بمردم و رسیدن ظلم و جور
و خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن از بلندیها
و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک و مشغول
شدن بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب
و توانگر شدن و شهرت یافتن بنسبت خوف موت
ما در بود یا بیماری صعبت **واکر** قاسم مریخ باشد دلیل کند
بر رغبت کردن بسلاح و خدمت سلطان و امرا و لشکریان
و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب
و مکر و خدیعت و خصومت و کارهای با خوف و بیم باشد
از زخم و جراحت و مایل شدن بضرب و قتل و رنجانیدن
خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و عوانی
و هر بدی که بکند زود بدو باز گردد و سبب هلاک و قتل او
شود و از در افتادن باتش هم بود و دلیل بر ساختن
انواع سلاحها و کار بستن آن و دلیل دزدی بود و یار
شدن با دزدان و زندان و مادران را خوف باشد از
قتل یا بیماری **واکر** قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب
صحبت سلطان و اکابر از کدر دبیری و فضل و شعر و
وعظ و فصاحت و بلاغت و تکلم و یافتن شغل
و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای
دیوانی یا صناعت یا بسبب کتابت یا ندیمی یا خواندن

کتب

کتب و دلیل شهرت باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری
و تصرف خانها و چیزها و باشد که بازرگانی کند و تباعی
و بیع و شری قماشهای نفیس و برده و رغبت کند
باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر و فضل **اما حکم
نیرین آنست که** اکر آفتاب در اصل یا در وقت
مدبر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود بمودت زیادت
کند طلب صحبت ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت
و قوة عقل غریزی و پیش رفتن کارهای آخرت و نیکی
رای و برساند بحکومت و سروری قومی و اثر او مانند
اثر مشتری باشد اما اکر مدبر یا قاسم که نحس باشد
ناظر بود از نحوست او کم کند و مانع سعادت او شود
اما اکر این احوال قمر را بود بمودت همچنان اثرها کند
اما کمتر از آفتاب و زیادت کند قوة عقل مکتسب
و کارهای این جهانی را پیش رود و بزرگی یابد بر عوام
الناس و اقربا اما اکر مدبر یا قاسم نحس بود بکاهد
از نحوست او بقدر قوة و قبولیت اما اکر نظر نیرین
بعداوت بود مضرت رسد و فساد مزاج باشد چنانک
یاد کردیم در ثمرهٔ دوم از شعبهٔ اول و اکر محترق باشد
خوف مرگ بود اما حکم استیلاء کواکب یا بودن ایشان
در اوتاد خاصه بر عین و تند همین باشد و بارها گفته ایم که
احکام مناسب شخص باشد و شرف و خست او و مناسب
سال عمر او و قبول و رد مدبر و قاسم و احوال هر یک

ثمرهٔ ششم در مریخ قاسم دلایل اصل بوقت احکام

شرط درین صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند بقاسم
تا در اصل قوی بوده است بقوتهاء ذاتی وعرضی یا ضعیف
بوده اگر قوی بوده است بقدر قوة در رسانیدن سعادت
زیاده کند از انچه گفتیم واز شقاوت بکاهد واگر ضعیف
بوده است از سعادت کم کند ودر شقاوت بیفزاید
اما در شقاوت وسعادت قاسم را با دلایل طالع در
اصل نسبت دهند بدان طریق که بنگرند که قاسم را
وبرج تسییر را با طالع چه نسبت هست یعنی قاسم صاحب
چندم خانه است از طالع وبرج تسییر همچنین وقاسم
در موضع تسییر غیر حد هیچ حظ دیگر دارد یا این برج اورا
جایگاه بهاست وباندازهٔ شهادت وقوه وقبول ورد هریک را
در موضع خود در اصل ودر وقت همچنانکه تسییرات اعتبارات
سیر کواکب وحالات هریک را اعتبار هست که هریک بهر وقتی
دوری تمام کنند در دوازده خانهٔ طالع پس واجب باشند تسییر
کواکب بهفت گانه ونظرهاء هریک را با قاسم امتزاج در ان
وهیچ طرف را ضایع نکند انستن وتسییر همه رسیدن بقدر قوة
واحکام بر دلیلهاء قوی تر نهادن که اثر ان ظاهر بود اما
کل دلایل اصلی را از کواکب ومراکز بیوت وسهامات تسییر
اعظم رانند هر سال که طالع تحویل کنند وبرج انتها بدانند تا معلوم
شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است
وحکم سعادت ونحوست مدلول از انجا کنند ونسبت دهند قواسم
وبروج را با طالع چنانک نمودیم اما از رسیدن تسییر طالع سنوی
وشهوری وتسییر طالع تحویل بسعود ونحوس وساعات هریک

از اصلی

١٧١

از اصلی وفرعی حکم ان سال وشهور وایام او کنند که این
تسییرات با تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوة
وضعف وسعادت ونحوست واحکام بر مقتضی آن نهند
پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد نحس نقل کند اگر قطع عمر
نکند مضرت او سالها بدارد اما اگر تسییر سنوی از حد سعد
بحد نحس نقل کند [illegible] او ماهها بود واگر تسییر شهوری یا تسییر
طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند زحمت او روزها بود
اما اگر این تسییرات از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کنند
مضرت هریک بمنفعت بدل شود چنانکه از رنج براحت
پیوندد واز بیماری بصحت واز غم بشادی وماننداین و
کیفیت مضرت ومنفعت مناسب طبیعت تسییر وموضع
او و قاسم بود و مناسب موضع قاسم وخانهاء او با طالع
والله تعالی اعلم بالغیب **شعبهٔ پنجم** در اصل حکم زمانها وصاحب
دور وفردارات سه اثمار **ثمرهٔ اول در حکم زمانها**
حکماء یونان احکام نجومی را برمز واشارت گفته اند واهل
بابل از ان رموز خبر دادند واهل فارس وهند شرح ان
اخبار کردند واز ان جمله یکی زمانهاء مولود است وابن عمل را
باهل بابل نسبت کنند وفردار مفرد خوانند واصل این عمل
بر عطیت کبری آفتاب نهاده اند که صد وبیست سالست
وانرا بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم
قمر از وقت ولادت است تا مدهٔ چهار سال شمسی وبعد
از ان قسم **عطارد است** ده سال وقسم **زهره است**
هشت سال وقسم **آفتابست** نوزده سال وقسم

مریخ است یازده سال و قسم مشتری است دوازده سال
و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در
صورة طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلاء تربیة
او نیکو حال و با دولت و سعادت بود مناسب کوکب
با طالع اما در چهار سال تربیت قمر تن مولود زود افزای
بود و هر لحظه از حال بحال گردد چنانکه قمر و غذاهای او
همه تر باشد و میل او بچیزهای آبی بود چون انواع میوها
و لبنیات و امثال آن بعد از چهار سال عطارد
مستولی شود تا تمام چهارده سال قوة فهم در وی
روی بترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و در یافتن
معانی و تعلیم در وی مؤثر باشد و پدید آید قوة اخلاق
و خاصیتهای اعمال و دانستن ادب و علم و نیک و بد
بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام بیست
و دو سال آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت
و آرزو بردن بجفت و طلب لذات و خوردن و
پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن و آنچه
تصرفات حیوانی است و بی عاقبتی کردن بعد از بیست
و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یک سال
مزاج مولود قوة گیرد و استیلا جوید و قدرة بر چیزها
و از هزل و لعب روی بوقار و صیانت آرد و میل
کند بخیرات و امور آن جهانی و ترحم و کرم پیش گیرد
و بخشایش کند و سروری طلب دارد بعد از چهل و یک
سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود

آغاز کند

۱۷۲ آغاز کند بر پدید آمدن قوة بخل و حرص و سخت کوشیدن
و درشتی کردن و آزار خلایق و کسب مال و معاش
و اندیشه کردن بسیار در امور و آگاه شدن بضعف
قوتهای بدنی و حواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت
اندیشی و کمی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام
شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد طلب نام
نیک دارد و جهد در کارهای دینی کند و فرو ماندن گیرد از کارها
بتن خود کردن و کمتر کند رنج و مشقت در کار دنیایی
و خود را مستعد امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات را
پیش رود بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل
مستولی گردد پدید آید کسلان و دشواری حرکات در وی
و شهوات و لذات نماند و مزاج سرد گردد و اندکی و سبکی
خواب بود و از مردمان ملول شود و تنهایی جوید و از این
جهان روی بدان جهان آرد و امساک بغایت رسد و سخت
کش و معلوم شود و چاره طلب نمرهٔ دوم در قسمت
فردارات عمل فردارات قدیم است و او منسوبست
باهل فارس و آغاز فردار در طالع روزی از آفتاب است
و در طالع شبی آغاز از ماه و اصل این عمل بر هفتاد
سال شمسی نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند
هفتاد را بر هفت کوکب مختلف چنانکه آفتاب را ده
سال است و ماه را نه سال و زحل را یازده سال و مشتری را
دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت
سال و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد

از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب
بود و چون ده سال را بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب
هر کوکب یک سال و پنج ماه و چهار روز و هفت ساعت
رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها
تربیت کند بعد ازین مدت شریک آفتاب زهره شود
و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام بگذرد بعد از
زهره عطارد شریک آفتاب شود و هر دو تربیت
کنند تا نصیب عطارد نیز تمام بگذرد بعد از عطارد
شریک قمر شود بعد قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ
و بر شرکت مریخ ده سال فرداریت شمس تمام شود
بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره رسد از اول
یازدهم تا کسوز نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن
شریک زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد
از آن شریک زهره قمر شود و بعد از قمر زحل باز مشتری
باز مریخ و فرداریت زهره بر شرکت آفتاب تمام شود
بعد از زهره نوبت فرداریت بعطارد رسد چون نوبت
او با شریکان تمام شود نوبت بقمر رسد بر همین
قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت
ولادت تا مدت نه سال صاحب فردار قمر باشد
چون نه را بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر یک سالی
رسد و سه ماه و دوازده روز و بیست و یک ساعت
پس این مدت قمر تنها تربیت کند بعد ازین مدة زحل
شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری

شریک شود

شریک شود و باز مریخ و با آن آفتاب و زهره و بر شرکت
عطارد تمام شود فرداریت قمر بعد از نه سال نوبت
فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد
نوبت بمشتری رسد و باز بمریخ با شریکان همچنین
تا هفتاد سال بر عطارد تمام شود و ما جدولی نهادیم
و مدة فرداریت هر کوکب را نصف قسمت کرده و نصیب
هر یک را در وی نهاده تا وقت عمل محتاج نشوند بقسمت
کردن پس ازین کوکب هر کدام که قوی حال بوده
باشند در اصل چون نوبت فرداریت با شرکت بدو رسند
سعادت دهند از طبیعت خود و شریک مناسب خانهٔ
خویش با طالع و اگر ضعیف باشند اثری نکنند

جدول حصهای فردارات کواکب

کواکب	سنین ادوار	سنین	شهور	ایام	ساعات
شمس	ی	ا	ه	ی	ر
زهره	ح	ا	ا	کا	ی
عطارد	یج	ا	ی	ج	ید
قمر	ط	ا	ح	سه	کا
زحل	یا	ا	ی	که	ر
مشتری	ب	ا	د	ید	ح
مریخ	د	ا	٤	٤	٤

اما اگر صاحب فردار قوی بود بوقت شرکت در آن سعادت
بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی زیادت

نکند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است
یک سال اول بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن
کوکب که فلک او تحت فلک صاحب طالع بود و سال
سیم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب
طالع بوده سال پانزدهم تا چند آنکه عمر باشد دور می کنند برین
ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت
ولادت بود صاحب دور از ساعات معوج و سال دوم
کوکبی بود که ساعت دوم بود از ولادت بر همان ترتیب
که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت
دور از احوال مولود نکو باشد مناسب طبیعت آن
کوکب چنانکه بارها یاد کرده ایم **ثمرهٔ سیم در ختم**
کتاب پیشوای اهل احکام بطلمیوس این علم را بلفظ
صنعت خوانده است جهت آنکه احکام هر طالعی علی حده
باید شناختن که هیچ طالع و اوضاع دلایل او بدیگری نماند
پس واجب آن کند که در صورهٔ طالع تفکر و تأمل نیکو
بجا آرند و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول
و قوانین این صنعت تا حق او گذارده باشند و نیز آنچه که
در دیباچه مذکورست از سر اعتقاد و امانت بکار دارند
اما آنچه این فقیر درین کتاب یاد کرده است که از اوایل
استادان رحمهم الله تعالی بدو رسیده بود با کلمهٔ چند از
محصول و تجارب خود چون پیوسته صورهٔ طالعهای سلاطین
و اکابر و مخدومان و مربیان در نظر بود و همچنین صورت
طالع والدین و فرزندان و خویش و قبیله و از هر یکی فایده

وتجربه

و تجربه حاصل بود بقدر حال هر شخص و طالع او پس
جهد در آن نمود تا آنچه مبتدی را دانستن آن آسان تر
بود و بفهم نزدیکتر باشد ثبت شود و در عبارت
تسهیل آورد و در شرح تطویل کرد و آنچه دور تر بود
ترک آن واجب دید و در خاطر بود که این کتاب بهفت
شجره باشد تا ششم او در طالع تحویل و برج انتها و هفتم
در طالع وقت و انواع ضمیرها اما برین ختم کردیم حالیا
اگر بعد ازین عمر وفا کند آن باقی نیز ساخته گردد
و اگر چه این بنده خود را در صدد مصنفان
نه نشست نشانه ساخت و از حق تعالی
توفیق خواست والله ولی التوفیق
و هو حسبنا الله و نعم الوکیل
و صلی الله علی سیدنا
محمد و آله و صحبه
اجمعین
تم